

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)

انتشارات أنصار امام مهدي (ع)

المتشابهات

(الجزء الثاني)

متشابهات

(جلد دوم)

سيد احمد الحسن

تحقيق اللجنة العلمية لأنصار الإمام المهدي
گردآوری و تنظيم: هیأت علمی انصار امام مهدي

متشابهات (جلد ۲)	نام کتاب
احمد الحسن(ع)	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی(ع)	مترجم
سوم	نوبت انتشار عربی
۱۴۳۱ق-۲۰۱۰م	تاریخ انتشار عربی
دوم	نوبت انتشار ترجمه
۱۳۹۵	تاریخ انتشار ترجمه
۱۰۷/۲/۲	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه
امیر فهیمی	دوزبانه‌سازی

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع) يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyoon.org

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن(ع) به

تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

تقدیم.....	۶
مقدمه.....	۶
پرسش ۲۵: معنی حدیث «دنیا زندان مؤمن است».....	۳۰
پرسش ۲۶: آیا این سخن حق تعالی (وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ...) شفاعت را نفی می‌کند؟.....	۳۳
پرسش ۲۷: معنی سخن امام حسین (ع): «خداوندا مرا از خواری نفسم بیرون آور و از شک و شرکم پاک فرما».....	۳۹
پرسش ۲۸: حجاب‌های نور و ظلمت و تفاوت میان آن‌ها.....	۴۲
پرسش ۲۹: اگر زمین خالی از حجت باشد، اهلش را در خود فرو می‌برد.....	۴۸
پرسش ۳۰: چرا میت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند؟.....	۵۰
پرسش ۳۱: علت کفن کردن میت و فایده‌ای آن.....	۵۱
پرسش ۳۲: چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟.....	۵۲
پرسش ۳۳: چرا تکبیر، شروع نماز است؟.....	۵۲
پرسش ۳۴: معنای تکبیرة الاحرام در نماز.....	۵۳
پرسش ۳۵: معنای سبحان ربی العظیم و بحمده.....	۵۵
پرسش ۳۶: بین ذکر رکوع و ذکر سجود در نماز چه تفاوتی وجود دارد؟.....	۵۶
پرسش ۳۷: معنای (اِسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) (نام پروردگار بزرگ تو).....	۵۷
پرسش ۳۹: سنگسار شدن سپاه ابرهه با سنگ‌های سبجیل.....	۵۹
پرسش ۴۰: دلیل حج و هدف از آن.....	۶۲
پرسش ۴۱: معنای سخن موسی (ع) در سوره‌ی شعرا: (فَعَلَّهَا إِذَا وَاَنَا مِنَ الضَّالِّينَ).....	۶۷

- پرسش ۴۲: القا کردن شیطان در آرزوی پیامبر و معنای آن. ۶۹
- پرسش ۴۳: استعاده‌ی مریم (ع) در آیه‌ی: (از تو به خدای رحمان پناه می‌برم).. ۷۴
- پرسش ۴۴: علت دفن کردن میت اگر نیمه‌ای از او یافت شود که سینه در آن باشد!
۷۵
- پرسش ۴۵: معنای آیات (الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). ۷۶
- پرسش ۴۶: معنای گفتار امیر المؤمنین (ع): (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات
از او است). ۱۰۳
- پرسش ۴۷: معنای آیات (فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْراً... قَتَلَ الْخَرَاصُونَ). ۱۰۵
- پرسش ۴۸: معنای آیه‌ی (مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد و...). ۱۰۷
- پرسش ۴۹: معنای آیه‌ی (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است... هر بامداد و
شبانگاه تسبیحش گویند). ۱۰۸
- پرسش ۵۰: آیا قائم با اصول فقه بر اهل علم احتجاج می‌کند؟ ۱۱۲
- پرسش ۵۱: ملائکه از کجا دانستند انسان خون‌ها می‌ریزد؟ ۱۱۴
- پرسش ۵۲: معنای آیه‌ی (اما ستمکاران آن سخن را به گونه‌ای دیگر کردند و...)
۱۱۶
- پرسش ۵۳: معنای آیه‌ی (و گمراهان از پی شاعران می‌روند) ۱۲۲
- پرسش ۵۴: معنای آیه‌ی (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان) ۱۲۵
- پرسش ۵۵: معنای آیه‌ی (چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن
گفت،) ۱۲۶
- پرسش ۵۶: نسبت دادن مکر و استهزا به خداوند سبحان. ۱۳۰
- پرسش ۵۷: معنای «و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما» ۱۳۱
- پرسش ۵۸: شرافت توحید و یگانه‌پرستی ۱۳۲
- پرسش ۵۹: آیا هر چیز که دل به آن تعلق پیدا کند شرک می‌باشد؟ ۱۳۳
- پرسش ۶۰: شرک پنهان. ۱۳۴
- پرسش ۶۱: معنای آیه‌ی (إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...) ۱۳۶

- پرسش ٦٢: عرش و كرسى ١٣٧
- پرسش ٦٣: عالم ذر در آيهى (و آن گاه كه پروردگار تو از بنى آدم) ١٤١
- پرسش ٦٤: معنای «مسومين» در آيهى (از فرشتگان نشان دار) ١٤٤
- پرسش ٦٥: معنای آيهى (تا آن كس كه زنده است را بيم دهد.....) ١٤٦
- پرسش ٦٦: معنای آيهى (و هر چيز زنده اى را از آب پديد آورديم؟) ١٤٨
- پرسش ٦٧: معنای آيهى (و عرش او بر آب بود) ١٤٩
- پرسش ٦٨: توصيف عبادت آزادگان و حدود آن ١٥٠

تقديم

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً
أحد.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفواً أحد.

الحمد لله الذي خلق الخلق وأرسل لهم الرسل، وجعل العلم بكتب السماء دليلاً عليهم
يعرفهم به من خلصت نيته وشحذ لمعرفة الحق همته.

سپاس خدایی را که خلق را بیافرید و فرستادگانی را برایشان فرستاد و معرفت به کتب
آسمانی را، دلیلی برای شناخت آنها توسط کسی که نیت خالص داشته باشد و برای معرفت
حق کمر بسته باشد، قرار داد.

الحمد لله الذي جعل علم الكتاب مختصاً بمن أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً،
وجعل لمن ينتحل مقامهم جهنم يصلها ملوماً مخدولاً.

سپاس خدایی را که علم به کتاب را، مختص کسانی قرار داد که هر گونه ناپاکی را از آنها
دور کرده و آنها را پاک و مطهر نموده است و هر کس را که خواهان گماشتن خویش در
جایگاه آنها باشد در جهنم قرار می دهد.

الحمد لله الذي جعل محمداً وآل محمد لنا وسيلة لرضاه، ولم يجعل في غيرهم سبيلاً
للنجاة، الحمد لله الذي جعل ولايتهم حسنة لا تضر معها سيئة، وجعل نكرانهم سيئة
لا تنفع معها حسنة.

سپاس خدایی را که محمد و آل محمد (ع) را وسیله برای رضای خود قرار داد و راه نجات را، در غیر آن‌ها قرار نداد. سپاس خدایی را که ولایت آن‌ها را حسنه‌ای قرار داد که هیچ گناهی، ضرری نرساند و منکر شدن آن‌ها را گناهی قرار داد که هیچ حسنه‌ای بدون آن سودی ندارد.

الحمد لله الذي جعلهم ترجماناً للكتاب، وجعله من غيرهم مغلقاً بلا باب، فهم عدل القرآن وترجمانه، خلفاء الرسول وآذانه، كهف الوري شמוש الدجى ليوث الوغى، من حاد عنهم خف ميزانه.

سپاس خدایی که آن‌ها را ترجمان کتاب قرار داد و آن را برای غیر از آن‌ها درب قفل شده‌ای گذاشت. به درستی که آن‌ها هم‌سنگ و ترجمان قرآنند. خلفای رسول الله (ص) و گوش‌های او هستند. پناهگاه مردمان، خورشید تاریکی‌ها، و شیران معرکه هستند هرکس از آن‌ها روی گردانی کند میزان اعمالش سبک خواهد شد.

اللهم فصلّ عليهم كلما طلعت شمس وغربت، وكلما هبت ریح وسكنت، اللهم صلّ عليهم بعدد رمال البر وقطرات المطر وعدد أوراق الشجر وما يحويه البر والبحر، اللهم صلّ عليهم بعدد أنفاس الخلائق، من ناطق وغير ناطق، صلاة دائمة نامية زاكية يصعد أولها، ولا ينفد آخرها، وأجعلها ذخراً لنا يوم نلقاك، يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتاك بولائتهم والكفر بولاية غيرهم اللهم اجعل كل صلواتك على جدهم المصطفى أولاً وعليهم ثانياً، ولا تفارق بيننا وبينهم دائماً أبداً برحمتك يا أرحم الراحمين.

بارخدایا! بر آن‌ها صلوات بفرست آنگاه که خورشید طلوع و غروب کرد و باد وزید و آرام گرفت. بار خدایا! به اندازه شن‌زارهای اقیانوس‌ها و قطرات باران و تعداد برگ‌های درختان و هرچه بر و بحر در خود دارد، درود بفرست.

بارخدایا! به تعداد خلائق، ناطق و غیر ناطق بر آن‌ها درودی دائم و همیشگی و پاک که اول آن بالا رود و آخر آن پایان نپذیرد بفرست، و آن‌ها را ذخیره‌ای برای ما به هنگام قیامت قرار ده. روزی که مال و فرزندان سودی نبخشند، مگر با ولایت آن‌ها و کفر به ولایت غیر از آن‌ها به سوی تو آید.

بارخدایا! اول از همه درودت را بر جد آن‌ها حضرت مصطفی (ص) و بعد بر آن‌ها بفرست و بین ما و آن‌ها هرگز جدایی مینداز. برحمتک یا ارحم الراحمین.

قال الله (عزوجل): ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۱).

خداوند می‌فرماید: (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آن‌ها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود)^(۲).

وقد نص الرسول محمد ﷺ وآل بيته ﷺ على أن متشابه القرآن لا يعلمه إلا الرسول ﷺ والأئمة من ذريته ﷺ، ولا يعرف إلا عن طريقهم وبابهم ﷺ.

حضرت رسول الله (ص) و اهل بیت ایشان (ع) فرمودند: کسی به متشابه قرآن جز رسول خدا (ص) و ائمه از فرزندانش (ع) آگاهی و معرفت ندارد و معرفت به آن‌ها بجز از طریق اهل بیت (ع) مقدور نیست.

عن أبي جعفر (ع): (نحن الراسخون في العلم، ونحن نعلم تأويله)^(۳).

۱- آل عمران : ۷.

۲- آل عمران: ۷.

۳- وسائل الشيعة (آل البيت) : ج ۲۷ ص ۱۹۸.

امام باقر (ع) می‌فرمایند: (به درستی که ما راسخون در علم هستیم و تأویل آن را می‌دانیم).^(٤)

وعن أبي عبد الله (ع)، قال: (الراسخون في العلم: أمير المؤمنين (ع) والأئمة من ولده عليهم السلام)^(٥).

امام صادق (ع) می‌فرماید: (راسخون در علم؛ امیر مؤمنان و ائمه از فرزندان ایشان است).^(٦)

وعن أبي جعفر في قوله: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^(٧)، قال: (هم الأئمة المعصومون عليهم السلام)^(٨).

از امام باقر (ع) در تفسیر این آیه که می‌فرماید: (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند)^(٩) روایت شده که فرمودند: (ائمه به طور خاص می‌باشند).^(١٠)

والأحاديث كثيرة جداً في هذا الباب، ومنها يتبين أن تفسیر أو تأویل متشابه القرآن علم قد خُص به الأئمة من أوصياء الرسول ﷺ إلى يوم القيامة، ولا يوجد عند غيرهم أبداً إلا أن يكون مأخوذاً عنهم عليهم السلام.

احادیث زیادی در این باب وجود دارد و از خلال آن‌ها روشن می‌شود که تفسیر یا تأویل متشابه قرآن، علمی است مختص به ائمه‌ی اطهار که اوصیای رسول الله (ص) تا روز قیامت می‌باشند و نزد غیر از آن‌ها هرگز یافت نمی‌شود مگر اینکه از اهل بیت (ع) گرفته شده باشد.

^٤ - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٨

^٥ - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٧٩.

^٦ - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٧٩

^٧ - النساء: ٨٣.

^٨ - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ٢٠٠.

^٩ - النساء: ٨٣.

^{١٠} - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ٢٠٠

بل إن القرآن كله محكم عند الأئمة عليهم السلام فلا يوجد متشابه عندهم عليهم السلام؛ لأن المتشابه ما تشابه على صاحبه، وأهل البيت عليهم السلام لا يشته عليهم القرآن فهم ترجمانه بعد الرسول محمد صلى الله عليه وآله.

بلکه قرآن همه، نزد ائمه محکم است و متشابه‌ای نزد آنها وجود ندارد چون متشابه امری است که بر صاحب آن مشتبه شده است و اهل بیت (ع) قرآن بر آنها مشتبه نمی‌شود چون ترجمان آن بعد از رسول خدا (ص) هستند.

عن هرول بن حمزة، عن أبي عبد الله (ع)، قال: سمعته يقول: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ^(۱۱)، قال: هم الأئمة خاصة ^(۱۲).

هرول بن حمزه از امام صادق (ع) روایت می‌کند که شنیدم فرمود: (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم [الهی] یافته‌اند) ^(۱۳)، فرمود آنان به طور خاص ائمه هستند.

وعن برید بن معاوية، عن أبي جعفر (ع) قال: قلت له: قول الله: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ أنتم هم؟ قال: (من عسى أن يكونوا غيرنا؟!) ^(۱۴).

برید بن معاویه از امام باقر (ع) نقل می‌کند به امام (ع) عرض کردم: (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم [الهی] یافته‌اند و جز ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند) ^(۱۵)، آیا منظور شما هستید؟ فرمود: بجز ما چه کسی می‌تواند باشد؟ ^(۱۶)

إذن، فالقرآن كله آيات بينات عند الأئمة عليهم السلام لا يوجد فيه متشابه، ولذلك انحصر تفسير القرآن في الأئمة عليهم السلام؛ لأن غيرهم لا يعرف ما تشابه من القرآن ولا يفقه تأويله،

۱۱- العنكبوت: ۴۹.

۱۲- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۰.

۱۳- عنكبوت: ۴۹.

۱۴- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۱۵- عنكبوت: ۴۹.

۱۶- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

وفاقد الشيء لا يعطيه. وقد نبه الأئمة عليهم السلام على هذه الحقيقة مرات عديدة في رواياتهم، وحذروا عن تفسير القرآن بالرأي، ونبهوا كذلك على أن كلام الله تعالى لا يشبه كلام البشر فلا يمكن قياسه عليه، ولنطلع على بعض كلامهم عليهم السلام في هذا الموضوع لتتضح المسألة:

بنابر این، همه‌ی قرآن آیاتی آشکار نزد ائمه است که هیچ متشابهی بر آنان وجود ندارد. به همین دلیل تفسیر قرآن تنها نزد ائمه (ع) منحصر شده است چون به غیر از آن‌ها کسی معرفت به آنچه را که از قرآن متشابه شده است ندارد، و تأویل آن را درک نمی‌کند. و دستی که تهی است عطا نمی‌کند. اهل بیت (ع) چندین جا در روایات خود به این امر اشاره داشته‌اند و از تفسیر به رأی قرآن مردم را برحذر داشتند. و همچنین هشدار داده‌اند که کلام خداوند شباهتی به کلام بشر ندارد و نمی‌توان با آن قیاس کرد. برای این موضوع به سخن اهل بیت (ع) نگاهی می‌اندازیم تا مسئله روشن شود.

عن الصادق (ع)، قال: (إن الله بعث محمداً، فختم به الأنبياء، فلا نبى بعده، وأنزل عليه كتاباً، فختم به الكتب، فلا كتاب بعده - إلى أن قال: فجعله النبي ﷺ علماً باقياً في أوصيائه، فتركهم الناس، وهم الشهداء على أهل كل زمان حتى عاندوا من أظهر ولاية ولاية الأمر، وطلب علومهم، وذلك أنهم ضربوا القرآن بعضه ببعض واحتجوا بالمنسوخ وهم يظنون أنه الناسخ، واحتجوا بالخاص وهم يقدرون أنه العام، واحتجوا بأول الآيات، وتركوا السنة في تأويلها، ولم ينظروا إلى ما يفتح الكلام، وإلى ما يختمه، ولم يعرفوا موارد ومصادره، إذ لم يأخذوه عن أهله، فضلوا وأضلوا).

امام صادق (ع) فرمودند: (خداوند حضرت محمد (ص) را مبعوث کرد و نبوت را بوسیله او ختم نمود و پیامبری بعد از او نیست. کتابی بر او نازل فرمود و کتابی پس از آن نیست... پیامبر آن را علمی نزد اوصیای خود قرار داد و مردم آن‌ها را ترک گفتند در حالی که که شاهدان بر مردم هر عصری هستند، تا جایی که با هرکس که ولایت والیان امر را اظهار کرد و علم آن‌ها را خواست دشمنی کردند بدین گونه که قرآن را در یک‌دیگر آمیختند و با منسوخ احتجاج کردند و گمان بردند که ناسخ است و با خاص احتجاج کردند و تصور کردند عام است و با اول آیه احتجاج کردند و تأویل آن بوسیله سنت را رها کردند و به اینکه کلام برای چه آغاز شده و به چه چیزی ختم می‌شود ننگریستند و موارد و مصادر آن را نمی‌دانند اگر از اهل آن بر نگیرند. لذا گمراه شدند و گمراه کردند).

ثم ذكر (ع) كلاماً طويلاً في تقسيم القرآن إلى أقسام وفنون ووجوه، تزيد على مائة وعشرة، إلى أن قال (ع): (وهذا دليل واضح على أن كلام الباري سبحانه لا يشبه كلام الخلق، كما لا تشبه أفعاله أفعالهم، ولهذه العلة وأشباهاها لا يبلغ أحد كنه معنى حقيقة تفسير كتاب الله تعالى إلا نبيه وأوصيائه عليهم السلام ... إلى أن قال: ثم سأله (ع) عن تفسير المحكم من كتاب الله، فقال: أما المحكم الذي لم ينسخه شيء فقله عز وجل: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾^(۱۷) الآية. وإنما هلك الناس في المتشابه لأنهم لم يقفوا على معناه ولم يعرفوا حقيقة، فوضعوا له تأويلاً من عند أنفسهم بآرائهم، واستغنوا بذلك عن مسألة الأوصياء، ونبذوا قول رسول الله صلى الله عليه وآله وراء ظهورهم ... الحديث^(۱۸).

سپس سخنی طولانی در مورد تقسیم قرآن به اقسام و فنون و وجوه، ایراد فرمودند که بالغ بر صد و ده مورد می باشد. تا آنجایی که فرمود: (و این امر دلیل واضحی است بر اینکه سخن پروردگار به مانند سخن بشر نیست همانگونه که فعل او همانند فعل آن ها نیست و بدین علت و مانند آن هیچ کس به کنه حقیقت تفسیر محکمی از قرآن بجز پیامبر و اوصیایش نمی رسد... سپس گفت: از امام درباره تفسیر محکم قرآن پرسیدند فرمود: (اما محکم که هیچ چیز آن را نسخ نمی کند این آیه است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ»^(۱۹)) (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آن ها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابهاتند) مردم بدین دلیل در متشابه به هلاکت رسیدند چون معنای آن را در نمی یابند و حقیقت آن را نمی دانند و از نزد خود آن را تأویل کردند و بدین شکل از اوصیاء بی نیاز شدند و سخن رسول خدا را پشت گوش انداختند...^(۲۰).

عن جابر بن يزيد، قال: سألت أبا جعفر (ع) عن شيء من التفسير، فأجابني ثم سأله عنه ثانية فأجابني بجواب آخر، فقلت: كنت أجبتني في هذه المسألة بجواب غير هذا، فقال: (يا

۱۷- آل عمران : ۷.

۱۸- وسائل الشيعة (آل البيت) : ج ۲۷ ص ۲۰۰.

۱۹- آل عمران: ۷

۲۰- وسائل الشيعة (آل البيت) : ج ۲۷ ص ۲۰۰.

جابر، إن للقرآن بطناً [وللبطن بطناً] وله ظهر، وللظهر ظهر، يا جابر وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، وإن الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء، وهو كلام متصل متصرف على وجوه^(٢١).

جابر بن يزيد می گوید از امام باقر (ع) درباره گزیده‌ای از تفسیر پرسیدم و به من پاسخ دادند سپس سوال دیگری پرسیدم و جواب دیگری به من دادند. عرض کردم: درباره این مسئله به غیر از این جواب به من داده بودید، فرمودند: (ای جابر، قرآن باطنی دارد (و هر باطنی، باطنی دارد) و ظاهر و برای ظاهر آن، ظاهری. ای جابر چیزی دورتر از قرآن نسبت به عقول نیست و و اول آیه، در مورد، در مورد امری است و آخر آن در مورد دیگری است و کلامی متصل و دارای وجوه متعددی است).^(٢٢)

عن المعلی بن خنیس، قال: قال أبو عبد الله (ع) في رسالته: (فأما ما سألت عن القرآن، فذلك أيضاً من خطراتك المتفاوتة المختلفة، لأن القرآن ليس على ما ذكرت وكل ما سمعت فمعناه [على] غير ما ذهبت إليه، وإنما القرآن أمثال لقوم يعلمون دون غيرهم، ولقوم يتلونه حق تلاوته، وهم الذين يؤمنون به ويعرفونه، وأما غيرهم فما أشد إشكاله عليهم وأبعده من مذاهب قلوبهم، ولذلك قال رسول الله ﷺ: [إنه] ليس شيء أبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن، وفي ذلك تحير الخلائق أجمعون إلا من شاء الله، وإنما أراد الله بتعميته في ذلك أن ينتهوا إلى بابه وصراطه وأن يعبدوه وينتهوا في قوله إلى طاعة القوام بكتابه، والناطقين عن أمره، وأن يستنبطوا ما احتاجوا إليه من ذلك عنهم، لا عن أنفسهم، ثم قال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾. فأما عن غيرهم فليس يعلم ذلك أبداً، ولا يوجد، وقد علمت أنه لا يستقيم أن يكون الخلق كلهم ولاة الأمر؛ لأنهم لا يجدون من يأترون عليه ومن يبلغونه أمر الله ونهيه، فجعل الله الولاية خواص ليقتدي بهم، فافهم ذلك إن شاء الله، وإياك وإياك وتلاوة القرآن برأيك، فان الناس غير مشتركين في علمه، كاشتراكهم فيما سواه من الأمور، ولا قادرين على تأويله، إلا من حده وبابه الذي جعله الله له فافهم إن شاء الله، واطلب الأمر من مكانه تجده إن شاء الله^(٢٣).

٢١- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٢.

٢٢- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٢.

٢٣- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٠.

از معلی بن خنیس روایت شده است که می‌گوید امام صادق (ع) در نامه خود می‌نویسد: (اما آنچه درباره قرآن پرسیدی این هم از تصورات متفاوت و مختلف توست. چون قرآن بدانگونه که ذکر کردی نیست و هر آنچه شنیدی معنای آن برای خلاف آن چیزی است که تو دریافتی. بلکه قرآن مثالی برای قومی است که بدان آگاهی دارند و برای قومی که حق تلاوت آن را ادا می‌کنند اینان کسانی هستند که بدان ایمان و آگاهی دارند. اما غیر از آن‌ها برایشان چقدر مورد اشکال است و از راه‌های قلوب آن‌ها به دور. و به همین خاطر رسول خدا (ص) فرمودند: چیزی به مانند تفسیر قرآن از قلوب مردم دور نیست و در این امر همه خلایق در حیرت ماندند بجز کسانی که خدا اراده فرمود. خداوند پوشیده ماندن آن بدین شکل را بدان سبب اراده فرمود تا به درب و صراط او بیابند و او را بپرستند و در سخن او به طاعت قائمین به کتابش و ناطقین امرش منتهی شوند. و آنچه را که خواهان آن هستند از آن‌ها استنباط کنند نه از غیر آن‌ها. سپس فرمود: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند)، اما از غیر از آن‌ها هرگز کسی علم ندارد و نه کسی پیدا می‌شود. و می‌دانی که همگی نمی‌توانند والیان امر باشند چون کسی را نمی‌یابند که او را فرمان دهند و امر و نهی خدا را به او رسانند. لذا خداوند والیان را خاص قرار داد که از آن‌ها پیروی شود. به امید خدا این را دریاب. برحذر باش از اینکه قرآن را به رأی خویش بخوانی. مردم در علم به آن مانند اشتراک در دیگر امور مشترک نیستند و توانایی تأویل آن را ندارند مگر کسی که تعیین شده و درب او که خداوند برای وی قرار داده است و امر را از نزد صاحبانش درخواست کن که ان شاء الله آن را خواهی یافت).^(۲۴)

وقد بین الأئمة عليهم السلام تكليف الأمة تجاه القرآن، وما عليهم وما لهم:

ائمه (ع) تكليف امت در قبال قرآن و آنچه که بر آن‌ها و علیه آن‌هاست را روشن کردند:

^{۲۴} - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۰.

عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر (ع) - في حديث كلامه مع عمرو بن عبيد - قال: (وأما قوله: ﴿وَمَنْ يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾^(٢٥)، فإنما على الناس أن يقرؤوا القرآن كما انزل، فإذا احتاجوا إلى تفسيره فالاهتداء بنا وإلينا يا عمرو!)^(٢٦).

سعد بن طريف از امام باقر (ع) مباحثه‌ای که با عمرو بن عبید انجام داده‌اند را نقل می‌کند که فرمودند: (اما در مورد قول خداوند سبحان (و هر کس خشم من بر او فرود آید قطعا در [ورطه] هلاکت افتاده است) بر مردم واجب است که قرآن را همانگونه که نازل شده بخوانند و اگر به تفسیر آن احتیاج پیدا کردند بوسیله ما و به سوی ما هدایت می‌شوند ای عمرو).^(٢٧)

عن علي (ع)، قال: (اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون - إلى أن قال: - قالوا: فما نصنع بما قد خبرنا به في المصحف؟ فقال: يسأل عن ذلك علماء آل محمد ﷺ) (٢٨).
علی (ع) فرمود: تقوا پیشه کنید و به آنچه نمی‌دانید فتوا ندهید...؛ گفتند: پس با آنچه در مصحف خبر آن آمده چه کنیم؟ فرمود: درباره‌ی آن از عالم آل محمد (ع) سؤال می‌شود.^{٢٩}

وعن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (من فسر القرآن برأيه، إن أصاب لم يؤجر، وإن أخطأ خَرَّ أبعد من السماء) (٣٠).

ابی بصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند: (هرکس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند اگر درست باشد اجری نمی‌گیرد و اگر به خطا رفته باشد گویی دورتر از آسمان سقوط کرده باشد).^(٣١)

٢٥- طه: ٨٣.

٢٦- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ٢٠٢.

٢٧- طه: ٨٣.

٢٨- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٨٦.

٢٩- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٨٦.

٣٠- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ١٨ ص ١٤٩.

٣١- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ٢٠٢.

وعن موسى بن عقبة أن معاوية أمر الحسين (ع) أن يصعد المنبر فيخطب، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: (نحن حزب الله الغالبون، وعتره نبيه الأقربون، أحد الثقلين اللذين جعلنا رسول الله ثاني كتاب الله، فيه تفصيل لكل شيء، لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، والمعول علينا في تفسيره، لا نتظن تأويله، بل نتبع حقائقه، فأطيعونا، فإن طاعتنا مفروضة إذ كانت بطاعة الله ورسوله مقرونة، قال الله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۳۲)، وقال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ ... (الحديث)^(۳۳)

موسی بن عقبه می گوید که معاویه از امام حسین (ع) خواست که به بالای منبر برود و خطابه بخواند. حمد و سپاس خدای را بر جای آورد و سپس فرمود: ما حزب الله غالب هستيم و عترت نزدیک پیامبر او هستيم. یکی از ثقلینی هستيم که رسول خدا ما را همراه کتاب خدا قرار داد که تفصیل همه چیز در آن است و هیچ باطلی به آن راه ندارد و در تفسیر قرآن خود مورد رجوع واقع می شود و تأویل آن را از روی ظن نمی آوریم بلکه حقایق آن را دنبال می کنیم. طاعت ما واجب است هنگامی که با طاعت خدا و رسولش مقرون باشد. خداوند می فرماید: ﴿از خدا و رسول خدا و اولی الامر از میان خودتان اطاعت کنید و اگر در مورد امر تنازع کردید آن را به خدا و رسول خدا ارجاع دهید﴾^(۳۴). و فرمود: ﴿و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند﴾^(۳۵).^(۳۶)

وكذلك نلاحظ كيف منع الأئمة عليهم السلام بعض الذين كانوا يفتون الناس ويفسرون القرآن برأيهم أمثال أبي حنيفة:

۳۲- النساء: ۵۹.

۳۳- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۵.

۳۴- النساء: ۵۹.

۳۵- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۵.

۳۶- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۵.

همچنین ملاحظه می‌کنیم که چگونه پیامبران برخی از کسانی که فتوا و تفسیر قرآن را به رأی خود انجام می‌دادند امثال ابو حنیفه، را منع کردند:

عن شعيب بن أنس، عن بعض أصحاب أبي عبد الله (ع)، قال: (كنت عند أبي عبد الله (ع) إذ دخل عليه غلام كنده فاستفتاه في مسألة فأفتاه فيها، فعرفت الغلام والمسألة فقدمت الكوفة فدخلت على أبي حنيفة، فإذا ذاك الغلام بعينه يستفتيه في تلك المسألة بعينها فأفتاه فيها بخلاف ما أفتاه أبو عبد الله (ع)، فقلت إليه فقلت: ويلك يا أبا حنيفة إني كنت العام حاجاً فأتيت أبا عبد الله (ع) مسلماً عليه فوجدت هذا الغلام يستفتيه في هذه المسألة بعينها فأفتاه بخلاف ما أفتيته. فقال: وما يعلم جعفر بن محمد أنا أعلم منه، أنا لقيت الرجال وسمعت من أفواههم، وجعفر بن محمد صحفي، فقلت في نفسي: والله لأحجن ولو حبواً، قال: فكنت في طلب حجة فجاءتني حجة فحججت فأتيت أبا عبد الله (ع) فحكيت له الكلام فضحك ثم قال: عليه لعنة الله أما في قوله: إني رجل صحفي فقد صدق، قرأت صحف إبراهيم وموسى، فقلت له: ومن له بمثل تلك الصحف؟

شعيب بن انس از برخی از اصحاب امام صادق (ع) نقل می‌کند که: (نزد امام بودم و مردی از کنده بر او وارد شد و درباره مسئله‌ای پرسید و امام (ع) جواب داد. آن جوان و مسئله را شناختم و به کوفه رفتم و بر ابوحنیفه وارد شدم که همان جوان را دیدم که همان مسئله را می‌پرسید و ابوحنیفه بر خلاف حکم امام (ع) حکم داد. من برخاستم و گفتم: ای ابا حنیفه وای بر تو. من سال گذشته به حج رفتم و به نزد امام صادق (ع) شرفیاب شدم سلام کردم و نشستم و این جوان را دیدم که همین مسئله را از امام (ع) پرسید و برخلاف حکم تو امام (ع) حکم دادند. او پاسخ داد که جعفر بن محمد (ع) چه می‌داند من اعلم‌تر از او هستم من با اساتید نشست و برخاست داشتم و از زبان آن‌ها شنیدم و جعفر بن محمد (ع) صحفی است. با خود گفتم سال آینده حتی اگر شده سینه خیز به حج می‌روم. گفتم: بدنبال کاری بودم و موسم حج رسید و حج بجای آوردم و به نزد امام (ع) رفتم و قصه را برای او نقل کردم امام (ع) لبخند زد و سپس فرمود: لعنت خدا بر او باد اما اینکه می‌گوید: من مردی صحفی هستم راست گفت. چرا که صحف ابراهیم و موسی را خواندم. عرض کردم: چه کسی مانند این صحف را نزد خود دارد؟

قال: فما لبثت أن طرق الباب طارق وكان عنده جماعة من أصحابه، فقال للغلام: انظر من ذا؟ فرجع الغلام، فقال: أبو حنيفة. قال: أدخله، فدخل فسلم على أبي عبد الله (ع)، فردّ (ع)، ثم قال: أصلحك الله أتأذن لي في القعود فأقبل على أصحابه يحدثهم ولم يلتفت إليه. ثم قال الثانية والثالثة فلم يلتفت إليه، فجلس أبو حنيفة من غير إذنه، فلما علم أنه قد جلس التفت إليه فقال: أين أبو حنيفة؟ فقال: هو ذا أصلحك الله، فقال: أنت فقيه أهل العراق؟ قال: نعم. قال: فيما تفتيهم؟ قال: بكتاب الله وسنة نبيه. قال: يا أبا حنيفة تعرف كتاب الله حق معرفته، وتعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: نعم، قال: يا أبا حنيفة ولقد ادعيت علماً ويملك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم ويملك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا ﷺ، وما ورثك الله من كتابه حرفاً، فإن كنت كما تقول - ولست كما تقول - فأخبرني عن قول الله عز وجل: ﴿سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ﴾^(۳۷) أين ذلك من الأرض؟ قال: أحسبه ما بين مكة والمدينة، فالتفت أبو عبد الله (ع) إلى أصحابه فقال: تعلمون أن الناس يقطع عليهم بين المدينة ومكة فتؤخذ أموالهم ولا يأمنون على أنفسهم ويقتلون؟ قالوا: نعم. قال: فسكت أبو حنيفة، فقال: يا أبا حنيفة أخبرني عن قول الله عز وجل: ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^(۳۸)، أين ذلك من الأرض؟ قال: الكعبة. قال: أفتعلم أن الحجاج بن يوسف حين وضع المنجنيق على ابن الزبير في الكعبة فقتله كان آمناً فيها؟ قال: فسكت، ثم قال: يا أبا حنيفة إذا ورد عليك شيء ليس في كتاب الله، ولم تأت به الآثار والسنة كيف تصنع؟ فقال: أصلحك الله أقيس وأعمل فيه برأبي. قال: يا أبا حنيفة إن أول من قاس إبليس الملعون، قاس على ربنا تبارك وتعالى فقال: أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين. فسكت أبو حنيفة. فقال: يا أبا حنيفة أيما أرجس البول أو الجنابة؟ فقال: البول. فقال: الناس يغتسلون من الجنابة ولا يغتسلون من البول، فسكت. فقال: يا أبا حنيفة أيما أفضل الصلاة أم الصوم؟ قال الصلاة. فقال: فما بال الحائض تقضي صومها ولا تقضي صلاتها؟ فسكت الحديث^(۳۹).

گفت: چیزی نگذشت که در زده شد و نزد امام برخی اصحاب بودند. امام به غلام خویش فرمود: ببین چه کسی پشت در است. غلام برگشت و عرض کرد ابوحنیفه است. امام (ع) فرمود: بگذار داخل بیاید. سلام کرد و امام پاسخ داد. سپس فرمود اجازه می فرماید بنشینم؟

۳۷- سبأ: ۱۸.

۳۸- آل عمران: ۹۷.

۳۹- بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۹۲.

امام (ع) در این لحظه روی به اصحاب خود کرد و با آنان سخن می‌گفت و به او توجه نکردند. ابو حنیفه برای بار دوم و سوم گفت و امام توجهی به او نکرد. ابو حنیفه بدون اجازه امام نشست. امام (ع) وقتی دید او نشست به او نگاه کرد و فرمود: ابو حنیفه کجاست؟ گفت: اینجا هستم. امام فرمود: آیا تو فقیه اهل عراقی؟ گفت: بلی. امام (ع) فرمود: چگونه فتوا می‌دهی؟ گفت: با توجه به قرآن و سنت پیامبر (ص). امام فرمود: ای اباحنیفه کتاب خدا را بدرستی می‌دانی و ناسخ و منسوخ آن را در می‌یابی؟ گفت: بلی. امام فرمود: ای اباحنیفه وای بر تو. علمی را ادعا کردی که خداوند آن را بجز نزد اهل کتاب که بر آنها نازل شده قرار نداده است. وای بر تو. علم آن نزد خواصی از فرزندان پیامبر (ص) است و خداوند حرفی از قرآن را نزد کسی نسپرده است. و اگر آنچه را که ادعا می‌کنی باشی - که اینگونه نیست - تفسیر این آیه چیست (در این [راه]ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید) ^(٤٠)، صحبت از کدام مکان می‌کند؟ گفت: گمان می‌کنم بین مکه و مدینه باشد. امام رو به جمع کردند و فرمود: آیا می‌دانید بین مدینه و مکه اموال مردم ربوده می‌شود و امنیتی بر جان خود ندارند. گفتند: بله. ابوحنیفه ساکت شد. سپس فرمودند: ای اباحنیفه این آیه حکایت از کدام مکان دارد؟ ﴿و هر که در آن درآید در امان است﴾ ^(٤١). گفت: کعبه. امام فرمودند: نمی‌دانی که حجاج بن یوسف کعبه را که ابن زبیر در آن تحصن کرده بود به منجنیق بست و در آن امنیت نداشت؟ ابوحنیفه ساکت شد. سپس امام فرمودند: ای اباحنیفه اگر مسئله‌ای باشد که بیان آن در قرآن نیست و سنت هم درباره آن سخن به میان نیاورده است چه انجام می‌دهی؟ عرض کرد: قیاس می‌کنم و به رأی خود عمل می‌نمایم. امام فرمودند: ای اباحنیفه اولین کسی که قیاس کرد ابلیس لعین بود. در برابر خدای تبارک و تعالی قیاس کرد و گفت: من از او برترم من از آتش خلق شده‌ام و او از گل. ابو حنیفه سکوت اختیار کرد. امام پرسید کدام یک ناپاک‌تر است بول یا جنابت؟ ابوحنیفه گفت: بول. امام فرمودند: مردم در موقع جنابت غسل می‌کنند نه به هنگام بول. اباحنیفه سکوت کرد. امام فرمود: کدام یک افضل‌تر است نماز یا روزه؟ گفت: نماز. امام فرمودند: چرا زن حائض روزه خود را قضا می‌کند ولی نمازش را نه؟ ابو حنیفه سکوت اختیار کرد... ^(٤٢).

^{٤٠} - سیا: ١٨.

^{٤١} - آل عمران: ٩٧.

^{٤٢} - بحار الأنوار: ج ٢ ص ٢٩٢.

وعن زيد الشحام، قال: (دخل قتادة بن دعامة على أبي جعفر (ع) فقال: يا قتادة أنت فقيه أهل البصرة؟ فقال: هكذا يزعمون، فقال أبو جعفر (ع): بلغني أنك تفسر القرآن؟ فقال له قتادة: نعم فقال له أبو جعفر (ع): فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت، وأنا أسألك .. إلى أن قال أبو جعفر (ع): ويحك يا قتادة! إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرتة من الرجال، فقد هلكت وأهلكت ويحك يا قتادة! إنما يعرف القرآن من خوطب به) (٤٣).

زيد الشحام می گوید: قتاده بن دعامة بر امام باقر (ع) وارد شد و امام (ع) فرمودند: ای قتاده تو فقیه اهل بصره هستی؟ عرض کرد: اینگونه می گویند. امام فرمودند: به من خبر رسیده که قرآن را تفسیر می کنی؟ قتاده پاسخ داد: بلی اینگونه است. امام (ع) فرمودند: اگر به علم تفسیر می کنی لذا تو همانی که هستی و من از تو می پرسم... تا اینکه امام (ع) فرمودند: وای بر تو ای قتاده اگر از نزد خود تفسیر کردی به هلاکت رسیدی و به هلاکت رساندی. اگر از دیگران نقل می کنی باز هم به هلاکت رسیدی و رساندی. بدرستی که قرآن را بجز کسی که بدان مورد خطاب قرار گرفته شده نمی داند). (٤٤)

عن عبد الرحمن السلمي أن علياً (ع) مر على قاض، فقال: (أتعرف الناسخ من المنسوخ؟ قال: لا، فقال: هلكت وأهلكت تأويل كل حرف من القرآن على وجوه) (٤٥).

عبد الرحمن الاسلامی می گوید امام علی (ع) به یک قاضی رسید و پرسیدند: (ناسخ و منسوخ قرآن را می دانی؟ پاسخ داد: خیر. امام فرمودند: هلاک شدی و به هلاکت رساندی. تأویل هر حرف قرآن دارای وجوه متعددی است). (٤٦)

٤٣- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٨٥.

٤٤- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٨٥.

٤٥- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ٢٠٢.

٤٦- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ٢٠٢.

عن أبي الصلت الهروي، عن الرضا (ع) - في حديث - أنه قال لابن الجهم: (اتق الله، ولا تؤوّل كتاب الله برأيك، فإنّ الله يقول: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾) (٤٧).

ابی صلت هروی از امام رضا (ع) نقل می‌کند که خطاب به ابن الجهم فرمودند: (تقوای الهی پیشه کن و قرآن را به رای خویش تأویل مکن. خداوند می‌فرماید: ﴿تأويلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند﴾). (٤٨)

ومن هذه القصص وما سبقها من روايات ينتج اليقين بالآ لا يمكن لأحد أن يفتي الناس أو يفسر القرآن برأيه إن لم يكن من الذين يعلمون محكم القرآن من متشابهه وناسخه من منسوخه، وإنّ هذا العلم خاص بالذرية المعصومة وهم خلفاء الرسول ﷺ إلى يوم القيامة الأئمة والمهديون ﷺ.

از این حکایات و قبل از آن روایات، به یقین می‌توان نتیجه گرفت که هیچ کس نمی‌تواند بین مردم فتوا دهد یا به رأی خویش قرآن را تفسیر کند اگر از جمله کسانی نباشد که محکم قرآن را از متشابه می‌داند و ناسخ را از منسوخ باز می‌شناسد. و این علم مخصوص ذریه معصوم است که خلفای رسول خدا (ص)؛ ائمه و مهدیین (ع) تا روز قیامت هستند.

وإنّ من حکمة اختصاص علم متشابه القرآن بالحجج المعصومين هو معرفة المعصوم والاضطرار إلى طاعته لعدم وجود باب إلى معرفة القرآن غيره، ولئلا يدعي الإمامة كل من هب ودب؛ لأنّ من يفعل ذلك سيجد نفسه في بحار من الأمواج المتلاطمة، وسيظهر تناقضه واضطرابه في تفسير القرآن کنار على علم لمن لهم قلوب يفقهون بها.

از حکمت اختصاص علم متشابه قرآن به حجج معصومین شناخت معصوم و نیاز به اطاعت او به دلیل عدم وجود دربی برای شناخت قرآن و غیره می‌باشد تا کسی از هر طرفی نیاید و ادعای امامت کند چون اگر کسی چنین کند خود را درگیر امواج متلاطمی خواهد یافت و تناقض و سردرگمی او در تفسیر قرآن مانند روز روشن برای کسانی که تعقل می‌کنند آشکار می‌شود.

٤٧- وسائل الشيعة (آل البيت) : ج ٢٧ ص ١٨٧.

٤٨- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٨٧.

عن أمير المؤمنين (ع) في احتجاجة على زنديق سأله عن آيات متشابهة من القرآن، فأجابه - إلى أن قال (ع) :- (وقد جعل الله للعلم أهلاً وفرض على العباد طاعتهم بقوله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، وبقوله: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾، وبقوله: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(٤٩)، وبقوله: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾، وبقوله: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^(٥٠)، والبيوت هي بيوت العلم التي استودعها الأنبياء، وأبوابها أوصياؤهم، فكل عمل من أعمال الخير يجري على غير أيدي الأوصياء وعهودهم، وحدودهم وشرائعهم، وسننهم، ومعالِم دينهم مردود غير مقبول، وأهله بمحل كفر وإن شملهم صفة الإيمان، ثم إن الله قسم كلامه ثلاثة أقسام: فجعل قسماً منه يعرفه العالم والجاهل، وقسماً لا يعرفه إلا من صفا ذهنه ولطف حسه وضح تمييزه ممن شرح الله صدره للإسلام، وقسماً لا يعلمه إلا الله وملائكته والراسخون في العلم. وإنما فعل ذلك لئلا يدعي أهل الباطل المستولين على ميراث رسول الله ﷺ من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم، وليقودهم الاضطرار إلى الائتمام بمن ولي أمرهم فاستكبروا عن طاعته .. الحديث^(٥١).

در احتجاجی که میان امام علی (ع) و زندق انجام شد از متشابهات قرآن از امام پرسید و امام (ع) پاسخ دادند که بدین جا رسید فرمودند: (خداوند برای علم شایستگی قرار داد و اطاعت از آن‌ها را با این قول بر مردم واجب فرمود: (خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید) و فرمود: (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند) و فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و با راستان باشید)^(٥٢). و فرمود: (تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند). و فرمود: (و به خانه‌ها از در [ورودی] آن‌ها درآید)^(٥٣). و درب‌ها همان درب‌های علمی است که به انبیا سپرده شده است و درب‌های آن اوصیا هستند. هر عملی از اعمال خیری که بدست کسانی غیر از اوصیا و عهود و حدود و شرایع و

٤٩- التوبة: ١١٩.

٥٠- البقرة: ١٨٩.

٥١- وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٩٤.

٥٢- التوبة: ١١٩.

٥٣- البقرة: ١٨٩.

سنن و ویژگی‌های دین آن‌ها انجام گیرد مردود و غیر قابل قبول خواهد بود. و اهل آن در مرحله کفر هستند هرچند صفت ایمان شامل حال آن‌ها شود. سپس خداوند کلام خود را به سه بخش تقسیم فرمودند: بخشی از آن را عالم و جاهل می‌داند و بخشی را تنها کسی می‌داند که ذهن خود را پاک و حس خود را لطیف و تمایز دادنش صحیح باشد خداوند سینه او را برای اسلام فراخی داده است و بخشی که بجز خداوند و ملائکه و راسخون در علم کسی نسبت به آن معرفت ندارد. بدین دلیل این کار را انجام داده تا اینکه اهل باطلی که بر میراث علم از کتاب پیامبر چنگ طمع انداختند ادعایی نکنند و نیاز، آن‌ها را به پیروی از کسی که ولایت امر بدو سپرده شده هدایت کرد ولی از اطاعت از او سرباز زدند...^(۵۴).

بل روي أن هناك تأويلاً للقرآن في كل زمان، ولا يعرف هذا التأويل إلا الإمام الحجة المنصب من الله تعالى:

بلکه روایت شده که در هر زمانی تأویلی وجود دارد و تنها امام حجت برگزیده شده از سوی خداوند از تأویل آن خبر دارد.

عن إسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إن للقرآن تأويلاً، فمنه ما قد جاء ومنه ما لم يجيء، فإذا وقع التأويل في زمان إمام من الأئمة عرفه إمام ذلك الزمان)^(۵۵).
اسحاق بن عمار می‌گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: (قرآن تأویلی دارد. برخی از این تأویل واقع شده و برخی هنوز وقت آن نرسیده است. اگر تأویل آن در زمان امامی از ائمه واقع گردد امام آن زمان تأویل را در می‌یابد).^(۵۶)

وبهذا يتبين أن تأويل القرآن ومعرفة المحكم من المتشابه مختص بالإمام المعصوم من أوصياء الرسول محمد ﷺ، ولا يمكن أن يعرف عن غيره أبداً.

^{۵۴} - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۴

^{۵۵} - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.

^{۵۶} - وسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶

بدین گونه واضح می‌شود که تأویل قرآن و معرفت محکم و متشابه مختص امام معصوم از اوصیای رسول الله حضرت محمد (ص) می‌باشد و کسی به غیر از آن‌ها هیچ معرفتی به آن ندارد.

ویتبین أيضاً من الرواية السابقة أنّ تأويل القرآن في عصر الظهور لا يعرفه إلا الإمام المهدي (ع) أو من اتصل به اتصالاً مباشراً وتحمل ذلك العلم منه (ع)، وبهذا نعرف أن الإمام المهدي (ع) أو من اتصل به يعرف عن طريق إفحامه لجميع العلماء في معرفة علم متشابه القرآن وإحكامه، كما اثبت أجداده إمامتهم عن طريق ذلك العلم الخاص بهم ﷺ .

نیز از روایت قبلی روشن شد که کسی در عصر ظهور به جز امام مهدی (ع) یا کسی که بطور مستقیم با ایشان در ارتباط باشد و این علم را تحمل کرده است به تأویل قرآن معرفت ندارد. و بدین شکل خواهیم دانست که امام مهدی (ع) یا کسی که با او در ارتباط است از راه به زانو در آوردن جمیع علما نسبت به علم متشابه قرآن و احکام آن، قابل شناخت است. همانگونه که پدران وی امامت خویش را از طریق همان علمی که خاص آن‌هاست ثابت کردند.

فعلى المتصددين والذين يدعون المرجعية مناقشة السيد أحمد الحسن في هذا العلم المقدس، فإن عجزوا عن ذلك أو لم يستجيبوا لذلك يثبت حق السيد أحمد الحسن، وإنه وصي ورسول الإمام المهدي (ع)؛ لأن هذا العلم لا يكون إلا عند أوصياء الرسول محمد ﷺ كما صرحت به الروايات المتواترة.

لذا بر کسانی که متصدی امور دینی هستند و ادعای مرجعیت می‌کنند در این علم مقدس با سید احمد الحسن مناقشه کنند. اگر در این راه عاجز ماندند و پاسخ ندادند حقانیت سید احمد الحسن ثابت می‌شود که وی وصی و فرستاده امام مهدی (ع) است چون این علم همانگونه که روایات تصریح می‌کنند نزد کسی به جز اوصیای رسول الله (ص) نمی‌باشد.

والحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة والمهديين.

الشيخ ناظم العقيلي

١٤٢٩ هـ . ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين.

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، كلمة أتحصن بها من شر أعدائي من الأنس والجن، وأتقوى بها وانتصر على الجاحدين والكافرين من الأنس والجن أجمعين، إلى قيام يوم الدين.

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين.

و لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم؛ كلمه‌اى كه از شرّ دشمنانم از انس و جن به آن پناه مى‌جويم، تا روز قيامت با آن نیرو مى‌گيرم و عليه تمامى معاندان و كفّار از انس و جن از آن كمك مى‌گيرم!

قال تعالى: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(٥٧)، ولم يقل إلا لياكلون أو إلا ليعملون، فإذا كان لا بد من العمل والأكل والشرب، فليكن للعبادة نصيب أعظم وأوفر وأكبر. فأجملوا في الطلب يرحمكم الله، ولا تكن الدنيا منتهى همكم، ومبلغ علمكم. وابدوا لله حق عبادته لتكون الآخرة لكم، فإن إليها المآل وفيها محط الرحال، والمقر بعد الآجال، فلا تغرنكم الحياة ولا يغرنكم بالله الغرور، فإنه سبحانه وتعالى يخاطبكم فيقول: (يا بن آدم أما تنصفتني، أتحبب إليك بالنعمة وتمقت إليّ بالمعاصي. خيري إليك منزل وشرك إلي صاعد، ولا يزال ملك كريم يأتيك عنك في كل يوم وليلت بعمل قبيح. يا بن آدم لو سمعت وصفك من غيرك، وأنت لا تعلم من الموصوف لسارعت إلى مقتته)^(٥٨).

خداوند متعال مى‌فرماید: (جن و انس را مگر برای پرستش خود نیافریده‌ام)^(٥٩) و نفرموده است «مگر برای خوردن!» یا «مگر برای عمل کردن!»، و اگر گریزی از عمل کردن و خوردن و نوشیدن وجود ندارد در این صورت عبادت، نصیبی عظیم‌تر، بیش‌تر و بزرگ‌تر باید داشته

٥٧- الذاریات : ٥٦.

٥٨- مستدرک الوسائل : ج ١١ ص ٣٣٥.

٥٩- ذاریات: ٥٦.

باشد. خداوند شما را بیامرزد! در خواستن، اعتدال داشته باشید و دنیا مُنتهای هم و غمتان و نهایت علمتان نباشد. خداوند را آن گونه که شایسته است عبادت کنید تا آخرت از آن شما باشد؛ که بازگشت به سوی آن و محل فرود آوردن توشه، در آن است و هم چنین قرارگاه پس از پایان عمر. پس زندگی فریبتان ندهد و نسبت به خداوند مغرور نگردید که خداوند سبحان و متعال شما را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: «ای فرزند آدم! چرا انصاف به خرج نمی دهی؛ من به وسیله ی نعمت های خود، محبوب تو می شوم و تو به وسیله ی گناهان در نزد من مبعوض! خیر و رحمت من به سوی تو نازل می گردد و شرّ تو به سوی من بالا می آید و پیوسته فرشته ای بزرگوار در هر شب و روز عمل قبیحی از تو به من گزارش می دهد! ای فرزند آدم! اگر وصف خود را از دیگری بشنوی و ندانی آن شخص مورد نظر، خودت می باشی، هر آینه نسبت به چنین فردی خشمگین خواهی شد».^(٦٠)

وقال الصادق (ع): (لما فتح رسول الله ﷺ مكة قام على الصفا، فقال: يا بني هاشم يا بني عبد المطلب، اني رسول الله إليكم واني شفيق عليكم، لا تقولوا إن محمداً منا فوالله ما أوليائي منكم ولا من غيركم إلا المتقون، ألا فلا أعرفكم تأتوني يوم القيامة تحملون الدنيا على رقابكم، ويأتي الناس يحملون الآخرة، ألا وأني قد أعدرت فيما بيني وبينكم، وفيما بين الله عز وجل وبينكم، وان لي عملي ولكم عملكم)^(٦١).

امام صادق (ع) می فرماید: «هنگامی که رسول خدا (ص) مکه را فتح نمود روی کوه صفا ایستاد و فرمود: ای بنی هاشم! ای فرزندان عبد المطلب! من رسول خدا به سوی شما هستم و بر شما دلسوز و مهربان. نگوئید محمد از ما است؛ به خدا سوگند هیچ یک از شما یا غیر شما اولیای من نمی باشند مگر باتقویان. آگاه باشید، اگر روز قیامت، دنیا بر دوش بکشید در حالی که مردم، آخرت را با خود حمل می کنند و به سویم بیایید، شما را نخواهم شناخت. آگاه باشید که من عذری بین خودم و شما باقی نگذاشتم و هم چنین عذری بین خداوند عزوجل و شما. اعمال من برای من و اعمال شما برای شما خواهد بود».^(٦٢)

^{٦٠} - مستدرک الوسائل: ج ١١ ص ٣٣٥.

^{٦١} - بحار الأنوار: ج ٨ ص ٣٥٩.

^{٦٢} - بحار الانوار: ج ٨ ص ٣٥٩.

أيها المؤمنون اصبروا وصابروا ورابطوا وارجوا الله سبحانه وتعالى، وليكن رضاكم في الله وغضبكم في الله، وحبكم في الله وبغضكم في الله، كونوا أشداء على الكفار رحماءً بينكم، ولا تأخذكم في الله لومة لائم. وتحصنوا بكلمة الله فيكن أحدكم بألف، تزول الجبال ولا يزول عن أمر الله سبحانه وتعالى، والجهاد في سبيله، فإنّ وليكم الله، وأعداءكم وليهم الشيطان (لعنه الله) وسينكص على عقبه لما يترأى الجمعان، وسيهزم الجمع ويولون الدبر عما قريب إن شاء الله وبقوة الله الواحد القهار. فلا يكن آخر صبركم الجزع، ونهاية رجائكم اليأس، فتخسروا الدنيا والآخرة، وذلك هو الخسران المبين.

ای مؤمنان، شکیبایی کنید و صبور باشید و بر کارها مواظبت داشته باشید و امیدوار به خداوند سبحان و متعال باشید. رضای شما برای خدا و خشم‌تان برای خداوند باشد. به خاطر خداوند دوست داشته باشید و به خاطر او دشمن بدارید. بر کفار سخت و گران و با یکدیگر مهربان باشید و در راه خداوند، سرزنش سرزنش گر ناامیدتان نکند. به خداوند پناه جوئید که اگر هر یک از شما هزار نفر باشد، و کوه‌ها متلاشی گردد، از فرمان خداوند سبحان و متعال و جهاد در راه او دست نخواهد کشید. خداوند یار و یاور شما است و شیطان لعنه الله یار و یاور دشمنان‌تان؛ و هنگامی که دو گروه را ببیند، به عقب باز خواهد گشت و جمعیت‌شان پراکنده خواهد شد و به عقب خواهند گریخت؛ ان شاء الله و به نیرو و قوت خداوند واحد قهار. انتهای صبرتان جَزَع و اندوه نباشد و نهایت امیدواری به یأس و ناامیدی نرسد که در دنیا و آخرت زیان کار خواهید شد؛ همانا این زبانی آشکار (خسران مبین) است.

رحم الله امرئاً نصر آل محمد بیده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلمه، وذلك أضعف الإيمان.

خداوند کسی که آل محمد (ع) را با جسمش یاری دهد، بیامرزد، و اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش که پایین‌ترین حدّ ایمان است.

﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٦٣﴾ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا
وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٤﴾﴾.

والحمد لله وحده.

(من كيش و آيين مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرنند، ترک کرده‌ام * من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس اند) (٦٤).

والحمد لله وحده.

٦٣- یوسف: ٣٧- ٣٨.

٦٤- یوسف: ٣٧ و ٣٨.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، مالك الملك، مجري الفلك، مسخر الرياح، فالق الإصباح ديان الدين رب العالمين. الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها، وترجف الأرض وعمّارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها.
اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد الفلك الجارية في اللجج الغامرة يأمن من ركبها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق.

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده‌ی کشتی (وجود)، مُسَخِّر کننده‌ی باده‌ها، شکافنده‌ی سپیده‌ی صبح، حکم فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است.

سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می‌غرند و زمین و آبادکنندگان می‌لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است موج می‌زنند.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آن‌ها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آن‌ها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آن‌ها، ملحق به آن‌ها است.



پرسش ۲۵: معنی حدیث «دنیا زندان مؤمن است»

سؤال / ۲۵: ما معنى ما ورد في الحديث عن رسول الله ﷺ وعن الأئمة عليهم السلام: (إن الدنيا

سجن المؤمن) (٦٥) ؟

٦٥- الخصال للشيخ الصدوق : ص ١٠٨، عن أبي عبد الله (ع) قال: (الدنيا سجن المؤمن، والقبر حصنه، والجنة مأواه. والدنيا جنة الكافر، والقبر سجنه، والنار مأواه).

این که در حدیث از پیامبر خدا(ص) و از ائمه (ع) نقل شده است «دنیا زندان مؤمن است»^(٦٦) به چه معنا می باشد؟

الجواب: وكذلك ورد عنهم عليه السلام: (إن الصلاة معراج المؤمن) (٦٧)، فهذا المؤمن هو ذلك المؤمن، وليس المؤمن هنا هو من اعتقد بالإسلام والولاية فقط.

پاسخ: هم چنین از این بزرگواران (ع) روایت شده است: «نماز معراج مؤمن است».^(٦٨) مؤمن در این حدیث همان مؤمن در حدیث مذکور می باشد و منظور از مؤمن در این جا، کسی که صرفاً به اسلام و ولایت اعتقاد داشته باشد، نیست.

فالمؤمن الذي تصبح الدنيا بالنسبة له سجنًا وضيقاً وآلاماً بلا حدود، ولا تنتهي إلا بالخروج منها عند الموت، هو المؤمن الذي يعرج في صلاته إلى السموات السبع، فهو ممن أخذوا الذكر عن الدنيا بدلاً، فاستصبحوا بنور يقظة بالأبصار والأسماع والأفئدة يذكرون بأيام الله^(٦٩)، وهذا المؤمن الذي عرج إلى السموات السبع، وسعى وحصل تلك المقامات المحمودة، وهو تلك الروح التي تسبح بحريّة في السماء الثانية والثالثة والرابعة... كيف لا يكون تعلقه بهذا الجسم المادي وتقيده به سجنًا له!؟

آن مؤمنی که دنیا برایش زندان و تنگنا و دردهایی بی انتها است؛ که فقط با خروج از دنیا به هنگام مرگ از این گرفتاری ها رها می شود، مؤمنی است که در نمازش به آسمان های هفت گانه عروج می کند. او جزو کسانی است که به جای دنیا، ذکر را برگزیدند. چنین مؤمنی با

^{٦٦} - خصال شیخ صدوق: ص ١٠٨. از ابوعبدالله (ع) روایت شده است که فرمود: «دنیا زندان مؤمن است و قبر دژ او و بهشت جایگاهش؛ و دنیا بهشت کافر است و قبر زندانش و آتش جایگاهش».

^{٦٧} - مستدرک سفینة البحار: ج ٦.

^{٦٨} - مستدرک سفینة البحار: ج ٦.

^{٦٩} - أيام الله: آلاؤه ونعمه، عن أبي عبد الله (ع) في قول الله: "وذكرهم بأيام الله"، قال: (بآلاء الله يعني نعمه) بحار الأنوار: ج ٦٨ ص ٥٣. وهي: بلاؤه ومثلاته بالأمم، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (أيام الله نعماءه وبلاؤه ومثلاته سبحانه) ج ٦٧ ص ٢٠. وهي: الأيام الثلاثة، عن مثنى الحنط، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (أيام الله ثلاثة: يوم يقوم القائم، ويوم الكرة، ويوم القيامة) ج ٧ ص ٦١. وهي: الأئمة عليهم السلام، عن أبي عبد الله (ع)، في قول الله عز وجل: "قل للذين آمنوا يغفروا للذين لا يرجون أيام الله"، قال: (قل للذين مننا عليهم بمعرفتنا، أن يعرفوا الذين لا يعلمون، فإذا عرفوهم فقد غفر لهم) تفسير القمي: ج ٢ ص ٤٩٢.

یاد روزهای خداوند، نور بیداری را در دیدگان و گوش‌ها و دل‌ها صبح می‌کند.^(۷۰) چنین مؤمنی که به آسمان‌های هفت‌گانه عروج کرده و سعی و تلاش نموده و آن مقامات پسندیده را به دست آورده است، همان روحی است که در آسمان‌های دوم و سوم و چهارم.... با آزادی پرواز می‌کند. چطور ممکن است تعلق و تقید او به این جسم مادی، برایش به مانند زندان نباشد؟!

ثم إنَّ هذا العالمَ الجسماني هو صفيح ساخن فوق جهنم، وحجاب جهنم وجرف هارٍ يمكن أن ينهار بالإنسان في أي لحظة ليلقيه في جهنم، وظلمات بعضها فوق بعض، فجهنم وهذا العالم الجسماني كقاب قوسين أو أدنى، قال تعالى: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^(۷۱).

این عالم جسمانی پهنه‌ای داغ و سوزان بر بالای جهنم و حجاب جهنم و لبه‌ی پرتگاهی است که هر لحظه ممکن است انسان را سرنگون سازد و به جهنم دراندازد. (تاریکی‌هایی بر فراز یکدیگر است). جهنم و این عالم جسمانی همانند (به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: (از تو به شتاب عذاب خدا را می‌طلبند، حال آن‌که جهنم بر کافران احاطه دارد)^(۷۲).

فكيف لا يكون لاقتراب روح المؤمن منه بسبب تقييدها بالجسم سجنًا له وضيقةً ما بعده ضيق بعد ما علم أنه اقتراب من جهنم ومن الظلمات التي بعضها فوق بعض، فهذا المؤمن يحس بضيق شديد واختناق لا ينتهي، إلا بانطلاق روحه ونيلها الحرية بعد النجاح بالامتحان والخروج من هذه الدنيا بقلب سليم، ويحظ في السماء السابعة الكلية أي سماء

^{۷۰} - ایام الله، برکات و نعمت‌های او هستند. از ابوعبدالله (ع) درباره‌ی این سخن خداوند متعال «وَدَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» (و روزهای خدا را به یادشان آور) روایت شده است که فرمود: «برکات خداوند را یعنی نعمت‌هایش را». بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۵۳. و هم‌چنین آزمایش‌ها و مصیبت‌هایش بر امت‌ها نیز هست. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «روزهای خدا، نعمت‌هایش، بلاهایش و مصیبت‌های خداوند سبحان می‌باشد». بحار الانوار: ج ۶۷ ص ۲۰. این ایام، ایام سه‌گانه‌اند. از مثنی الحنات نقل شده است: شنیدم ابا جعفر (ع) می‌فرماید: «روزهای خدا سه تا هستند: روز قیام قائم، روز رجعت و روز قیامت». بحار الانوار: ج ۷ ص ۶۱ و همان ائمه می‌باشند. از ابو عبدالله (ع) درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَزُجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ) (به کسانی که ایمان آورده‌اند، بگو: از خطای کسانی که به روزهای خدا باور ندارند درگذرید) روایت شده است که فرمود: «به کسانی که با شناخت ما بر ایشان منت نهاده‌ایم بگو که به کسانی که نمی‌دانند بشناسانند که اگر به آن‌ها بشناسانند گناهشان را بخشیده‌اند». تفسیر قمی: ج ۲ ص ۴۹۲.

۷۱- العنکبوت: ۵۴.

۷۲- عنکبوت: ۵۴.

العقل والمقربين، قال تعالى في وصف حال الموت بالنسبة للإنسان: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ﴾ ﴿فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾^(۷۳).

چگونه ممکن است نزدیک بودن روح مؤمن به جهنم به دلیل مقید بودنش در جسم، زندانی برای او و تنگنایی که بالاتر از آن تنگنایی نیست نباشد؛ آن هم پس از آن که فهمیده است که این نزدیک بودن، در واقع نزدیک بودن به جهنم و به تاریکی هایی است که برخی بر فراز برخی دیگر می باشد. چنین مؤمنی تنگنا و اختناق بسیار شدیدی را که پایانی ندارد احساس می کند مگر با خروج روحش و دستیابی آن به آزادی، آن هم پس از موفقیت در امتحان و خروج از این دنیا با قلبی سلیم، و با اقبالی در آسمان هفتم کلی یعنی آسمان عقل و مقربین حاصل می گردد. خداوند متعال در وصف حال مرگ انسان می فرماید: (اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت)^(۷۴).

أَيُّ إِنْ حَالٌ هُوَ لَاحَةٌ حَالُ الْمَوْتِ، رُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ، فَلَا عَذَابَ وَلَا آلامَ عِنْدَ الْمَوْتِ، بَلْ رَاحَةٌ وَفَرَحٌ وَسُرُورٌ بِفِرَاقِ هَذَا الْجِسْمِ الَّذِي طَلَمَّا كَانَ سَجْنًا مُظْلَمًا ضَيِّقًا بِالنَّسْبَةِ لِهَذِهِ الرُّوحِ الطَّيِّبَةِ الْمُبَارَكَةِ.

یعنی حالت این عده، راحتی به هنگام مرگ است؛ آسایش و روزی و بهشت پر نعمت. هنگام مرگ نه عذابی هست و نه درد و رنجی، بلکه آسایش است و شادی و سرور، به خاطر جدا شدن از این جسمی که همواره زندانی تاریک و تنگ برای این روح پاک و مبارک بوده است.

پرسش ۲۶: آیا این سخن حق تعالی (وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا....) شفاعت را نفی می کند؟

سؤال / ۲۶: ما معنى الآية: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُضَلُّ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^(۷۵)؟ وقوله تعالى: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي

۷۳- الواقعة : ۸۸ - ۸۹.

۷۴- واقعه: ۸۸ و ۸۹.

۷۵- البقرة : ۴۸.

نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٦﴾ . وهل
 هذه الآيات تنفي الشفاعة؟

معنای این آیه چیست؟ (و بترسید از روزی که هیچ کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ
 شفاعتی از کسی پذیرفته نگردد و از کسی عوضی دریافت نشود و هیچ یاری نشوند)^(۷۷) و نیز
 این آیه؟ (و بترسید از روزی که هیچ کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ فدیهای پذیرفته نشود و
 شفاعت سودشان نکند و هیچ یاری نشوند)^(۷۸) .

آیا این آیات شفاعت را نفی می کنند؟

الجواب: هذه الآيات لا تنفي الشفاعة مطلقاً.

پاسخ: این آیات به هیچ وجه شفاعت را نفی نمی کنند.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا﴾: أي خافوا يوماً، وهذا اليوم هو يوم الموت، أي ساعة الموت أو لحظات
 الموت. ومع أنّ شفاعت من له شفاعت تنفع كل ساعة في الدنيا وبعد الموت في القبر والبرزخ
 والقيامة ولكن لا شفاعت عند الموت لأحد، بل ولا يقبل عند الموت عدل ولا عمل صالح.
 (وَاتَّقُوا يَوْمًا): یعنی؛ (از روزی بترسید). و این روز همان روز مرگ می باشد؛ یعنی ساعت مرگ
 یا لحظات مرگ. با این که شفاعت کسی که شفیع است در هر ساعت در دنیا و پس از مرگ در
 قبر و برزخ و قیامت سود می رساند ولی در لحظه ی مرگ برای کسی شفاعتی وجود نخواهد
 داشت، و حتی هنگام مرگ هیچ بدل و عمل صالحی نیز پذیرفته نمی شود.

وهذا بسبب أنّ الموت هو نزع الروح عن الجسد، وهذا النزع أو الأخذ أو الاستيفاء لا بد أن
 يرافقه تقطيع علائق الروح مع الدنيا، وهذه العلائق بحسب كثافتها وكثرتها يكون

٧٦- البقرة: ١٢٣.

٧٧- بقره: ٤٨.

٧٨- بقره: ١٢٣.

اشتباك الروح مع الجسد كثيفاً، فلا بد أن يرافق تقطيع هذه العلائق آلام ولا تنفع شفاعت الشافعين لمنعها أو إزالتها، بل ولا ينفع عمل الإنسان في رفع أو إزالة هذه الآلام.

این امر از آن رو است که مرگ عبارت است از کندن روح از جسد و این نزع یا کندن یا گرفتن یا استیفاً الزاماً باید همراه با قطع وابستگی‌های روح از این دنیا باشد و براساس میزان تراکم و فراوانی این وابستگی‌ها و روابط، تنیدگی روح با جسد نیز بیش‌تر می‌شود، و از همین رو بریدن این وابستگی‌ها حتماً با دردها و رنج‌هایی همراه است و شفاعت شفاعت‌کنندگان برای مانع شدن از آن یا از بین بردنش سودی نمی‌رساند و حتی عمل انسان نیز برای رفع یا از بین بردن این دردها کارساز نمی‌باشد.

﴿لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾: وذلك لأن تعلق الإنسان بالدينا (البيت والزوجة والأولاد والمال وغيرها من المتعلقات الدنيوية) هو عبارة عن حبال عقدها الإنسان بنفسه ولا خروج للروح من الدنيا ولا انفصال له عن الجسد دون قطع هذه الحبال والعلائق، ولا ينجو من آلام الموت إلا من رافق الدنيا بجسده وروحه معلقة بالملأ الأعلى، وهؤلاء هم المقربون، قال أمير المؤمنين (ع) ما معناه: (إنما كنت جاراً لكم، جاوركُم بدني أياماً)^(٧٩)، وقال تعالى: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ❖ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾.

(و از کسی عوضی دریافت نشود) : این امر بدین دلیل است که وابستگی انسان به دنیا (خانه، همسر، فرزندان، مال و دیگر تعلقات دنیوی) عبارت است از ریسمان‌هایی که انسان با دست خودش آن‌ها را گره زده است و بدون بریدن این ریسمان‌ها و تعلقات، روح از دنیا خارج نمی‌گردد و از جسد منفصل نمی‌شود؛ و هیچ‌کس از دردهای مرگ نجات نمی‌یابد مگر کسی که با جسمش در دنیا بوده ولی روحش به ملأ اعلیٰ تعلق داشته باشد، و این‌ها همان مقربان هستند. امیرالمؤمنین (ع) سخنی با این مضمون دارد که: «انما كنتُ جاراً لكم، جاوركُم بدني أياماً»^(٨٠) (من فقط همسایه‌ی شما بودم، که چند روزی بدنم در کنار شما زیست) و خداوند متعال می‌فرماید: (اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت)^(٨١).

٧٩- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج ٩ ص ١١٦.

٨٠- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ج ٩ ص ١١٦.

٨١- واقعه: ٨٨ و ٨٩.

ولا تنفع الشفاعة ولا ينفع العمل الصالح في لحظات الموت، إلا في حالة واحدة وهي حالة خرق القانون التكويني، وذلك بأن يصبح تقطيع هذه الحبال غير مؤلم، كما أصبحت نار إبراهيم (ع) غير محرقة، أو أنها لم تؤثر فيه لمانع ما شاء الله أن يجعله فيه (ع). وهذا الخرق للقانون التكويني لا نرى أنه من الأمور المعتادة، بل لا يحصل إلا في حالات تتعلق بوجود الله سبحانه أو علاقته سبحانه وتعالى بأمر أو شخص ما، وتأييده بهذا الخرق للقوانين التكوينية.

در لحظات مرگ نه شفاعت سود می دهد و نه عمل صالح، مگر فقط با یک شرط: خرق قانون تکوینی، که در آن صورت قطع کردن این ریسمانها دردآور نخواهد بود، همان طور که آتش ابراهیم (ع) غیرسوزان شد، یا به خاطر مانعی که خداوند اراده کرده بود در او (ع) قرار بدهد، اثری نداشت. ما این خرق قانون تکوینی را جزو امور عادی و رایج نمی بینیم، بلکه فقط در حالاتی که متعلق به وجود خدای سبحان می باشد یا به رابطه ی خداوند سبحان و متعال با شخصی مربوط می شود و تأیید او برای خرق این قانون تکوینی را به دنبال دارد، اتفاق می افتد.

ولذا فإن أصحاب اليمين - وهم دون المقربين - ومع أنهم من أصحاب الجنة لا ينجون من عذاب الموت، فقد سكت عن حالهم سبحانه وتعالى في حال الموت، قال تعالى: ﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾^(۸۲)، أي لم يعرض لحالة الشخص عند الموت إن كان من أصحاب اليمين، مع أن الآيات من آخر (سورة الواقعة) كانت لبيان حالة الموت^(۸۳)، ولكنه عرض لحالهم بعد الموت، فقال للنبي سلام لك من أصحاب اليمين.

از این رو اصحاب یمین که در رتبه ای پایین تر از مقربین هستند، هر چند بهشتی می باشند ولی از عذاب مرگ نجات نمی یابند. خداوند سبحان و متعال در مورد وضعیت آنها هنگام مرگ سکوت اختیار می فرماید. حق تعالی می فرماید: (و اما اگر از اصحاب یمین (سعادت)

۸۲- الواقعة : ۹۰ - ۹۱.

۸۳- قال تعالى: (فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا - أي الروح - إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) الواقعة : ۸۶، وما بعدها.

باشد، * پس تو را از اصحاب یمین سلامی است (۸۴)؛ یعنی اگر فرد از اصحاب یمین باشد، خداوند متعرض حال او به هنگام مرگ نشده است و حال آن که آیات آخر سوره‌ی واقعه برای بیان حالت مرگ می‌باشد، (۸۵) ولی خداوند وضعیت آن‌ها پس از مرگ را بیان فرموده و به پیامبر (ص) گفته است (پس تو را از اصحاب یمین سلامی است).

ومن أعظم الأمثلة التي تتجلى فيها صورة هذه الأصناف الثلاثة أي: (المقربين، وأصحاب اليمين، والمكذبين الضالين) هي امتحان طالوت للجنود الذين معه، فلما مرَّ بأرض قفر وعطشوا ثم عرض لهم النهر في الطريق، قال لهم طالوت: ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾ (۸۶)، أي من لم يطعمه فإنه من المقربين، ومن اغترف غرفةً هو من أصحاب اليمين، ومن شرب فهو من المكذبين الضالين، فلو كان مصداقاً أن طالوت ملكٌ معينٌ من الله سبحانه وتعالى لأتمر بأمره ولم يشرب من الماء.

از بزرگ‌ترین مثال‌هایی که وضعیت این گروه‌های سه‌گانه یعنی «مقربان، اصحاب یمین و تکذیب‌کنندگان گمراه» را نشان می‌دهد، امتحانی بود که طالوت از لشکریانش که همراه او بودند به عمل آورد؛ آن‌گاه که به بیابان بی آب و علفی رسیدند و تشنه شدند، طالوت، رودی را در راه به آن‌ها نشان داد. طالوت به آن‌ها گفت: (گفت: خداوند شما را به جوی آبی می‌آزماید؛ هر که از آن بخورد از من نیست و هر که از آن نخورد یا تنها کف دستی بیاشامد از من است. همه جز عده‌ی اندکی از آن نوشیدند) (۸۷)؛ آن‌کس که از آن نوشید، از مقربین بود و کسی که کف دستی از آن آشامید جزو اصحاب یمین و کسی که از آن نوشید در زمره‌ی تکذیب‌کنندگان گمراه جای گرفت؛ چراکه اگر او باور داشت که طالوت فرمان‌روایی از جانب خداوند است، امر او را فرمان می‌برد و از آب نمی‌نوشید.

۸۴- واقعه: ۹۰ و ۹۱.

۸۵- خداوند متعال می‌فرماید: (اگر قیامت را باور ندارید * اگر راست می‌گویید، بازش گردانید * اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت * و اما اگر از اصحاب یمین (سعادت) باشد، * پس تو را از اصحاب یمین سلامی است). واقعه: ۸۶ به بعد.

۸۶- البقرة: ۲۴۹.

۸۷- بقره: ۲۴۹.

وهذا التکذیب هو تکذیب لله سبحانه وتعالى لا لطالوت فقط، وهذا النهر هو: الحياة الدنيا فمن لم يطعمها من المقربين الذين قطعوا علائقهم بها فلا يحتاج أخذ ارواحهم إلى قطع أي علائق أو حبال، ومن اغترف منها فهو يحتاج عند استيفاء روحه إلى قطع حباله التي عقدها بنفسه، وكلما زادت زاد ألمه. أما من شرب منها حتى أسكرته وأمسى- لا يعي ما يقول، فهذا عند موته يرى أنه كان يعيش على شفا جرف هار، وموته هو: انهيار هذا الجرف به في نار جهنم.

این تکذیب کردن، تکذیب خدای سبحان و متعال بود و نه فقط طالوت. این جوی آب، همان زندگی دنیا می باشد. هر کس از مقربین که از آن نیاشامد همان کسانی که تمام دلبستگی های خود را از دنیا قطع کرده اند برای گرفتن روح شان نیازی به قطع کردن هیچ تعلق یا ریسمانی نیست؛ و کسی که از آن جرعه ای بنوشد، هنگام جدا شدن روحش لازم است ریسمان هایی که خودش تنیده است، بریده شود و هرچه این ریسمان ها بیش تر باشد درد او فزون تر خواهد بود. اما آن که به اندازه ای نوشیده باشد که سرمستش کرده و به جایی رسیده باشد که نمی فهمد چه می گوید، هنگام مرگش خواهد دید که در لبه ی پرتگاهی زندگی می کرده است و مرگ او، ریزش این پرتگاه به داخل آتش جهنم می باشد.

ويبقى السبيل لأن يكون الإنسان من المقربين مع أن له زوجة ومال وولد ودار وما لأهل الدنيا هو أن ينهج بماله منهج الأئمة عليهم السلام عندما أنفقوا على الفقراء والمساكين وخصوصاً اليتامى بلا حدود. وأما الأولاد فينذرهم لوجه الله سبحانه مجاهدين يجاهدون لإعلاء كلمة الله سبحانه وتعالى، لعل الله يتقبلهم بقبول حسن وينبتهم نباتاً حسناً. وأما الزوجة فيجعل صداقها هو السعي بها إلى الله سبحانه وتعالى، ويتحري أن يوصلها إلى مقامات عالية في طاعة الله سبحانه وتعالى ومعرفة الله سبحانه وتعالى ما أمكنه ذلك.

برای این که انسان جزو مقربین باشد و در عین حال از زن و مال و فرزند و خانه و هرچه که اهل دنیا دارند برخوردار باشند، تنها یک راه باقی می ماند؛ این که به شیوه ی ائمه (ع) گام بردارد، آن گاه که آن ها (ع) بر فقرا و مساکین و به ویژه ایتم بی حد و مرز انفاق می کردند. این شخص باید فرزندان را برای وجه الله نذر کند، به عنوان مجاهدانی که برای اعلا ی کلمه ی الله جهاد می کنند. شاید خداوند آن ها را با حسن قبول پذیرا شود و به وجهی پسندیده بار آورد.

اما در مورد همسرش، باید مهریه‌اش را تلاش به سوی خداوند سبحان و متعال قرار دهد و بخواهد که او را به مقامات عالیه در اطاعت خداوند سبحان و متعال و شناخت خداوند سبحان و متعال تا آنجا که امکان دارد، برساند.

پرسش ۲۷: معنی سخن امام حسین (ع): «خداوندا مرا از خواری نفسم بیرون آور و از شک و شرکم پاک فرما»

سؤال / ۲۷: ما معنی قول الحسين (ع) في دعاء عرفته: (إلهي أخرجني من ذل نفسي، وطهرني من شكّي وشركي)؟
معنای این سخن امام حسین (ع) در دعای عرفه چیست: «إلهي أخرجني من ذل نفسي و طهرني من شكّي و شركي» (خداوندا! مرا از خواری نفسم بیرون آور و از شک و شرکم پاک فرما)؟

الجواب: الشرك أنواع، منها:
الشرك الظاهر: وهو أيضاً أقسام، منها: الشرك الصريح في العقيدة كعبادة الأصنام والأوثان، وعبادة العلماء غير العاملين الضالين. وهم الأصنام التي لها لسان، كما ورد في القرآن الكريم^(٨٨) وعن الرسول ﷺ وعن الأئمة عليهم السلام في ذم اليهود الذين أطاعوا علماءهم في معصية الله فعبدهم بذلك^(٨٩).
پاسخ: شرك انواعی دارد از جمله:

۱- شرك ظاهري: این شرك نیز اقسامی دارد، از جمله: شرك آشكار در عقیده مانند پرستش بت‌ها و پرستش علمای بی عمل گمراه؛ بت‌هایی که زبان دارند، همان طور که در قرآن

۸۸- مثل قوله تعالى: (اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَوْلِيَاءاً مِّن دُونِ اللَّهِ ...) التوبة: ۳۱.

۸۹- عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: قلت له: "اتخذوا أبا رهم ورهبانهم أرباباً من دون الله"؟ فقال: (أما والله ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم، ولو دعوهم ما أجابوهم، ولكن أحلوا لهم حراماً، وحرّموا عليهم حلالاً فعبدهم من حيث لا يشعرون) الكافي: ج ۱ ص ۷۰ ح ۱، وكذلك ح ۳.

کریم^(۹۰) و از پیامبر (ص) و ائمه (ع) در نكوهش آن دسته از یهود که از علمای خود در معصیت خدا فرمان بردند و به این ترتیب آن‌ها را عبادت کردند، آمده است.^(۹۱)

۲- الشرك الخفي: ومنه الرياء بكل أقسامه. وليس منه التوجه إلى الخلق في قضاء الحوائج دون التوجه إلى الله سبحانه قاضي الحاجات (الذي يعطي من سأله ومن لم يسأله تحنناً منه ورحمة) بل إن هذا - أي التوجه إلى الخلق دون الله سبحانه - هو كفر بالله، ومع الأسف هذا هو الحال السائد بين الناس. ومنه التوجه إلى الناس في قضاء الحاجات مع التوجه إلى الله، وهذا هو الشرك الخفي، قال تعالى: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۹۲). والحق أن يتوجه العبد في كل حوائجه إلى الله سبحانه، ويعتبر العباد مجرد وسيلة وآلة بيد الله يسيرها سبحانه كيف يشاء، وحيث يشاء لقضاء حاجته، فإذا توجه إلى الله لا يضره التعامل مع الخلق.

۲- شرك پنهان: که ریا می باشد با تمام اقسامش بخشی از آن است. البته توجه به خلق برای برآورده شدن حاجات و نیازها بدون توجه به خدای سبحان قاضی الحاجات جزو آن نمی باشد «الذی يعطى من سأله و من لم يسأله تحنناً منه و رحمة» (خدایی که به درخواست کننده اش عطا می کند و به کسی که از او نخواهد عطا می کند از روی نعمت بخشی و مهرورزی) بلکه این مورد — یعنی توجه به خلق بدون توجه به خدای سبحان — کفر به خداوند است و متأسفانه این وضعیت بین مردم رایج است و جریان دارد. توجه به مردم برای برآورده شدن نیازها، در کنار توجه به خداوند، از جمله ی این نوع شرک محسوب می شود. حق تعالی می فرماید: (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک)^(۹۳). حق این است که بنده در تمام احتیاجات خود رو به سوی خدای سبحان کند و بندگان را صرفاً وسیله و ابزاری در دست

^{۹۰} - مانند این سخن خداوند متعال: (اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَهُمْ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند) (توبه: ۳۱).

^{۹۱} - از ابو بصیر از ابا عبدالله (ع) روایت شده است: به ایشان عرض کردم: (اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَهُمْ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؟ فرمود: «به خدا سوگند آن‌ها را به عبادت خویشان دعوت نکردند که اگر می کردند، مردم اجابتشان نمی نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آن‌ها را پرستیدند به گونه ای که خود احساس نمی کردند». کافی: ج ۱ ص ۷۰ حدیث ۱ و همچنین حدیث ۳.

۹۲- یوسف: ۱۰۶.

۹۳- یوسف: ۱۰۶.

خداوند به شمار آورد که خدا به هر نحو و در هر کجا که اراده فرماید برای برآورده شدن حاجتش آن‌ها را به کار می‌گیرد. اگر بنده به خدا توجه کند، تعامل با خلق زیبایی به او نمی‌رساند.

٣- الشرك النفسي: وهو أخفى أنواع الشرك وهو (الأنا) التي لا بد للمخلوق منها، وهي تشوبه بالظلمة والعدم، التي بدونها لا يبقى إلا الله سبحانه وتعالى، وبالتالي فكل عبد من عباد الله هو مشرك بهذا المعنى. والإمام الحسين (ع) أراد هذا المعنى من الشرك وما يصحبه من الشك، وكان الإمام الحسين (ع) يطلب الفتح المبين، وإزالة شائبة العدم والظلمة عن صفحة وجوده، التي بدونها لا يبقى إلا الله الواحد القهار سبحانه. وبالتالي فإنَّ الحسين (ع) كأنه يقول: (إلهي لا أحد يستحق الوجود إلا أنت، ووجودي ذنب عظيم لا سبيل لغفرانه إلا بفنائِي وبقائك أنت سبحانك).

٣- شرک نفسانی: که مخفی‌ترین نوع شرک است و همان «منیت» می‌باشد، که مخلوق را از آن گریزی نیست. این «منیت» او را با ظلمت و عدمی که بدون وجود آن، فقط خدای سبحان و متعال می‌ماند و لاغیر درهم می‌آمیزد و از همین‌رو به این معنا، هر بنده‌ای از بندگان خدا مشرک می‌باشد. امام حسین (ع) این معنای شرک و نیز آن‌چه از شک به همراه دارد را قصد کرده است. امام حسین (ع) فتح المبین را درخواست می‌نماید و از بین رفتن شائبه‌ی عدم و ظلمت از صفحه وجودش را؛ عدمی که بدون آن چیزی جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند؛ از همین‌رو آن حضرت (ع) می‌فرماید: «بارپروردگارا! هیچ‌کس استحقاق وجود را ندارد جز تو، و وجود من گناهی عظیم است که راهی برای بخشودنش نیست الا با فنای من و با بقای وجود پاک تو».

وهذا الشك والشرك بالقوة لا بالفعل، أي إنَّ منشأه موجود لا أنه موجود بالفعل، أي إنَّ قابلية الفعل موجودة لكنها غير متحققة بالفعل أي لا توجد في الخارج، فالفطرة الإنسانية فيها النكتة السوداء التي هي شائبة العدم والظلمة، وهذه النكتة السوداء هي موطئ خرطوم الشيطان الذي يوسوس من خلاله لابن آدم^(٩٤).

٩٤- قال النبي ﷺ: (إن الشيطان ليجمع على قلب بني آدم له خرطوم كخرطوم الكلب إذا ذكر العبد الله عز وجل خنس) بحار الأنوار

این شک و شرک، بالقوه است نه بالفعل یعنی منشأ آن موجود است نه این که بالفعل موجود باشد؛ یعنی قابلیت به فعلیت رسیدن در آن وجود دارد ولی در عمل محقق نگشته است؛ به این معنا که مصداق خارجی ندارد. در فطرت انسان نقطه‌ای تاریک وجود دارد که همان شائبه‌ی عدم و ظلمت می‌باشد. این نقطه‌ی تاریک، محل اتصال پوزه‌ی شیطان است که از طریق آن انسان را وسوسه می‌کند.^(۹۵)



پرسش ۲۸: حجاب‌های نور و ظلمت و تفاوت میان آن‌ها.

في كتاب الآداب المعنوية للصلاة للسيد الخميني "قدس سره": ص ۳۲۰، قال: (أما عظمة متكلمه ومُنشأه وصاحبه فهو العظيم المطلق الذي جميع أنواع العظمة المتصورة في الملك والملكوت، وجميع أنواع القدرة النازلة في الغيب والشهادة رشحة من تجليات عظمة فعل تلك الذات المقدسة، ولا يمكن أن يتجلى الحق تعالى بالعظمة لأحد، وإنما يتجلى بها من وراء آف الحجب والسرادات كما في الحديث: (أن له تبارك وتعالى سبعين ألف حجاب من نور وظلمة لو كشفت لأحرقت سبحات وجهه) (([۴۸])).

سید خمینی (قدس سره) در کتاب آداب نماز صفحه‌ی ۳۲۰ می‌گوید: اما عظمت متکلم آن و منشأ و صاحب آن، همان عظیم مطلق است که جمیع عظمت‌های مدنظر در ملک و ملکوت و تمام قدرت‌های نازل در غیب و شهادت، رشحه‌ای از تجلیات عظمت فعل آن ذات مقدس است. ممکن نیست حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی تجلی کند، و از پس هزاران حجاب و سرادق تجلی می‌کند، چنان‌چه در حدیث آمده است: «خداوند را هفتاد حجاب است از نور و ظلمت؛ اگر آن حجاب‌ها کنار روند، «سَبَحَات رُوی او» (انوار جلال و عظمت خداوند)، ماسوی (مخلوقات) را خواهندسوزانید...». ^(۹۶)

س أ - هل هذه الحجب الظلمانية والنورانية مختلطة؟

س ب - ما معنى حجب الظلمة وحجب النور؟

س ج - كيف ترفع بعض حجب الظلمة وحجب النور؟

^{۹۵} - پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «شیطان به قلب فرزند آدم می‌چسبد. پوزه‌ای مانند پوزه‌ی سگ دارد که اگر بنده ذکر خداوند عزوجل را بگوید، به عقب برمی‌گردد». بحار الانوار: ج ۷۶ ص ۴۹.

^{۹۶} - بحار الانوار: ج ۵۵ ص ۴۵.

س د - هل أن هذه الحجب لا ترفع أبداً كما قال السيد (قدس سره): (ولا يمكن أن يتجلى الحق تعالى بالعظمة لأحد)؟ ولو رفعت ماذا يحصل، وما معنى الحرق؟

سؤال الف - آیا این حجاب‌های نور و ظلمت با یکدیگر آمیخته است؟

سؤال ب - معنای حجاب نور و حجاب ظلمت چیست؟

سؤال ج - چگونه برخی حجاب‌های ظلمت و نور کنار می‌رود؟

سؤال د - آیا طبق گفته‌ی سید خمینی (قدس سره) مبنی بر این که «و ممکن نیست حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی تجلی کند»، این حجاب‌ها هرگز کنار نمی‌رود؟ اگر کنار رود، چه می‌شود؟ و سوختن به چه معنا است؟

الجواب: الحجب الظلمانية: هي جنود الجهل التي ذكرها الإمام الصادق (ع)^(٩٧)، والأخلاق الذميمة و (الأنا) المغروسة في فطرة الإنسان، فكلما زادت (الأنا) عند الإنسان زادت هذه الحجب، وكلما قلت (الأنا) عند الإنسان قلت هذه الحجب، فهذه الحجب منشؤها الظلمة والعدم والمادة، وهي ليست إلا سلب لكل خير.

پاسخ: حجاب‌های ظلمت: همان لشکریان جهلند که امام صادق (ع) آن‌ها را بیان می‌فرماید؛^(٩٨) همان رذایل اخلاقی و منیّت برنشانده شده در فطرت آدمی است. هرچه منیّت در انسان بیش‌تر شود، این حجاب‌ها بیش‌تر می‌گردد، و هرچه منیّت انسان رو به کاهش نهد، این حجاب‌ها نیز کم‌تر می‌شود. منشأ این حجاب‌ها، ظلمت و عدم و مادّه می‌باشد و چیزی نیست جز سلب تمام خیرات از انسان.

أما الحجب النورانية: فهي كلمات الله سبحانه وتعالى، والفيض النازل منه سبحانه إلى خلقه ولها حال في كل مقام ولكل إنسان سالك الطريق إلى الله سبحانه وتعالى، فهي بالنسبة لخير الخلق محمد ﷺ (القرآن أو الحجاب الذي يخفق) كما ورد في الرواية عن الصادق (ع) قال: (فأوقفه جبرائيل موقفاً، فقال له: مكانك يا محمد - أي هذا هو

٩٧- في الحديث الذي رواه سماعة عنه، وقد ذكر فيه (ع) جنود العقل والجهل، الكافي: ج ١ ص ٢٠ - ٢٣ ح ١٤.

٩٨- در حدیثی که سماعه از ایشان (ع) روایت می‌کند، ایشان (ع) لشکریان عقل و جهل را بیان می‌فرماید. کافی: ج ١ ص ٢٠ تا ٢٣ حدیث ١٤.

مقامك، فجبرائيل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي ﷺ فأشار له بالعروج إلى مقامه ﷺ - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إنَّ ربك يصلي، فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي؟ قال: يقول سبح قدوس أنا رب الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي. فقال ﷺ: اللهم عفوك عفوك. قال (ع): وكان كما قال الله قاب قوسين أو أدنى. قيل: وما قاب قوسين أو أدنى؟ قال (ع): ما بين أستها إلى رأسها. قال (ع): وكان بينهما حجاب يتلأأ ويخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى (...)^(۹۹).

اما حجاب‌های نورانی: عبارتند از کلمات خدای سبحان و فیضی که از حق تعالی بر مخلوقاتش نازل می‌شود. این حجاب‌ها برای هر مقام و برای هر انسان سالک طریق الی الله، دارای حالاتی است. این حجاب‌های نورانی برای بهترین خلق خدا یعنی حضرت محمد(ص) عبارت است از قرآن یا حجابی که در نوسان است. این معنا در حدیثی از امام صادق(ع) آمده است. آن حضرت می‌فرماید: «جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود باش) ای محمد!^(۱۰۰) در جایگاهی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل! چگونه ندا می‌دهد؟ گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشم من پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر عرض کرد: «خداوندا، از ما درگذر و بیامرز». امام صادق(ع) فرمود: «و همان طور که خدا فرموده است: (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر).» گفته شد: مراد از (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) چیست؟ حضرت فرمود: «میان دو طرف کمان تا سر آن». و فرمود: «میان آن دو حجابی می‌درخشید و به جنبش درمی‌آمد». این مطلب را نفهمیدم جز این که حضرت فرمود: «زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست. آن‌گاه خدای تبارک و تعالی فرمود...».^(۱۰۱)

وهذا الحجاب الزبرجد الأخضر الذي يخفق هو إشارة إلى حجب الظلمة وحجب النور، وارتفاع حجب الظلمة بالفتح في مثل سم الإبرة، وارتفاع حجب النور بالخفق الحاصل

۹۹- تفسیر الصافی - سورة النجم: ج ۵ ص ۸۴، فما بعد.

۲- یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی‌تواند به مقام نبی دست یابد، بنابراین جبرئیل به حضرت اشاره کرد که به مقامش عروج کند و بالا رود (مترجم).

۱۰۱- تفسیر صافی: سوره‌ی نجم: ج ۵ ص ۸۴ و بعد از آن.

للحجاب، فحجب الظلمة تخرق بالتخلي عن جنود الجهل والأنا، وحجب النور يحتويها الإنسان ويفنى فيها عندما يتحلى بجنود العقل والأخلاق الكريمة، وهكذا الإنسان في مسيرته التكاملية يسعى إلى أن يصل إلى رفع الأنا عن صفحة وجوده، والتخلي بجميع جنود العقل وهذا هو الفتح المبين ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^(١٠٢).

این حجاب زبرجد سبز که در حرکت و نوسان است، اشاره‌ای است به حجاب‌های ظلمت و نور؛ و کنار رفتن حجاب ظلمت با فتح در مَثَل، مانند سوراخ سوزن و کنار رفتن حجاب نور با «خفق» (نوسان) که برای حجاب حاصل می‌گردد، صورت می‌پذیرد. حجاب‌های ظلمانی، با دور شدن از سربازان جهل و منیت، می‌سوزد. حجاب‌های نورانی هم در درون انسان نهادینه شده است و هنگامی که او به سربازان عقل و اخلاق کریمه آراسته گردد، در آن فنا می‌شود. به این ترتیب آدمی در مسیر رو به رشد و تکاملی خود می‌کوشد به آن جا برسد که منیت را از صفحه‌ی وجودش بزدايد و به تمام لشکریان عقل آراسته گردد و این، همان فتح مبين می‌باشد: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقرر کرده‌ایم).^(١٠٣)

وهذا هو المقام المحمود الذي وصل إليه الرسول الكريم محمد ﷺ وقد تجلى في هذا المقام الله سبحانه وتعالى لمحمد ﷺ في آنات (وكان بينهما حجاب يتلأأ ويخفق) أي: إنَّ الحجاب يرتفع في آن ويعود في آن آخر، وحال ارتفاعه لا يبقى محمد ﷺ بل يفنى ويحترق، ولا يبقى وجه الله محمد ﷺ بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار.

این همان مقام محمود است که پیامبر اکرم حضرت محمد(ص) به آن دست یافت و خدای سبحان و متعال در این مقام برای حضرتش در لحظاتی متجلی شد: «و کان بینهما حجاب يتلأأ ويخفق» (میان آن دو حجابی می‌درخشید و می‌جنبید) یعنی حجاب در یک لحظه برداشته می‌شد و در لحظه‌ای دیگر برمی‌گشت. به هنگام بالا رفتن حجاب، چیزی از حضرت محمد(ص) باقی نمی‌ماند بلکه آن حضرت فنا می‌شد و می‌سوخت و از او که وجه الله است، چیزی باقی نمی‌ماند بلکه فقط خدای یگانه‌ی قهار بر جای می‌ماند و بس.

١٠٢- الفتح : ١.

١٠٣- فتح: ١٠.

والحديث أعلاه المروي عنهم عليه السلام لا ينفي الكشف لحجب الظلمة والنور مطلقاً، بل ينفي الكشف التام الدائم، أما الكشف التام في آيات فهو حاصل لمحمد عليه السلام، وهو عليه السلام يخفق مع خفق الحجاب والكون كله يخفق مع محمد عليه السلام، ولو قرأت القرآن لخفقت مع خفته ذهاباً ومجيئاً دون قصد منك لهذا الفعل، بل كأنك مضطر إليه.

حديث فوق که از ائمه (ع) روایت شده است، به هیچ وجه کشف شدن (برداشته شدن) حجاب‌های ظلمت و نور را نفی نمی‌کند بلکه نفی‌کننده‌ی کشف دائمی تمام آن می‌باشد. کشف کامل، در لحظاتی، برای حضرت محمد (ص) حاصل شد و آن حضرت با نوسان حجاب، به جنبش درمی‌آید و همه‌ی هستی و کائنات نیز با حضرت به حرکت درمی‌آیند. اگر شما قرآن بخوانی، با نوسان او به حرکت رفت و برگشت درمی‌آیی بدون این که قصد و نیتی بر این کار داشته باشی؛ گویی در انجام آن مجبور و بی‌اختیار هستی.

ج س أ - ب: النور أو الحجب النورانية هي من الله سبحانه وتعالى، وحجب الظلمة من المادة أو العدم، والمخلوقات وجدت بإشراق النور في الظلمة أو قل تجلي النور في الظلمة. والاختلاط الحاصل بين النور والظلمة ليس بمعنى اختلاط مجانسة، بل هو اختلاط تجلي وظهور كما قال أمير المؤمنين (ع) ما معناه: (داخل في الأشياء بلا مجانسة وخارج منها بلا مزايلة) ^(١٠٤).

پاسخ سوال الف و ب- نور یا حجاب‌های نورانی، از سوی خدای سبحان است و حجاب‌های ظلمانی از ماده یا عدم نشأت می‌گیرد. مخلوقات با اشراق نور در ظلمت پدیدار گشته‌اند؛ یا می‌توان گفت با تجلی نور در ظلمت. اختلاط حاصل بین نور و ظلمت به معنی اختلاط (دو) هم‌جنس (مجانس) نیست بلکه عبارت است از اختلاط تجلی و ظهور. همان‌طور که امیرالمؤمنین (ع) در جمله‌ای به این معنا فرموده است: «درون چیزها است ولی نه به مجانست (با آن‌ها آغشته نیست)، و بیرون است از آن‌ها، ولی نه به مزایلت (با دوری از آن‌ها)» ^(١٠٥).

١٠٤- نهج البلاغة : الخطبة الأولى.

١٠٥- نهج البلاغة: خطبه اول.

ج س - ج: ترفع حجب الظلمة والنور بالسعي إلى الله سبحانه وتعالى وتحصيل رضاه، وترفع حجب الظلمة خاصة بالتخلي عن جنود الجهل والأخلاق الذميمة، وبالاتعاد عن الأنا وتركها. وترفع حجب النور بالعلم والمعرفة، والتحلّي بجنود العقل والأخلاق الكريمة، وتسلك سلّم الصعود إلى المقامات القدسية في الملأ الأعلى.

پاسخ سوال ج - حجاب‌های ظلمت و نور با حرکت کردن به سمت خداوند متعال و کسب رضایت او برداشته می‌شود؛ حجاب‌های ظلمت به طور خاص با دور شدن از لشکریان جهل و اخلاق ناپسند و با دوری از منیت و کنار گذاشتن آن، برداشته می‌شود. حجاب‌های نور با علم و معرفت و آراسته شدن به لشکریان عقل و اخلاق پسندیده و سوختن در نردبان صعود به مقامات قدسی در ملأ اعلی، برداشته می‌شود.

ج س - د: اتضح مما سبق أنها رفعت بشكل تام لمحمد ﷺ، ولكن ليس على الدوام بل في آنات، كما اتضح أن العلة في عدم رفعها بشكل دائم هي أنها لو رفعت بشكل دائم لا يبقى للعبد هوية، بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار بعد احتراق العبد وفنائته في الذات الإلهية، ولم ترفع هذه الحجب بشكل تام لغير محمد ﷺ وهو صاحب المقام المحمود، وقال سيد العارفين علي (ع): (لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقيناً) ^(١٠٦). فالغطاء والحجاب الذي رفع لمحمد ﷺ حجاب اللاهوت، وإلا فعلي (ع) كشف له الغطاء بالمراتب الأدنى من هذه المرتبة التي ذكرها (ع)، وقد كان (ع) يسير في جبانة الكوفة ويكلم الموتى كما روى حبة العرني ^(١٠٧).

پاسخ سوال د- از مطالب پیشین روشن شد که این حجاب‌ها به طور کامل برای حضرت محمد(ص) کنار رفته است ولی نه به صورت همیشگی بلکه در لحظاتی. هم‌چنین مشخص شد که علت آن که حجاب‌ها به طور دایم برداشته نشد این است که اگر حجاب‌ها به طور دایمی کنار رود، برای بنده دیگر هویت و شخصیتی باقی نمی‌ماند و پس از سوختن عبد و

١٠٦- المناقب لابن شهر اشوب: ج ١ ص ٣١٧.

١٠٧- قال: خرجت مع أمير المؤمنين إلى الظهر فوقف بوادي السلام كأنه مخاطب لأقوام فقامت بقيامه حتى أعيت، ثم جلست حتى مللت، ثم قمت حتى نالني مثل ما نالني أولاً، ثم جلست حتى مللت ثم قمت وجمعت ردائي، فقلت: يا أمير المؤمنين إني قد أشفقت عليك من طول القيام فراحة ساعة، ثم طرح الرداء ليجلس عليه فقال: يا حبة إن هو إلا محادثة مؤمن أو مؤانسته، قال: قلت: يا أمير المؤمنين وإنهم لذلك؟ قال: نعم، لو كشف لك لرأيتهم حلقاً حلقاً محبتين يتحادثون، فقلت: أجسام أم أرواح؟ فقال: أرواح، وما من مؤمن يموت في بقعة من بقاع الأرض إلا قيل لروحه: الحقي بوادي السلام، وإنها لبقعة من جنة عدن (بحار الأنوار: ج ٩٧ ص ٢٣٤).

فناى او در ذات الهى، چيزى جز خداى يگانه‌ى قهار بر جاى نمى ماند. اين حجاب‌ها جز براى حضرت محمد(ص) كه صاحب مقام محمود است براى هيچ كس ديگر به طور كامل برداشته نشده است. سرور عارفين على (ع) مى فرمايد: «لو كشف لى الغطاء ما ازددت يقيناً»^(۱۰۸) (اگر پرده از جلوى روى من برداشته شود، چيزى بر يقينم افزوده نمى گردد). اين پرده و حجاب براى حضرت محمد(ص) برداشته شده است. کنار رفتن پرده، براى على (ع) نيز واقع شده ولى در مراتبى پايين تر از مرتبه‌اى كه خود حضرت (ع) بيان فرموده است. حبه‌ى عربى نقل کرده است كه آن حضرت در قبرستان كوفه حركت مى كرد و با مردگان سخن مى گفت.^(۱۰۹)



پرسش ۲۹: اگر زمين خالى از حجت باشد، اهلش را در خود فرو مى برد.

سؤال / ۲۹: لماذا إذا خليت الأرض من المعصوم أو حجة الله على أهل الأرض ساخت بأهلها

كما روي عنهم عليه السلام؟

پرسش ۲۹: چرا طبق فرمايش معصومين (ع) اگر زمين از معصوم يا حجت خدا بر اهل زمين خالى شود، اهلش را در خود فرو مى گيرد؟

الجواب: الروايات في هذا المعنى كثيرة، ومنها: عن أبي حمزة، قال: قلت لأبي عبد الله (ع):

أتبقى الأرض بغير إمام؟ قال (ع): (لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت)^(۱۱۰).

^{۱۰۸} - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

^{۱۰۹} - حبه‌ى عربى مى گويد: با اميرمؤمنان به سوى پشت كوفه خارج شديم. اميرالمؤمنين (ع) در پشت كوفه در وادى السلام ايستاد و گويى با كسانى سخن مى گفت. من نيز با او ايستادم تا خسته شدم. پس نشستيم تا اين كه ملول شدم. دوباره برخاستيم و دوباره مثل مرتبه‌ى اول خسته شدم. سپس نشستيم و ملول شدم. سپس ايستادم و ردايم را جمع كردم و گفتم: اى اميرالمؤمنين! من بر شما از ايستادن زياد نگرانم، ساعتى استراحت كن! و ردايم را بر زمين پهن كردم تا بنشينند. فرمودند: «اى حبه! آن چه ديدى نبود مگر سخن گفتن و انس گرفتن با مؤمن». گفتم: اى اميرالمؤمنين! آن ها نيز چنين هستند؟ فرمود: «آرى، اگر آن چه من مى بينم براى تو هم كشف مى شد، مى ديدى كه مؤمنان حلقه وار نشستيم با هم سخن مى گويند». عرض كردم: اجسادند يا ارواح؟ فرمودند: «ارواح، و مؤمنى در جابى از زمين نمى ميرد مگر اين كه به روحش گفته مى شود: به وادى السلام ملحق شو، كه وادى السلام قطعه‌اى از بهشت عدن است». بحار الانوار: ج ۹۷ ص ۲۳۴.

^{۱۱۰} - الكافي: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰، كتاب الحجّة.

پاسخ: روایات در این معنا بسیار آمده است؛ از جمله: ابو حمزه می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ حضرت فرمود: «اگر زمین بدون امام باشد، در خود فرو می ریزد».^(۱۱۱)

وعن أبي جعفر (ع)، قال: (لو إنَّ الإمام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله)^(۱۱۲).

از امام باقر (ع) روایت شده است که می فرماید: «اگر امام ساعتی از زمین برداشته شود، زمین اهلس را در خود می بیچد همان طور که دریا چنین می کند».^(۱۱۳)

وهذا لأنَّ الحجة (ع) موضع الفيض الواصل إلى الأرض، فبسبب وجوده في جميع السماوات والمقامات العلوية القدسية يكون في هذه الأرض مثله كمثله سرّة الطفل، وهي موضع وصول الغذاء للطفل من الأم، فمثله (ع) كالحبل السري الواصل من السماء إلى الأرض ينقل الفيض الإلهي إلى الأرض، (بهم ترزقون، وبهم تمطرون).

چرا که حجت (ع) محل رسیدن فیض به زمین می باشد. پس به سبب وجود او در تمام آسمان ها و مقامات قدسی بالایی، مَثَل او در این زمین مَثَل ناف نوزاد است که محل رسیدن غذا از مادر به نوزاد می باشد. مَثَل امام (ع) همانند بند ناف کشیده شده از آسمان به زمین است که فیض الهی را به زمین منتقل می کند: «به وسیله ی آن ها روزی می خورید و به وسیله ی آن ها باران بر شما می بارد».

فهو حبل الله المتين وعمود النور النازل من السماء إلى الأرض، ولولا له لساخت الأرض بأهلها أي لا يصل النور الإلهي إلى الأرض فتنحلّ وتعود عدماً هي وأهلها، ولذا فلا يمكن أن يوصف عظيم فضل الحجة (ع) على جميع الخلق.

^{۱۱۱} - کافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰ کتاب حکمت.

^{۱۱۲} - الکافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۲، کتاب الحجة.

^{۱۱۳} - کافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۲ کتاب حکمت.

او ریسمان استوار الهی و ستون نور نازل شده از آسمان بر زمین است. اگر او نباشد زمین اهلش را می‌بلعد؛ یعنی نور الهی به زمین نمی‌رسد و در نتیجه زمین متلاشی می‌شود و خود و اهلش به عدم بازمی‌گردند. از همین رو نمی‌توان بزرگی و عظمت فضل حجت (ع) بر تمام خلائق را وصف نمود.

پرسش ۳۰: چرا میّت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند؟

سؤال / ۳۰: لماذا يوجه الميت إلى القبلة وهو نائم على يمينه، بينما يوجه المحتضر إلى القبلة وهو نائم على ظهره وباطن قدميه إلى القبلة؟
پرسش ۳۰: چرا میّت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند ولی محتضر را در حالی که بر پشت خوابیده و کف پاهایش رو به قبله است، متوجّه قبله می‌کنند.

الجواب: المحتضر هو إنسان حي ، أي إنّ روحه لا تزال متصلة بجسمه، وموضع اتصال الروح في الجسم هو الصدر، فيوجه المحتضر إلى القبلة وهو نائم على ظهره؛ لتكون روحه متوجهة إلى الأعلى ووجهها ووجه جسمه مستقبل القبلة، وبهذا يستقبل الله سبحانه والملائكة.

پاسخ: محتضر، انسانی زنده است؛ یعنی روح او همچنان به جسمش اتصال دارد. محل اتصال روح در بدن سینه است. محتضر در حالی که بر پشت خوابیده است رو به قبله می‌شود تا روح او متوجّه بالا و صورتش و صورت جسمش در برابر قبله باشد و به این ترتیب به استقبال خداوند سبحان و فرشتگان برود.

أما جسم الميت فهو جسم انفصلت عنه الروح، فيوجه إلى القبلة بوجه الجسماني، وأفضل هيئة لتوجيه وجه إلى القبلة هي نومه على يمينه واستقباله للقبلة.
ولی جسم میّت، جسمی است که روح از آن جدا گشته است؛ بنابراین با صورت جسمانی او را متوجّه قبله می‌کنند، و بهترین شکل برای رو به قبله کردن صورت این است که بر پهلوئی راست بخوابد و رو به قبله کند.

پرسش ٣١: علت کفن کردن میت و فایده‌ای آن.

سؤال / ٣١: ما علت الكفن للميت، وما فائدته؟

پرسش ٣١: علت کفن کردن میت چیست و چه فایده‌ای دارد؟

الجواب: إن جسم الميت محترم باعتبار اتصال روحه به قبل موته، فيجب أن تستر عورته وجسمه أمام الناس وحال الدفن، كما كان هو يهتم بستر عورته وجسمه في هذه الحياة الدنيا في السابق. كما أن الكفن لباس الميت عند بعثه إذا شاء الله سبحانه وتعالى، كما أن إلباسه هذا اللباس - الذي يفضل أن يكون من أجود أنواع الأقمشة - رجاء أن تكون روحه قد لبست أجود أنواع لباس التقوى حال موته، ورجاء أن يمن الله عليه ويلبسه لباس التقوى بعد أن ألبسه المؤمنون الكفن. وقد ورد هذا المعنى عنهم عليهم السلام في قصة الشاب^(١١٤) مع داود وملك الموت حيث إن الله رحم الشاب ومد في عمره لرحمة داود (ع) لذلك الشاب.

پاسخ: جسم میت به جهت متصل بودن روح به آن پیش از مردنش، محترم است و از همین رو هنگام دفن کردن در حضور سایرین، عورت و جسمش پوشیده شود، همان طور که خود او نیز پیش تر در این دنیا به پوشانیدن عورت و بدنش اهتمام می‌ورزید. در ضمن وقتی خداوند سبحانه و متعال اراده فرماید تا میت را برانگیزاند، کفن، لباس او می‌باشد و نیز با پوشاندن این لباس - که بهتر است از برترین انواع پارچه باشد - امید می‌رود که روحش نیز در حال مرگش بهترین نوع لباس تقوا را بیوشد و این امید وجود دارد که خداوند بر او ممت نهد و پس از آن که مؤمنان او را کفن پوشاندند، لباس تقوا به او بپوشاند. چنین معنایی از ائمه (ع) در

١١٤ - عن أبي جعفر (ع) قال: (بيننا داود على نبينا وآله وعليه السلام جالس وعنده شاب رث الهيئة يكثر الجلوس عنده وبطيل الصمت إذ أتاه ملك الموت فسلم عليه وأحدّ ملك الموت النظر إلى الشاب، فقال داود على نبينا وآله وعليه السلام نظرت إلى هذا؟ فقال: نعم إني أمرت بقبض روحه إلى سبعة أيام في هذا الموضع فرحمه داود، فقال: يا شاب هل لك امرأة؟ قال: لا وما تزوجت قط، قال داود: فأت فلاناً - رجلاً كان عظيم القدر في بني إسرائيل - فقل له: إن داود يأمرك أن تزوجني ابنتك وتدخلها الليلة وخذ من النفقة ما تحتاج إليه وكن عندها فإذا مضت سبعة أيام فوافني في هذا الموضع، فمضى الشاب برسالة داود على نبينا وآله وفوجه الرجل ابنته وأدخلوها عليه وأقام عندها سبعة أيام، ثم وافى داود يوم الثامن، فقال له داود: يا شاب كيف رأيت ما كنت فيه؟ قال: ما كنت في نعمة ولا سرور قط أعظم مما كنت فيه، قال داود: اجلس فجلس وداود ينتظر أن يقبض روحه فلما طال قال: انصرف إلى منزلك فكن مع أهلك فإذا كان يوم الثامن فوافني ههنا، فمضى الشاب، ثم وافاه يوم الثامن وجلس عنده، ثم انصرف أسبوعاً آخر ثم أتاه وجلس فجاء ملك الموت داود، فقال داود صلوات الله عليه: ألسنت حدثني بأنك أمرت بقبض روح هذا الشاب إلى سبعة أيام؟ قال: بلى، فقال: قد مضت ثمانية وثمانية وثمانية! قال: يا داود إن الله تعالى رحمه برحمتك له فأخر في أجله ثلاثين سنة) بحار الأنوار: ج ٤ ص ١١١.

داستان «جوان با داوود و ملک الموت»^(۱۱۵) آمده است که در آن، خداوند بر جوان رحم آورد و به جهت ترحم داوود(ع) بر آن جوان، بر عمرش افزود.

پرسش ۳۲: چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟

سؤال / ۳۲: لماذا الله أفرد الذكر؟

پرسش ۳۲: چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟

الجواب: إن الله وتر يحب الوتر، والوتر أو الفرد دال عليه سبحانه وتعالى. والشفع يدل على الإثنية والزوجية، ولذا فالذكر في الصلاة يوتر واحداً أو ثلاثاً أو خمساً أو سبعاً.
پاسخ: خداوند یکتا است و وتر (فرد) را دوست دارد. وتر یا فرد بر خداوند سبحان دلالت دارد و شفع بر دوگانگی و زوج بودن؛ بنابراین ذکر در نماز به صورت وتر یعنی یک، سه، پنج یا هفت بار خوانده می‌شود.

پرسش ۳۳: چرا تکبیر، شروع نماز است؟

سؤال / ۳۳: لماذا التكبير بداية الصلاة؟

^{۱۱۵} - از ابوجعفر(ع) روایت شده است که فرمود: «روزی داوود -که بر پیامبر ما و اهل بیتش و هم‌چنین او سلام و صلوات باد- نشست بود و نزدش جوانی خوش سیما نشسته و ساکت بود. ناگاه ملک الموت به سویش آمد و به او سلام کرد و در آن جوان نیک نگریست. داوود(ع) گفت: آیا به این جوان می‌نگری؟ گفت: آری. به من دستور داده شده است تا هفت روز دیگر جان این جوان را در این مکان بگیرم. داوود دلش برای آن جوان به رحم آمد. گفت: ای جوان، آیا همسری داری؟ پاسخ داد: خیر و هنوز ازدواج نکرده‌ام. داوود گفت: برو پیش فلانی -که مردی عظیم‌القدر در بنی اسرائیل بود- و به او بگو: داوود به تو فرمان می‌دهد دخترت را به عقد من درآوری، و همین امشب او را به همسری بگیر و هرچه مایحتاج نیاز داری نیز بگیر و با او باش و پس از هفت روز مرا در همین مکان ملاقات کن. جوان با نامه‌ی داوود(ع) رفت و آن مرد دخترش را به همسری او درآورد و هفت روز با او بود. سپس روز هشتم داوود را ملاقات نمود. داوود به او گفت: ای جوان، وضعیتی که در آن بودی را چگونه می‌بینی؟ پاسخ داد: هرگز در هیچ شادی و سُروری بزرگ‌تر آن‌چه بوده‌ام را تجربه نکرده بودم. داوود به او گفت: بنشین. نشست و داوود منتظر بود تا قبض روح شود. وقتی طول کشید، گفت: به منزل خود باز گرد و با همسرت باش و در روز هشتم در همین مکان مرا ملاقات کند. جوان رفت و در روز هشتم بازگشت و او را ملاقات کرد و در حضورش نشست. سپس هفته‌ی دیگری هم سپری شد و دوباره بازگشت و نشست. ملک الموت به سوی داوود آمد. داوود(ع) به او گفت: مگر به من نگفتی به تو فرمان داده شده است تا ظرف یک هفته جان این جوان را بگیری؟ پاسخ داد: بله. داوود گفت: ولی هشت روز و هشت روز و هشت روز گذشته است! پاسخ داد: ای داوود! خداوند متعال با رحم کردن تو، رحم کرد و سی سال بر عمر او اضافه فرمود». بحار الانوار: ج ۴ ص ۱۱۱.

پرسش ٣٣: چرا تکبیر، شروع نماز است؟

الجواب: أنت تريد في الصلاة العروج إلى الله ومواجهته سبحانه وتعالى، فالصلاة معراج المؤمن ولا يتم العروج إلا بارتقاء السماوات السبع، ومفتاح كل سماء والعروج إليها ومنها إلى التي تليها هو: (الله أكبر)، أي أنا العبد الناقص الفقير، أقصد الرب الكامل الغني، وأريد أن ارتقي وأصل إليه سبحانه؛ لأواجهه وأسبّحه بمدحتي وثنائي عليه سبحانه بفضله ومثته علي.

پاسخ: شما در نماز می خواهی به سوی خدا عروج کنی و با او سبحان و متعال رویارو گردی. نماز، معراج مؤمن است و عروج صورت نمی گیرد مگر با ارتقا به آسمان های هفت گانه. کلید هر آسمان و عروج به آن و به آسمانی که پس از آن است، «الله اکبر» می باشد؛ یعنی من بنده ی ناقص فقیر، پروردگار کامل غنی را قصد کرده ام و می خواهم بالا روم و به حضرتش برسیم؛ تا به فضل و منتش بر من، با مدح و ثنای من بر او سبحان و متعال با او مواجه شوم و تسبیحش گویم.

پرسش ٣٤: معنای تکبیرة الاحرام در نماز

سؤال / ٣٤: ما معنى تكبيرة الإحرام في الصلاة، وما هي ميزة تكبيرة علي بن أبي طالب(ع)؟

پرسش ٣٤: معنای تکبیرة الاحرام در نماز چیست و ویژگی تکبیر علی بن ابی طالب (ع) چه می باشد؟

الجواب: التكبيرات للإحرام في الصلاة هي سبعة في الحقيقة، وليست واحدة وإن كان الإحرام بواحدة جائز، إذا أراد بها السبع تكبيرات المقارنة للسبع سماوات.

پاسخ: تکبیرهای احرام در نماز در واقع هفت تکبیر است و نه یکی، هر چند احرام با یک تکبیر جایز است؛ و مراد از هفت تکبیر، نظیر بودن با هفت آسمان می باشد. هر تکبیر به یک آسمان تعلق دارد.

وكل تكبيرة تتعلق بسماء، فقول (الله أكبر) الأولى، أي إنّ الله أكبر من السماء الدنيا والأولى بكل ما فيها من خير وشر وتفاصيل مهما عظمت. عبارت «الله أكبر» نخست، یعنی خداوند بزرگ‌تر است از آسمان دنیا و نخست و هرچه از خیر و شر در آن و تمام تفصیلی که در آن هست - هر چقدر هم که باعظمت باشد-

فأنت إذا عرفت أنّ الأرض بكل سعتها هي كحبة رمل في صحراء بالنسبة للمجرة، وأنّ المجرة هي كحبة رمل بالنسبة للكون الجسماني، وأنّ السماء الدنيا هي حبة رمل في صحراء بالنسبة للسماء الثانية، وهكذا حتى يصغر في عينك كل ما سوى الله، ويكبر في نفسك الله سبحانه وتعالى شأنه، فتعلم أنه لا يوصف.

اگر توجه داشته باشی که زمین با همه‌ی فراخی اش، در مقایسه با کهکشان همچون دانه‌ای شن در صحرا و کهکشان در مقایسه با جهان جسمانی مانند دانه‌ای شن در صحرا است، و آسمان دنیا در قیاس با آسمان دوم مانند دانه‌ای شن در صحرا است و این تناسب همین‌طور ادامه دارد، چنین نگرشی هر چیزی به غیر از خداوند را در دیده‌ات کوچک و ناچیز می‌نماید و در نفست خداوند متعال را باعظمت می‌گرداند تا بدانی که او قابل وصف نیست.

وتكبيره علي (ع) بحسب معرفته لله سبحانه وتعالى، وهو أعظم خلق الله معرفةً بالله بعد محمد ﷺ. وكلما زادت المعرفة بالله زاد شأن الذكر لله، فعلي (ع) يعرف من يكبر، ولو حمل الخلق ما يعرف لما احتملوه.

تکبیر علی (ع) براساس شناخت و معرفت او به خدای سبحان می‌باشد و ایشان پس از حضرت محمد (ص)، در میان خلق خدا بیش‌ترین شناخت را نسبت به خداوند دارد، و هرچه معرفت نسبت به خداوند بیش‌تر شود، شأن و مقام ذکر خداوند نیز بیش‌تر می‌گردد. علی (ع) می‌داند تکبیر چه کسی را می‌گوید و اگر می‌خواست آن‌چه را که می‌شناسد به خلائق منتقل کند، تاب آن را نمی‌آوردند.

وقد قال (ع) ما معناه: (انطويت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة) (١١٦).

ایشان (ع) سخنی با این معنا دارد: «انطویت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية فی الطوى البعيدة» (١١٧) (از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر بازگویم به لرزه می افتید، چون لرزیدن ریسمان در چاه های عمیق!).

والاضطراب: أي الحركة الاهتزازية، والأرشية: هو الحبل الذي يعلق به الدلو الذي يخرج الماء، والطوى البعيدة: أي البئر العميق. فإذا أُلقي الدلو في البئر العميق اضطرب الحبل المعلق به كأنه أفعى تسير.

«اضطراب» یعنی به لرزه افتادن و «أرشیه» طنابی است که دلوی که برای خارج کردن آب به کار می رود به آن آویخته می شود، و «الطوى البعيدة» یعنی چاه عمیق. اگر دلو در چاه عمیق انداخته شود، ریسمان آویخته به آن دچار لرزش می شود؛ همانند یک افعی که به راه می افتد.



پرسش ۳۵: معنای سبحان ربی العظیم و بحمده.

سؤال / ۳۵: ما معنی سبحان ربی العظیم و بحمده؟

پرسش ۳۵: معنای سبحان ربی العظیم و بحمده چیست؟

الجواب: التسبيح يعني التنزيه من النقص، والحمد هو: الثناء والمدح بالكمال. والحقيقة أنّ التسبيح لا يكون من العبد إلا بالثناء على الرب، فهذا الذكر هو تسبيح بالثناء على الله سبحانه وتعالى، وهذا الذكر هو بيان أن التسبيح لا يكون إلا بالثناء، ولذلك فإن كل الأدعية هي مدح وثناء وحمد، وسيد المسبحين هو الحامد محمد ﷺ.

١١٦- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج ١ ص ٢١٣.

١١٧- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ج ١ ص ٢١٣.

پاسخ: تسبیح یعنی منزه داشتن از نقص، و حمد یعنی ستایش و مدح به کمال. حقیقت آن است که تسبیح از سوی بنده ممکن نیست مگر با مدح و ثنای پروردگار. این ذکر، همان تسبیح به ثنای خداوند سبحان است. این ذکر بیانی است بر این که تسبیح جز با ثنا نمی‌باشد. بنابراین تمام دعاها عبارت‌اند از مدح و ثنا و حمد، و سرور تسبیح‌گویان محمد حامد (ستایش‌گر) (ص) می‌باشد.



پرسش ۳۶: بین ذکر رکوع و ذکر سجود در نماز چه تفاوتی وجود دارد؟

سؤال / ۳۶: ما الفرق بین ذکر الركوع: سبحان ربي العظيم وبحمده، و ذکر السجود: سبحان ربي الأعلى وبحمده؟
پرسش ۳۶: بین ذکر رکوع: «سبحان ربي العظيم و بحمده» و ذکر سجود: «سبحان ربي الاعلى و بحمده» چه تفاوتی وجود دارد؟

الجواب: الركوع هو حالة خضوع وتذلل من العبد لله سبحانه وتعالى بمرتبة الذات، والذكر الملائم لهذا الخضوع لهذه المرتبة هو: حمد المربي العظيم أو العلي.
پاسخ: رکوع، حالت خضوع و تذلل از سوی عبد برای خداوند سبحان و متعال در مرتبه‌ی ذات است و ذکر مناسب برای این خضوع در این مرتبه، حمد و ستایش مربي عظيم يا على است.

أما السجود فهو: حالة خضوع وتذلل من العبد له سبحانه وتعالى بمرتبة (الكنه أو الحقيقة) والذكر الملائم لهذا الخضوع لهذه المرتبة هو: حمد المربي الأعلى أو الأعظم.
فمرتبة معرفة العبد ربه في السجود أعظم من مرتبة معرفة العبد ربه في حال الركوع.
اما سجود، حالت خضوع و تذلل از سوی عبد برای خداوند سبحان و متعال در مرتبه‌ی «کنه یا حقیقت» است و ذکر متناسب برای این خضوع در این جایگاه، حمد و ستایش مربي اعلى يا اعظم می‌باشد. مرتبه‌ی بنده در شناخت خدا در سجده، عظیم‌تر از مرتبه‌ی بنده در شناخت خدا در حالت رکوع است.



پرسش ٣٧: معنای ﴿اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (نام پروردگار بزرگ تو)

سؤال / ٣٧: ما معنى اسم ربك الأعلى؟

پرسش ٣٧: معنای (نام پروردگار بزرگ خویش را به پاکی یاد کن) چیست؟

الجواب: التسبيح إنما يتحقق من العبد بالثناء على الرب سبحانه وتعالى، والثناء يكون بما علمنا هو سبحانه عن طريق أوليائه من الأنبياء والمرسلين والأئمة عليهم السلام، وأقل الثناء والحمد هو الشكر.

پاسخ: تسبیح فقط از طریق مدح و ثنای عبد نسبت به پروردگار سبحان و متعال محقق می شود و مدح و ثنا بر اساس آن چیزی است که خداوند سبحان و متعال از طریق اولیایش از انبیا و فرستدگان و ائمه (ع) به ما آموخته است، و کمترین حمد و ثنا همان شکرگزاری می باشد.

فالتسبيح يبدأ بالشكر، وينتهي بالحمد. وشكر الله سبحانه وتعالى يبدأ بشكر خلقه وأداء حقهم، فالخلق عيال الله، وأحب الخلق إلى الله أرفهم بعياله، كما ورد في الحديث عنهم عليهم السلام ^(١١٨). فالعبد يسبح ربه سبحانه وتعالى عندما يكون رحمةً بالمؤمنين ورأفةً باليتامى والمساكين، وغلظةً وشدة على الكافرين المعاندين، وحق يسير على الأرض.

تسبیح با شکر آغاز می شود و با حمد پایان می یابد. شکر خداوند سبحان و متعال با شکر خلق او و ادای حق شان آغاز می شود؛ چرا که خلق عیال خداوند و محبوبترین خلق نزد خدا

١١٨- عن الإمام الصادق (ع) قال: (قال رسول الله ﷺ: الخلق عيال الله، فأحب الخلق إلى الله من نفع عيال الله وأدخل على

أهل بيت سروراً.. الكافي: ج ٢ ص ١٦٤.

مهربان‌ترین آن‌ها نسبت به عیال او می‌باشد، که این مطلب در حدیث از معصومین (ع) روایت شده است.^(۱۱۹)

پس بنده هنگامی پروردگار سبحان و متعالش را تسبیح می‌گوید که رحمتی بر مؤمنان و رأفتی بر یتیمان و مسکینان باشد و هم‌چنین غلظت و شدتی بر کافران، و او حقی باشد که بر زمین سیر می‌کند.

واسم ربك الأعلى هو: علي (ع)؛ لأنه هو الاسم الأعلى والأعظم، وعلي مع الحق والحق مع علي، فيكون معنى سبح اسم ربك الأعلى: كن حقاً يسير على الأرض أي سبحه بالعمل لا بالقول فقط كما يتوهم.

(اسم ربك الأعلى) عبارت است از علی (ع)؛ چرا که او اسم اعلی و اعظم است. علی همراه با حق است و حق با علی. بنابراین (سبح اسم ربك الأعلى) می‌شود: حقی باش که بر زمین سیر می‌کند؛ یعنی؛ بر خلاف آنچه پنداشته می‌شود، با عمل او را تسبیح بگو نه با گفتار.

☺ ☺ ☺ ☺ ☺

سؤال / ۳۸: روي عن الباقر (ع) ما معناه: (لو شئت لنشرت التوحيد من الصمد)^(۱۲۰)، فما معنى هذا الحديث، وكيف ينشر التوحيد من الصمد؟

پرسش ۳۸: معنای حدیث امام باقر (ع): «اگر می‌خواستم، توحید را از صمد منتشر می‌ساختم» از امام باقر (ع) این معنا روایت شده است: «اگر می‌خواستم، توحید را از صمد منتشر می‌ساختم». معنای این حدیث چیست و چگونه ممکن است توحید از صمد، منتشر شود؟

^{۱۱۹} - امام صادق (ع) می‌فرماید: «رسول خدا(ص) فرمود: خلق عیال خداوند است؛ پس محبوب‌ترین خلق در نظر خداوند کسی است که به عیال خداوند سود برساند و سرور و شادمانی برای اهل بیت بیاورد...». کافی: ج ۲ ص ۱۶۴.
^{۱۲۰} - قال (ع) وهو يجيب وفداً من فلسطين قدموا عليه: (... لو وجدت لعلمي الذي أتاني الله عز وجل حملة لنشرت التوحيد والإسلام والإيمان والدين والشرائع من الصمد... بحار الأنوار: ج ۳ ص ۲۲۵.

الجواب: الصمد هو المقصود بالحوائج، وهو الممتلئ بالكمال فلا ثغرة فيه، وإذا مرض الإنسان العاقل فمن يقصد غير الله المشافي، وإذا جاع أو عطش أو افتقر فمن يقصد غير الغني، وإذا جهل فمن يقصد غير العليم، وإذا غضب فمن يقصد غير الحليم، وإذا ... وإذا أراد سدّ نقصه من كل جهة فمن يقصد غير مصدر الكمال الذي لا ينقصه كثرة العطاء إلا كرمًا وجوداً، فمن الصمد سبحانه يعرف العبد القاصد السير إلى الله سبحانه وتعالى.

پاسخ:

صمد کسی است که در نیازها آهنگ او کنند. او مالامال از کمال است و هیچ نقص و عیبی در او راه ندارد. اگر انسان عاقل بیمار شود، به غیر از خدای شفا دهنده به چه کسی رو می کند؟ و اگر گرسنه یا تشنه شود یا به فقر مبتلا گردد، به غیر از غنی رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر نداند، به غیر از علیم رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر به خشم آید، به جز حلیم رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر.... و اگر.... و اگر بخواهد نقص های خود را از هر جهت جبران کند، غیر از منبع کمالی که بخشش بسیارش جز جود و کرم بر او نیفزاید، رو به سوی چه کسی آورد؟ بنابراین از صمد، بندهی قصد کنندهی سیر به سوی خداوند سبحان و متعال شناخته می شود.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَلِيمُ وَالكَرِيمُ وَالرَّؤُوفُ وَالْغَفَّارُ وَالْقَادِرُ وَالْقَهَّارُ وَالْجَبَّارُ وَالْغَنِيِّ وَالْعَلِيمُ وَالْحَكِيمُ وَكُلُّ أَسْمَاءِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الَّتِي شَاءَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهَا خَلْقَهُ، فَهُوَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الصَّمَدِ أَيُّ الْمَقْصُودِ بِكُلِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ.

خداوند، حلیم، کریم، رؤوف، غفار، قادر، قهار، جبار، غنی، علیم، کریم و حکیم است و نیز همه ی نام های خداوند سبحان و متعال که اراده کرده خلقش را از آن ها آگاه سازد. پس او سبحان و متعال، صمد است؛ یعنی مقصود در تمام این نام ها و صفات.

پرسش ۳۹: سنگسار شدن سپاه ابرهه با سنگ های سجّیل.

سؤال / ٣٩: لماذا رُجم جيش أبرهة الحبشي- لما أراد هدم الكعبة بالحجارة السجيل ولم يُرجم جيش الأمويين لما أرادوا هدم الكعبة حتى سقط المنجنيق في الكعبة وهدم البيت الحرام؟! الحرام!

پرسش ٣٩: چرا هنگامی که لشکر ابرهه ی حبشی می خواست کعبه را ویران کند با سنگ سجیل سنگسار شد ولی زمانی که لشکر امویان قصد داشتند خانه ی کعبه را منهدم کنند تا آن جا که منجنيق بر کعبه نهداند و بیت الحرام تخریب شد، سنگسار نشدند؟! الحرام!

الجواب: إن لبيت الله الحرام (الكعبة) حرمة وملائكة تحمي البيت من الاعتداء، وهذه الحماية المعجزة لا تحصل دائماً إنما تحصل إذا كان الناس يستفيدون من هذه المعجزة ويتعظون بها ويهتدون إلى الصراط المستقيم بسببها. أما إذا كان الناس قساة القلوب لا يتعظون بالزواجر والمثالات والعقوبات الإلهية أو الآيات الإلهية البينة، فلا معنى لمنعهم عن العصيان والطغيان والتجبر ودفعتهم عن صراط الجحيم بالقوة، مما ينافي حالة الامتحان والاختبار للإنسان في هذه الأرض.

پاسخ: بیت الله الحرام (کعبه) حرمتی دارد و فرشتگان، این خانه را از تجاوزگری حفاظت می کنند. این محافظت معجزه وار، همیشه به وقوع نمی پیوندد، بلکه هنگامی اتفاق می افتد که مردم از این معجزه بهره مند شوند و از آن پند گیرند و به سبب آن، به راه مستقیم هدایت شوند. اما اگر انسان ها قسّی القلب باشند و با هشدارها و عقوبت ها و مجازات های الهی یا آیات روشن خداوندی موعظه نشوند منع کردن آن ها از عصیان و طغیان و تکبر و نیز بازداشتن اجباری آن ها از راه جهنم، معنایی نخواهد داشت و چنین چیزی با وضعیت امتحان و آزمایش کردن انسان بر این زمین منافات دارد.

وفي زمن عبد المطلب (ع) - جدّ النبي محمد ﷺ - كان الناس يستفيدون من هذه الآيات، ويتعظون بها. كما أنها كانت تشير إلى حرمة عبد المطلب وأهل بيته، واتصالهم بالسماء، وهو وصي من أوصياء إبراهيم (ع). أما في زمن يزيد (عليه لعنة الله) فقد كان الناس قساة القلوب لا يتعظون، بل إنهم انتهكوا حرمة أعظم من حرمة الكعبة وهي حرمة الحسين، لما قتلوه ومثلوا بجسده الطاهر المقدس، وقد وضح الحسين في خطابه لهم أنهم بعد قتله لا يدعون حرمة لا ينتهكونها أو يهابون انتهاكها. ومع ذلك فلما تقدم جيش

يزيد (لعنه الله) إلى الكعبة قادماً من المدينة مات الملعون (مسلم بن عقبة) قائد الجيش الأموي فلم يرتدع الناس، بل تقدموا بقيادة الحصين بن نمير السكوني حتى وصل الأمر إلى رجم الكعبة بالمنجنيق وقتل ابن الزبير في الحرم.

در زمان عبد المطلب (ع) - جدّ محمد نبی (ص) - مردم از این نشانه بهره‌مند می‌شدند و از آن پند می‌گرفتند. علاوه بر این، چنین معجزه‌ای به حرمت عبد المطلب و اهل بیت او و پیوند آن‌ها با آسمان اشاره داشت؛ چرا که عبد المطلب (ع) یکی از اوصیای ابراهیم (ع) بود؛ ولی در زمان یزید لعنه الله مردم قسّی القلب بودند و موعظه نمی‌پذیرفتند، حتی آن‌ها حرمت بزرگ‌تر از کعبه را که همان حرمت حسین (ع) بود شکستند، هنگامی که آن حضرت را کشتند و بدن پاک و مقدسش را مُثله کردند. حسین (ع) در خطبه‌اش این مطلب را برای آن‌ها توضیح داد که پس از کشتن او، آن‌ها از هیچ هتک حرمتی ابا نخواهند داشت یا از پایمال کردن آن هیچ واهمه‌ای به خود راه نخواهند داد. با این حال هنگامی که لشکر یزید لعنه الله از مدینه به سوی کعبه رهسپار شد، آن ملعون (مسلم بن عقبه) فرمانده لشکر اموی جان باخت ولی مردم باز نایستادند بلکه با فرماندهی حُصین بن نُمیر سکونی به پیشروی ادامه دادند تا کار به کوبیدن کعبه با منجنيق و کشتن ابن زبير در حرم منتهی شد.

أما في نهاية المطاف أي في زمن الإمام المهدي (ع)، لما يعود الناس إلى شيء من الفطرة ويتعظون بالمثلثات والآيات، فإنّ هذه الآية تعود للظهور من جديد وهذه المرة عندما يخسف بجيش السفيناني بين المدينة ومكة بعد خروج الإمام المهدي (ع) من المدينة والتجائه إلى مكة حرم الله سبحانه وتعالى كما ورد عنهم عليه السلام (١٢١).

در انتهای کار یعنی در زمان امام مهدی (ع)، از آن‌جا که مردم به گوشه‌ای از فطرت بازمی‌گردند و با عقوبت‌ها و نشانه‌ها پند می‌گیرند، این نشانه دوباره به منصفی ظهور خواهد رسید و این بار هنگامی است که پس از خروج امام مهدی (ع) از مدینه و پناه بردن او به مکه حرم خداوند سبحان و متعال، همان‌طور که از معصومین (ع) نقل شده است، لشکر سفینانی بین مدینه و مکه به زمین فرو می‌رود. (١٢٢)

١٢١- بحار الأنوار: ج ٥٢ ص ٢٢٢-٢٢٣.

١٢٢- بحار الأنوار: ج ٥٢ ص ٢٢٢ و ٢٢٣.

فأهم علت حصول هذه الآية أو تأخرها هو استفادة الناس منها، واهتداؤهم بسببها، واتعاضهم بها، أو غفلتهم عنها، وركونهم إلى المادة، وإرجاع كل الأسباب والمسببات إليها.

مهمترین علت در رخ دادن این نشانه یا تأخیر آن، بهره‌مند شدن مردم از آن، هدایت شدن شان به سبب آن و پند گرفتن، یا غفلت ورزیدن شان از آن و تکیه کردن آن‌ها به ماده و بازگردانیدن تمام اسباب و مسببات به آن می‌باشد.

پرسش ٤٠: دلیل حج و هدف از آن.

سؤال / ٤٠: ما علت الحج، وما الغرض من الحج؟

پرسش ٤٠: دلیل حج و هدف از آن چیست؟

الجواب: الحج في الإسلام باختصار هو الحضور في وقت معين من السنة في مكان معين، وهو بيت الله المحرم أو الكعبة، فلا بد لنا من معرفة صفة الوقت والمكان أولاً.
پاسخ: به طور خلاصه حج در اسلام یعنی حاضر شدن در زمان معینی از سال در مکانی معین که بیت الله الحرام یا کعبه می‌باشد. پس پیش از هر چیز باید ویژگی این زمان و مکان مشخص را بشناسیم.

فالمكان: وهو الكعبة، إنما هو تجلي وظهور للبيت المعمور، وهو تجلي وظهور للضراح، والضراح في السماء السادسة وهي أعلى سماء ملكوتية مثالية، وبعدها السماء السابعة وهي سماء كلية لا مثالية. وإنما خلق الضراح بعد أن ردّ الملائكة على الله سبحانه وتعالى لما أخبرهم بخلق آدم (ع)، فطاف عليه الملائكة ليغفر الله لهم ويتوب عليهم بعد إساءتهم واعتراضهم عليه سبحانه وتعالى (١٢٣).

١٢٣- عن أبي عبد الله (ع) في حديث أنه قال: (... أما بدء هذا البيت فإن الله تبارك وتعالى قال للملائكة: "إني جاعل في الأرض خليفة" فردت الملائكة على الله عز وجل فقالت: "أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء" فأعرض عنها فرأت أن ذلك من سخطه

مكان: كعبه است؛ تجلی و ظهور بیت المعمور که خود تجلی و ظهور ضراح می باشد، و ضراح در آسمان ششم که بالاترین آسمان مثالی ملکوتی است قرار دارد و بالاتر از آن، آسمان هفتم که آسمان کلی و نه مثالی است، قرار دارد. ضراح پس از پاسخ دادن ملائکه هنگامی که خداوند از خلقت آدم به آن ها خبر داد، خلق شد و ملائکه بر آن طواف کردند تا پس از بی حرمتی شان و اعتراضشان بر خداوند سبحان و متعال، خداوند آن ها را بیامرزد و توبه شان را بپذیرد. (۱۲۴)

وتجلی الضراح في السماوات الخمس الأدنى من السماء السادسة فكان في كل سماء بيت مناسب لشأنها، يطوف عليه ملائكة تلك السماء؛ ليغفر لهم الله سبحانه وتعالى ويتوب عليهم، فكان في السماء الرابعة البيت المعمور (۱۲۵)، وتجلى وظهر هذا البيت في الأرض فكان بيت الله الحرام أو الكعبة. فلما نزل آدم (ع) إلى الأرض طاف به فغفر له الله وأعلى مقامه وشأنه بفضله ومنه سبحانه وتعالى.

ضراح در آسمان های پنج گانه ی پایین تر از آسمان ششم متجلی شد و در هر آسمان، خانه ای مناسب با جایگاه آن پدیدار گشت که فرشتگان آن آسمان بر آن طواف می کنند، تا

فلاذت بعرشه فأمر الله ملكاً من الملائكة أن يجعل له بيتاً في السماء السادسة يسمى الضراح بإزاء عرشه فصيره لأهل السماء يطوف به سبعون ألف ملك في كل يوم لا يعودون، ويستغفرون، فلما أن هبط آدم إلى السماء الدنيا أمره بمرمة هذا البيت وهو بإزاء ذلك فصيره لآدم وذريته كما صير ذلك لأهل السماء) الكافي: ج ٤ ص ١٨٧، باب بدء البيت والطواف.

۱۲۴- در حدیثی از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «... اما آغاز و پیدایش این خانه چنین بود که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (من در زمین جانشینی قرار می دهم). فرشتگان به خداوند عزوجل پاسخ دادند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (آیا در آن، کسی را قرار می دهی که فساد می کند و خون ها می ریزد؟!)). خداوند از فرشتگان روی گرداند. آنان دیدند که این روی گردانیدن از خشم خداوند است. پس به عرش او پناهنده شدند. خداوند به ملکی از ملائکه فرمان داد تا در آسمان ششم در برابر عرش او برایش خانه ای به نام ضراح برای اهل آسمان قرار دهد که هر روز هفتاد هزار فرشته طوافش می کنند و باز نمی گردند و استغفار می کنند. چون آدم به آسمان دنیا فرود آمد، خداوند فرمائش داد که این خانه را - که در مقابل آن بود - بازسازی کند. پس خداوند این را برای آدم و نسل او قرار داد همچنان که آن خانه را برای آسمانیان قرار داده بود». کافی: ج ٤ ص ١٨٧ «آغاز خانه و طواف».

۱۲۵- عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين (ع)، قال: (قلت لأبي: لم صار الطواف سبعة أشواط؟ قال: لان الله تبارك وتعالى قال للملائكة: "إني جاعل في الأرض خليفة" فردوا على الله تبارك وتعالى "وقالوا أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء" قال الله: "إني أعلم ما لا تعلمون" وكان لا يحجبهم عن نوره، فحجبهم عن نوره سبعة آلاف عام، فلاذوا بالعرش سبعة آلاف سنة، فرحمهم وتاب عليهم وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة فجعله مثابة وأمناً ووضع البيت الحرام تحت البيت المعمور فجعله مثابة للناس وأمناً، فصار الطواف سبعة أشواط واجباً على العباد لكل ألف سنة شوطاً واحداً) شرائع الإسلام: ج ٢ ص ٤٠٦ - ٤٠٧ باب ١٤٣ ح ١.

خداوند سبحان آن‌ها را ببخشاید و توبه‌شان را بپذیرد. در آسمان چهارم، بیت المعمور^(۱۲۶) می‌باشد و این خانه در زمین تجلی و ظهور یافت و بیت الله الحرام یا کعبه شد. هنگامی که آدم (ع) به زمین نازل شد، دور آن طواف کرد و خداوند سبحان و متعال با فضل و منتش، او را بخشید و مقام و شأنش را بالا برد.

أما الوقت: فهو ذو الحجة، وأهم ما يتصف به هذا الشهر هو أنه الشهر الذي يخرج به الإمام المهدي (ع) في مكة ويرسل النفس الزكية لأهل مكة فيقتلون به بين الركن والمقام فيقوم بعد ذلك في العاشر من المحرم. إذن، فبیت الله وضع في السماوات لتطوف به الملائكة وتستغفر بعد اعتراضهم على حجة الله آدم (ع)، ووضع في الأرض ليطوف به آدم بعد تعديّه على شجرة علم آل محمد أو شجرة الولاية.

اما زمان: ذی‌الحجه است. مهم‌ترین ویژگی این ماه آن است که در ذی‌الحجه امام مهدی (ع) در مکه خروج می‌کند و نفس زکیه را به سوی اهل مکه می‌فرستد و آن‌ها او را بین رکن و مقام می‌کشند، و حضرت (ع) در روز دهم از ماه محرم قیام می‌کند. بنابراین خانه‌ی خدا در آسمان‌ها قرار داده شد تا فرشتگان گرد آن طواف و پس از اعتراض‌شان بر جانشین خدا آدم (ع) استغفار نمایند، و در زمین نیز قرار داده شد تا آدم پس از تعدی به درخت علم آل محمد یا درخت ولایت به دور آن طواف کند.

^{۱۲۶} - ابو حمزه‌ی ثمالی از علی بن الحسین (علیهما السلام) روایت می‌کند که فرمود: «به پدرم گفتم: چرا طواف هفت دور می‌باشد؟ فرمود: از آن‌جا که خداوند تبارک و تعالی به ملائکه فرمود: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم). فرشتگان به خداوند تبارک و تعالی پاسخ دادند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ) (آیا در آن، کسی را قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟!)). خداوند فرمود: (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). خداوند مانع ملائکه از نور خود نمی‌شد ولی در اثر این اعتراض هفت هزار سال آنان را از نور خود محجوب کرد. ملائکه هفت هزار سال به عرش پناه آوردند تا خداوند به آنان رحم کرد و از خطایشان درگذشت. خداوند در آسمان چهارم بیت المعمور را پناه‌گاه آنان و بیت الله را در زیر بیت المعمور پناه‌گاه و محل آرامش مردم قرار داد پس طواف را هفت دور بر بندگانش واجب کرد؛ برای هر هزار سال یک دور». شرایع الاسلام: ج ۲ ص ۴۰۶ و ۴۰۷ باب ۱۴۳ ح ۱.

﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^(١٢٧): أي على تحمل الولاية لآل محمد^(١٢٨)، وهم حجة الله على آدم (ع)، فالطواف بالبيت إنما للاعتراف لحجة الله على الخلق بالولاية، والانصياع لأوامره وطاعته.

(و عزمي در او نیافتیم)^(١٢٩): یعنی بر تحمّل ولایت آل محمد (ع)،^(١٣٠) در حالی که آن‌ها حجّت خدا بر آدم (ع) بودند. بنابراین طواف خانه صرفاً به معنی اعتراف بر ولایت حجّت خدا بر خلقش و گردن نهادن بر اوامر و اطاعت از او می‌باشد.

فعلت الحج هي الاستغفار عن التقصير في حق الحجّة على الخلق (ع) في كل زمان، وهو في زماننا الإمام المهدي (ع). وقد ورد عنهم عليهم السلام ما معناه: (إنما جعل الله الحج على الناس ليعرضوا علينا ولايتهم)^(١٣١).

بنابراین علت حج درخواست آمرزش بابت کوتاهی در حق حجّت بر خلق (ع) در هر زمان، که در زمان ما امام مهدی (ع) می‌باشد. از معصومین (ع) به این معنا روایتی وارد شده است:

۱۲۷- طه: ۱۱۵.

۱۲۸- عن أبي جعفر (ع)، قال: (أخذ الله الميثاق على النبيين، وقال ألت بربكم، وأن هذا محمد رسولي وأن علياً أمير المؤمنين؟ قالوا: بلى فثبتت لهم النبوة. ثم أخذ الميثاق على أولي العزم أني ربكم ومحمد رسولي وعلي أمير المؤمنين والأوصياء من بعده ولاة أمري ووزان علمي، وأن المهدي أنتصر به لديني، وأظهر به دولتي، وأنتقم به من أعدائي وأعبد به طوعاً أو كرهاً. قالوا: أقررنا - يا ربنا - وشهدنا. لم يجحد آدم (ع)، ولم يقر، فثبتت العزيمة لهؤلاء الخمسة في المهدي (ع)، ولم يكن لأدم عزيمة على الإقرار، وهو قول الله تبارك وتعالى: **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَيْهِ وَوَعَدْنَا لَهُ عَزْمًا**) بصائر الدرجات: ص ۹۰ ح ۲.

۱۲۹- طه: ۱۱۵.

۱۳۰- از ابو جعفر (ع) نقل شده است که می‌فرماید: «خداوند میثاق را از پیامبران گرفت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و این محمد فرستاده‌ی من و علی امیرالمؤمنین نیستم؟ گفتند: آری، و نبوت برایشان تثبیت شد. سپس میثاق را از اولوالعزم گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد فرستاده‌ام و علی امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او والیان امرم و خزانه‌داران علم من هستند و مهدی کسی است که با او دینم را یاری می‌کنم و دولت را نمایان می‌سازم و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و با او چه بخواهند و چه نخواهند پرستش می‌شوم. گفتند: اقرار کردیم ای پروردگار ما و شهادت می‌دهیم. آدم (ع) تلاشی نکرد و اقرار نمود. بنابراین اولوالعزم در مورد مهدی (ع) بودن برای این پنج تن تثبیت شد و آدم عزمی بر اقرار نداشت و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَيْهِ وَوَعَدْنَا لَهُ عَزْمًا**) (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت قدم نیافتیم)». بصائر الدرجات: ص ۹۰ ح ۲.

۱۳۱- الکافی: ج ۱ ص ۳۹۲، باب أن الواجب على الناس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الإمام فيسألونه عن معالم دينهم ويعلمونهم ولايتهم ومودتهم له، ح ۱ و ۲ و ۳.

«خداوند حج را فقط به این دلیل بر مردم فرض کرد تا آن‌ها ولایت‌شان را بر ما عرضه بدارند» (۱۳۲).

أما الغرض من الحج فهو التجمع في هذا المكان وفي هذا الزمان من كل عام ترقباً لقيام المصلح المنتظر المهدي (ع) للجهاد بين يديه، فهو صاحب الأذان في زماننا، إن الله سبحانه وتعالى قال في القرآن: يَا تَوَكُّأُ أَنْتَ يَا حِجَّتِي عَلَى خَلْقِي لَا يَا تَوَنِي أَنَا، قَالَ تَعَالَى: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكُّأُ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ (۱۳۳).

اما غرض از حج؛ گرد هم جمع شدن در این مکان و در این زمان در هر سال، در انتظار و چشم به راه بودن قیام مصلح منتظر مهدی (ع) برای جهاد پیش روی آن حضرت است. او «أَذَان» (فراخوان) در زمان ما است. خداوند سبحان و متعال در قرآن می‌فرماید که ای حجت من بر خلقم! به سوی تو می‌آیند و نه به سوی من. حق تعالی می‌فرماید: (و مردم را به حج فرا خوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راه‌های دور نزد تو بیایند) (۱۳۴).

﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نَذْرَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ (۱۳۵):

و نیز می‌فرماید: ﴿سپس پلیدی‌هایشان را از خود دور، و نذرهای خویش را ادا، و بر آن خانه‌ی کهن طواف کنند﴾ (۱۳۶).

وقضاء التفث: أي التنظيف والتطهر، وهو يكون بحسب الظاهر قص الأظافر وحلاقة الشعر، أما بحسب اللب والحقيقة فالمراد منه لقاء الإمام الحجة (ع)، وحلاقة الشعر إنما تمثل التجرد من كل فكرة والتسليم للحجة (ع) والانصياع لأوامره.

۱۳۲- کافی: ج ۱ ص ۳۹۲ باب پاسخ به مردم پس از انجام مناسکشان که به سوی مردم بیایند و از معالم دینشان از او بپرسند و او ولایت و دوستی‌شان را بدانند، ح ۱ و ۲ و ۳.

۱۳۳- الحج: ۲۷.

۱۳۴- حج: ۲۷.

۱۳۵- الحج: ۲۹.

۱۳۶- حج: ۲۹.

«قضاء التفث» یعنی تطهیر و پاکیزه ساختن، که به حسب ظاهر عبارت از چیدن ناخن و تراشیدن مو می باشد ولی در باطن و در حقیقت، مراد از آن دیدار با امام حجت (ع) است و تراشیدن مو فقط به مثابه کنار گذاشتن و پیراسته شدن از تمام افکار و تسلیم حجت (ع) بودن و فرمان برداری از ایشان می باشد.

وإنما سمي البيت العتيق؛ لأن من يطوف به يعتق من ذنب تقصيره مع الإمام المهدي (ع) الحجة على الخلق ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾^(١٣٧)، ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^(١٣٨)، فحرمات الله وشعائر الله هم حجج الله سبحانه وتعالى على الخلق.

کعبه نیز صرفاً به این جهت «بیت العتیق» نامیده شده است که هر کس دور آن طواف کند، از گناه تقصیرش در حق امام مهدی (ع) حجت بر خلق، آزاد و رها می شود. (همچنین هر کس حرام های الهی را گرامی بدارد، برایش بهتر است)^(١٣٩) و (آری، کسانی که شعایر خدا را بزرگ می شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دل هایشان است)^(١٤٠). حرام های خدا و شعائر خدا، همان حجت های خداوند سبحان و متعال بر خلق می باشند.



پرسش ۴۱: معنای سخن موسی (ع) در سوره ی شعرا: ﴿فَعَلْتُمْهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾

سؤال / ۴۱: في إجابة سؤال سابق^(١٤١) قلت: إن موسى (ع) لم يعتذر عن قتل القبطي بأنه من عمل الشيطان بل إنه تعمد قتل القبطي وإن هذا العمل صحيحاً، فإذا كان قتل موسى

۱۳۷- الحج : ۳۰.

۱۳۸- الحج : ۳۲.

۱۳۹- حج : ۳۰.

۱۴۰- حج : ۳۲.

۱۴۱- تحت رقم (۲۲) في الجزء الاول من المتشابهات.

(ع) للقبطي صحيحاً، فما معنى قوله في سورة الشعراء: ﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ (۱۴۲)؟

پرسش ۴۱: در پاسخ پیشین فرمودید: (۱۴۳) موسی (ع) از این بابت که کشتن قبلی کاری شیطانی بوده است عذر نخواست بلکه وی تعمداً قبلی را کشت و این عملی صحیح بوده است. اگر قتل قبلی به دست موسی (ع) کاری صحیح بوده است، پس این سخن او در سوره‌ی شعرا که گفت: (گفت: آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم) (۱۴۴).

الجواب: موسی (ع) لم يقصد بالضلال هنا هو الانحراف عن الصراط المستقيم بسبب عملية قتل القبطي، بل إنّ الضلال الذي أرادته موسی (ع) هو ضلال ذو بعدین: پاسخ: در این جا مقصود موسی (ع) از گمراهی، انحراف از صراط مستقیم به دلیل عمل قتل قبلی نبوده بلکه آن گمراهی که موسی (ع) قصد بیان کردنش را داشته است، دارای دو بعد می باشد:

الأول: هو أن موسی (ع) يرى نفسه ضالاً بسبب وجوده في قصر فرعون الطاغية الظالم، ولهذا قال في سورة القصص (۱۴۵) ما معناه: رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لظالم ولو بتكثير سواده ببقائي في قصره، ومؤازرته بالسكوت على ظلمه. مع أنّ وجود موسی (ع) ابتداءً في قصر فرعون (لعنه الله) لم يكن بيد موسی (ع)، ولكن استمرار موسی (ع) بالبقاء في قصر فرعون أمر بيد موسی (ع)، وكان يجب أن يتخذ في النهاية هذا القرار بمغادرة قصر الطاغية، والبراءة منه (لعنه الله).

بُعد نخست: موسی (ع) خودش را بابت باقی ماندنش در کاخ فرعونِ طاغوتِ ظالم، گمراه می دید و به همین دلیل در سوره‌ی قصص سخنی به این معنا گفت (۱۴۶) که خدایا به پاس

۱۴۲- الشعراء : ۲۰.

۱۴۳- متشابهات: جلد ۱ پرسش ۲۲.

۱۴۴- شعرا: ۲۰.

۱۴۵- الآية : ۱۷، وهي قوله تعالى : (قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ).

۱۴۶- آیه‌ی ۱۷: (قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) (گفت: ای پروردگار من، به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد).

نعمتی که به من عطا فرمودی، هرگز پشتیبان و حامی گنهکاران نخواهم بود، هر چند با بودنم در قصر باعث شوم که سیاهی لشکر فرعون زیاد شود و با سکوت بر ستمگری، با او همکاری کرده باشم. با وجود این که بودن موسی (ع) در کاخ فرعون لعنت الله از ابتدا به دست موسی (ع) نبود ولی باقی ماندن حضور او در قصر فرعون به اختیار و اراده‌ی او بود و موسی (ع) می‌بایست در نهایت، تصمیم می‌گرفت که قصر فرعون را ترک گوید و از او لعنت الله برائت جوید.

والبعد الثاني: هو أن موسى (ع) أراد أن يقول لفرعون إني قتلت القبطي الظالم، وهو من شرطة فرعون (لعنه الله) وأنا على حق، وقتله كان حقاً، ولكنك كنت ترى أي من الضالين، أي إن موسى (ع) أراد أن يقول إني من الضالين عندك يا فرعون لا أي من الضالين بالحقيقة، بل أنا من المهتدين. ولهذا فررت منك ومن ظلمك فكافئني الله سبحانه، ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^(١٤٧).

بعد دوم: موسی (ع) می‌خواست به فرعون بگوید من قبطی ظالم را کشتم در حالی که او از پلیس‌های فرعون لعنت الله بود و من بر حق هستم و کشتن او حق بود ولی تو مرا از گمراهان می‌دید؛ به عبارت دیگر موسی (ع) می‌خواست به فرعون نشان دهد که من در نظر تو از گمراهان هستم نه این که در حقیقت گمراه باشم، و حتی من در زمره‌ی هدایت شدگان می‌باشم و به همین دلیل از تو و ستم تو گریختم و خداوند مرا پاداش داد: (و چون از شما ترسیدم، گریختم؛ ولی پروردگار من به من نبوت داد و مرا در شمار فرستادگان آورد)^(١٤٨).



پرسش ۴۲: القا کردن شیطان در آرزوی پیامبر و معنای آن.

سؤال / ۴۲: قال تعالى: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَمَّتْ أَلْفِي الشَّيْطَانِ فِي أَمْنِيَّتِهِ فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

١٤٧- الشعراء: ٢١.

١٤٨- شعرا: ٢١.

❖ لِيَجْعَلَ مَا يُقْبِي الشَّيْطَانَ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٤٩﴾. ما معنى إلقاء الشيطان في أمنيّة النبي؟

پرسش ۴۲: حق تعالی می فرماید: (ما پیش از تو هیچ فرستاده یا پیامبری را نفرستادیم مگر آن که چون تمنایی داشت شیطان در آرزوی چیزی افکند و خدا آن چه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد، سپس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است * چنین شود، تا آن چه شیطان در القا کردن برای کسانی که در قلب هایشان بیماری است و نیز سخت دلان، آزمایشی باشد، و ستم کاران در اختلافی بزرگ گرفتارند). (۱۵۰)

معنای القا کردن شیطان در آرزوی پیامبر چیست؟

الجواب: ما من رسول ولا نبي - وعن أهل البيت عليهم السلام و(لا محدث) (۱۵۱)، وهم عليهم السلام محدثون (۱۵۲) - وتمّی - أي رجا حصول أمر من أمور الخير التي علم من الله حصولها ولو إجمالاً في بعض الأحيان، أي إنّ أمنيته متأتية من أمر الله سبحانه، لا أنها من هوى النفس ورغباتها كما يتوهم بعض الناس - ﴿أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ أي بعد أن يبدأ الرسول (سواء كان رسولاً أم نبياً أم محدثاً) بإظهار رجائه للناس الذين تابعوه في دعوته، يقوم الشيطان بإلقاء الباطل في صدور بعض هؤلاء الناس حول أمنيّة الرسول التي أظهرها لهم أو أظهر بعضها.

۱۴۹- الحج: ۵۲ - ۵۳.

۱۵۰- حج: ۵۲ و ۵۳.

۱۵۱- كما قرأها أهل البيت عليهم السلام ، عن الحكم بن عتيبة قال: (دخلت على علي بن الحسين عليهما السلام يوماً فقال: يا حكم هل تدري الآية التي كان علي بن أبي طالب (ع) يعرف قائله بها ويعرف بها الأمور العظام التي كان يحدث بها الناس؟ قال الحكم: فقلت في نفسي قد وقعت على علم من علم علي بن الحسين ، أعلم بذلك تلك الأمور العظام ، قال : فقلت : لا والله لا أعلم، قال: ثم قلت: الآية تخبرني بها يا ابن رسول الله؟ قال: هو والله قول الله عز ذكره: "وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي (ولا محدث)" وكان علي بن أبي طالب (ع) محدثاً. فقال له رجل يقال له عبد الله بن زيد كان أخا علي لامه: سبحان الله محدثاً؟! كأنه ينكر ذلك ، فأقبل علينا أبو جعفر (ع) فقال: أما والله إن ابن أمك بعد قد كان يعرف ذلك، قال: فلما قال ذلك سكت الرجل، فقال: هي التي هلك فيها أبو الخطاب فلم يدر ما تأويل المحدث والنبي) الكافي: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۲.

۱۵۲- انظر: الكافي: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۲، باب أن الأئمة عليهم السلام محدثون مفهمون.

پاسخ: هیچ فرستاده‌ای و یا هیچ پیامبری — و از اهل بیت (ع) روایت شده است «و لا محدث»^(۱۵۳) (و هیچ محدثی) در حالی که خودشان (ع) محدث بودند — و آرزو و تمنایی — یعنی امید برای حاصل شدن خیری از امور خیر که خداوند حاصلش می‌کند حتی اگر پاره‌ای اوقات به صورت اجمالی باشد؛ به عبارت دیگر آرزوی او محقق شدن امر خداوند سبحان می‌باشد نه آن‌گونه که برخی مردم پنداشته‌اند میل و هوا و هوس خودشان — نداشت مگر (شیطان در آرزویش چیزی القا نمود)؛ یعنی پس از آن که فرستاده (چه فرستاده باشد چه پیامبر و چه محدث) شروع کرد به آشکار نمودن میل و آرزویش برای پیروانش، شیطان اقدام به القای باطل در سینه‌ی برخی از این مردم درباره‌ی این آرزویی که برای آنان یا برای برخی از آن‌ها آشکار نموده است، می‌کند.

﴿فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ بإرسال ملائكة يلقون في صدور بعض هؤلاء الناس الحق الذي يبين باطل ما ألقى الشيطان في صدور بعضهم.
(خدا آن‌چه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد) : با فرستادن ملائکه‌ای در سینه‌ی برخی از این مؤمنان حق را القا می‌کردند؛ حقی که با القای شیطان در سینه‌های برخی، باطل پنداشته می‌شد.

﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ يحكم الله آياته بإلقاء الطمانينة والسكينة والوقار واليقين في قلوب الذين آمنوا، بعد أن ألقى في قلوبهم العلم منه سبحانه بأن الحق ليس ما ألقاه الشيطان في قلوب بعضهم، بل هو ما يدعو إليه الرسول. وإلقاء

^{۱۵۳} — همان‌طور که ائمه قرائت فرموده‌اند. از حکم بن عتیبه روایت شده است: روزی بر علی بن الحسین (علیهما السلام) وارد شدم. فرمود: «ای حکم! آیا تو آن آیه را می‌دانی که علی بن ابی طالب (ع) با آن قاتل خود را می‌شناخت و امور مهمی را می‌فهمید که به مردم بازمی‌گفت؟» حکم گوید: با خود گفتم، چه خوب که رشته‌ای از علم علی بن الحسین (ع) به دستم افتاد. من هم به وسیله‌ی آن این امور مهم را می‌توانم بفهمم. گفتم: نه، به خدا سوگند نمی‌دانم. سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا، از آن آیه به من خبر می‌دهید؟ فرمود: «به خدا آن آیه سخن خداوندی که ذکرش عزیز است می‌باشد» (و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ (و لا محدث)) (پیش از تو هیچ فرستاده و نه هیچ پیغمبری و نه محدثی نفرستادیم) و علی بن ابی طالب (ع) محدث بود (از غیب درک حدیث می‌کرد). گفته می‌شود مردی به نام عبد الله بن زید برادر مادری علی (ع) بود به او گفت: سبحان الله، علی محدث بود؟ گویا منکر این معنی بود. امام باقر (ع) رو به ما کرد و فرمود: «آری به خدا سوگند، پسر مادر تو این را می‌داند». گوید: با این سخن آن مرد خاموش شد و امام فرمود: «این همان چیزی است که ابوالخطاب درباره‌اش هلاک و گمراه شد و فرق میان نبی و محدث را نفهمید». کافی: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۲.

الشیطان یكون بالوسوسة فی القلب، أو بالإراءة الخبیثة فی الیقظة أو فی النوم، وهو یلقى لأولیائه الذین هیمنت علیهم أنفسهم وحب (الأنا) والظهور والقیادة والرئاسة الباطلة واتباع الهوی. ﴿هَلْ أَنْبَأُكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ﴾ تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَقَاكٍ أَثِيمٍ ﴿ یُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾ (۱۰۴).

(سپس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است) : خداوند آیاتش را با افکندن طمأنینه و آرامش و وقار و یقین در قلب‌های مؤمنین محکم می‌فرماید پس از این که در قلب‌هایشان از جانب خود سبجان و متعالش این علم را القا نمود که آن چه شیطان در سینه‌ی برخی القا کرده است، حق نمی‌باشد بلکه حق آن چیزی است که فرستاده به سویی فرامی‌خواند. القای شیطان با وسوسه در قلب یا با نشان دادن چیزی خبیث در بیداری یا خواب صورت می‌پذیرد. شیطان به دوستان خود که نفس‌هایشان و حُب منیت و اظهار کردن و سروری و ریاست باطل و پیروی از هوای نفس بر ایشان مسلط شده است، القا می‌کند. (آیا شما را آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ * بر هر بسیار دروغ‌گوی گنهکار نازل می‌شوند * القا می‌کنند در حالی که بیشترشان دروغ‌گویانند) (۱۰۵).

أما نسخ الله لما یلقى الشیطان فیكون بإرسال ملائكة یوحون لأولیاء الله الحق، ویکلمون المؤمنین فی قلوبهم، ویعرفونهم الحق، ویرونهم فی المنام والیقظة ما یعلمون به الصراط المستقیم، وإنّ اتباع الرسول هو الحق المبین من الله سبحانه وتعالی، وإنّ الذین اتبعوا إلقاء الشیطان وهو فتنة لهم لم یكونوا مؤمنین فی السابق، بل كانوا منافقین فی قلوبهم مرض وقلوبهم قاسية، وهم فی ربهم وشکهم یترددون.

نسخ کردن خداوند برای آن چه شیطان القا می‌نماید با ارسال ملائکه‌ای که حق را به اولیای الهی القا می‌کنند، و در قلب‌های مؤمنان سخن می‌گویند و حق را به آن‌ها می‌شناسانند و آن چه آن‌ها، به صراط مستقیم هدایت می‌کند را در خواب یا بیداری به آن‌ها نشان می‌دهند، صورت می‌پذیرد. پیروی از فرستاده همان حق آشکار از جانب خداوند سبجان و متعال می‌باشد و کسانی که از القائات شیطان پیروی می‌کنند — که آزمایشی برایشان می‌باشد — در گذشته هم

۱۰۴- الشعراء : ۲۲۱ - ۲۲۳.

۱۰۵- شعرا: ۲۲۱ تا ۲۲۳.

مؤمن نبوده‌اند بلکه منافقانی بوده‌اند که در قلب‌هایشان مرضی بوده و قلب‌هایشان سخت و تاریک بوده است و در شک و تردید گرفتار بوده‌اند.

﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ❖ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ❖ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ ❖ الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾^(١٥٦).

(و ستم‌کاران در اختلافی بزرگ گرفتارند * و تا آنان که به ایشان علمی داده شده است بدانند که قرآن حقی از جانب پروردگار تو می‌باشد و به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان با آن آرام گیرد و خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به راه راست هدایت می‌کند * همواره کافران در آن شک می‌کنند تا آن‌گاه که ناگهان آن ساعت فرا رسد یا به عذاب روز بد فرجام گرفتار آیند * فرمان‌روایی در آن روز از آن خداوند است. میانشان حکم می‌کند. پس کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در بهشت‌های پر نعمتند)^(١٥٧).

ويظل المنافقون والكافرون بالرسالة في شك إلى آخر لحظة ﴿حتى تأتيهم الساعة بغتة﴾: أي حتى قيام القائم (ع)، ﴿أو يأتيهم عذاب يوم عقيم﴾: أي لا مثيل له لم تلد مثله سنة من السنين السابقة وهو يوم قيام القائم (ع). وفي هذا اليوم الملك لله؛ لأن الملك الحاكم في هذا اليوم هو الإمام المهدي (ع).

منافقان و کفار تا آخرین لحظه در رسالت شک خواهند داشت (تا آن‌گاه که ناگهان آن ساعت فرا رسد) یعنی تا قیام قائم (ع) (یا به عذاب روز بد فرجام گرفتار آیند) یعنی نظیر و مانند ندارد و هیچ سالی از سال‌های پیشین چون آن، متولد نگشته است و آن، روز قیام قائم (ع) می‌باشد. در این روز سلطنت از آن خداوند است؛ چرا که زمامدار حاکم در این روز، امام مهدی (ع) می‌باشد.



١٥٦- الحج : ٥٣- ٥٦.

١٥٧- حج : ٥٣ تا ٥٦.

پرسش ۴۳: استعاذهی مریم (ع) در آیهی: ﴿از تو به خدای رحمان پناه می برم﴾

سؤال / ۴۳: ما معنى استعاذة مریم ﷺ حين قالت: ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا﴾ (۱۵۸)؟

معنای استعاذهی مریم(ع) هنگامی که گفت: (از تو به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگار نباشی) (۱۵۹) چیست؟

الجواب: أي إني عدت بالرحمن منك إن لم تكن أو ما كنت تقياً، و (إن) هنا نافية. فالاستعاذة بالله سبحانه إنما تكون بملائكته الذين يطردون الشياطين عن بني آدم، فلا معنى في هذا المقام من الاستعاذة بالله، أي بملائكة الله من ملائكة الله سبحانه وتعالى. إنما الاستعاذة بالله وملائكته من الشياطين (لعنهم الله)، ولا معنى للاستعاذة بالله من العبد المتقي الصالح؛ لأنه مأمون الشر بتقواه وخوفه من الله.

پاسخ: یعنی به خدا پناه می برم از تو اگر پرهیزگار نبوده و یا نباشی، و «ان» در این جا نافییه می باشد. استعاذه یا پناه بردن به خداوند سبحان، در واقع پناه بردن به فرشتگان الهی که شیاطین را از بنی آدم دور می سازند می باشد و در این جایگاه، استعاذه به خدا به معنی پناه بردن به فرشتگان خدا از فرشتگان خداوند سبحان و متعال معنایی ندارد. فقط استعاذه به خدا و فرشتگانش، از شیاطین لعنت الله معنا می دهد و استعاذه به خدا از بندهی متقی و صالح بی معنی است؛ چرا که او با تقوا و ترسش از خداوند، از شرّ، ایمن شده است.

وإنما كانت استعاذة مریم ﷺ بهذه الصيغة؛ لأنها كانت تظن أنّ من جاءها - وهي في حال العبادة - إنما هو عبد صالح، فكأنها كانت تستفهم عن هويته في نفس الوقت الذي تستعيز بالله منه لو لم يكن صالحاً فأجابها: ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾ (۱۶۰).

۱۵۸- مریم : ۱۸.

۱۵۹- مریم : ۱۸.

۱۶۰- مریم : ۱۹.

استعاده‌ی مریم (س) نیز بر همین منوال بود؛ زیرا وی گمان می‌کرد کسی که به سراغش آمده در حالی که او مشغول عبادت بود— بنده‌ای صالح است؛ و گویی مریم(س) در همان حال که از هویت او سوال می‌کند، از او به خدا پناه می‌برد اگر فرد صالحی نباشد و او نیز چنین جوابش را می‌دهد: (گفت: من فقط فرستاده‌ی پروردگار تو هستم تا تو را پسری پاکیزه ببخشم) (١٦١).



پرسش ٤٤: علت دفن کردن میت اگر نیمه‌ای از او یافت شود که سینه در آن باشد!

سؤال / ٤٤: روي عن الأئمة عليهم السلام أنه إذا وجد نصف الميت الذي فيه الصدر يصلی عليه، وإذا وجد الرأس فقط لا يصلی عليه. فما سبب ذلك؟
پرسش ٤٤: از ائمه (ع) روایت شده است که اگر آن نصف جسدی که سینه در آن است پیدا شود، بر آن نماز خوانده می‌شود و اگر فقط سر جسد یافت شود، بر آن نماز خوانده نمی‌شود. علت چیست؟

الجواب: إن موضع اتصال الروح بالجسم هو الصدر، فالصلاة عليه لا على الرأس. فإنما الصلاة على الميت لتسكن روحه، وتطمئن إذا كان من المؤمنين، قال تعالى في وصف حال الكافرين: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ (١٦٢).

پاسخ: محل اتصال روح به جسم، سینه است و نماز بر آن می‌باشد نه بر سر. نماز بر میت فقط برای آرامش روح او می‌باشد و او آرام و اطمینان می‌یابد اگر از مؤمنین باشد. خدای تعالی در توصیف حال کافران می‌فرماید: (خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است) (١٦٣).

١٦١- مریم: ١٩.

١٦٢- البقرة: ٧.

١٦٣- بقره: ٧.

وقال تعالى في وصف حال المنافقين: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (۱۶۴).
 وحق تعالی در وصف حال منافقین می‌فرماید: (در دل هاشان مرضی است و خدا نیز بر
 مرضشان بیفزوده است) (۱۶۵).

وقال تعالى مخاطباً رسوله الكريم محمد ﷺ: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (۱۶۶)،
 ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ (۱۶۷).

در حالی که خداوند خطاب به پیامبر اکرم حضرت محمد(ص) می‌فرماید: (آیا سینه‌ات را
 برای من گشودیم؟) (۱۶۸)، (گفت: ای پروردگار من! سینه‌ی مرا برایم گشاده گردان) (۱۶۹).

﴿رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۖ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ
 آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
 عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (۱۷۰).

(من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک
 کرده‌ام * من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و برای ما سزاوار نیست که
 هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی
 داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس اند) (۱۷۱).

(.الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ.... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) پرسش ۴۵: معنای آیات

۱۶۴- البقرة: ۱۰.

۱۶۵- بقره: ۱۰.

۱۶۶- الشرح: ۱.

۱۶۷- طه: ۲۵.

۱۶۸- شرح: ۱.

۱۶۹- طه: ۲۵.

۱۷۰- یوسف: ۳۷-۳۸.

۱۷۱- یوسف: ۳۷ و ۳۸.

سؤال / ٤٥: ما معنى قوله تعالى في أول سورة البقرة: ﴿ أَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَدَّبُرُونَهُمْ سُبُلًا مُمْتَنِينَ ﴾ ذاك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين ﴿ الذين يؤمنون بالغيب ﴾ ؟

پرسش ٤٥: معنای سخن خداوند متعال در ابتدای سوره‌ی بقره چیست: (الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند).

الجواب: ﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَدَّبُرُونَهُمْ سُبُلًا مُمْتَنِينَ ﴾ ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴾ ﴿ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴾ ﴿ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ (١٧٢).

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم. (الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو و به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند * ایشان از سوی پروردگارش بر هدایتی هستند، و آنها همان رستگارانند) (١٧٣).

اسم الله: هو مدينة الكمالات التي أشرقت وتجلت من حقيقته وهويته سبحانه التي لا يعلمها إلا هو سبحانه وتعالى. كما أن الرحمن الرحيم وهما متحدان في المعنى يمثلان باب هذه المدينة، وظل هذه المدينة في عالم الممكنات هو الذي أشرقت في ذاته وتجلت فيه وهو محمد ﷺ، قال تعالى: ﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾ (١٧٤)؛ لأنه تخلق بأخلاق الله، وإلا فلا يستحق خلق أن يوصف بأنه عظيم إلا إذا كان تجلياً وظهوراً لأخلاق الله سبحانه وتعالى، ومن هنا كان محمد ﷺ مدينة العلم.

١٧٢- البقرة: ١ - ٥.

١٧٣- بقره: ١ تا ٥.

١٧٤- القلم: ٤.

اسم الله: همان شهر کمالاتی است که از حقیقت و هویت خدای سبحان — که کسی جز او سبحان و متعال آن را نمی‌داند — اشراق و تجلی یافته است. الرحمن الرحیم که در معنا با یکدیگر اتحاد دارند، نماد باب این شهر هستند. سایه‌ی این شهر در عالم ممکنات همان کسی است که در ذات او اشراق و در آن تجلی یافته است و او حضرت محمد (ص) می‌باشد. خداوند می‌فرماید: (و تو بر خلقی عظیم هستی) ^(۱۷۵)؛ چرا که او به اخلاق خدا آراسته گردیده است و گرنه هیچ خلقی این شایستگی را ندارد که با صفت عظیم توصیف شود مگر اینکه تجلی و ظهوری از اخلاق خداوند تبارک و تعالی باشد، و این چنین است که حضرت محمد (ص) شهر علم می‌شود.

أما باب هذه المدينة فهو علي (ع) ومن اختلط لحمها بلحمه ودمها بدمه فاطمة عليها السلام، وبهذا فعلي (ع) تجلي للرحمن، وفاطمة عليها السلام تجلي للرحيم، وهما متحدان كاتحاد الرحمن الرحيم ومفترقان كافتراق الرحمن الرحيم.

دروازه‌ی این شهر علی (ع) است و هم‌چنین کسی که گوشتش با گوشت او و خورش با خون او آمیخته شده، یعنی فاطمه (س). به این ترتیب علی (ع) تجلی الرحمن است و فاطمه (س) تجلی الرحیم، و این دو با هم متحدند مانند اتحاد الرحمن الرحیم و از هم جدایند مانند جدایی الرحمن الرحیم.

﴿أ ل م﴾: قال أمير المؤمنين (ع): (أنا: ح الحواميم، أنا: قسم أ ل م ... أنا: ترجمة ص ... أنا: ن والقلم) ^(۱۷۶). وهذه الحروف هي أسماء أهل البيت عليهم السلام، وهنا (م) محمد، و (ل) علي، و (أ) فاطمة وإذا حسبت عدد هذه الحروف وجدتها أربعة عشر على عددهم عليهم السلام. وتكرر الميم (۱۷) مرة، واللام (۱۳) مرة، والألف (۱۳) مرة.

(ا ل م): امير المؤمنين (ع) می‌فرماید: (من، ح) (حم)ها هستم. من، قَسَم (ا ل م) هستم... من ترجمان (ص) هستم... من (ن و القلم) هستم. ^(۱۷۷) این حروف همان اسامی

^{۱۷۵} - قلم: ۴.

^{۱۷۶} - الشيعة والرجعة: ص ۱۵۰، خطبة البيان.

^{۱۷۷} - شيعة ورجعت: ص ۱۵۰، خطبة البيان.

اهل بيت (ع) هستند. در اینجا «م» محمد، (ل) علی و (الف) فاطمه است. اگر تعداد حروف مقطعه را محاسبه کنیم خواهیم دید چهارده تا می‌شوند، به تعداد اهل بیت (ع). (میم) ۱۷ بار، (لام) ۱۳ بار و (الف) نیز ۱۳ بار تکرار شده است.

ومن هذه الحروف تألف القرآن، وهم ﷺ القرآن^(۱۷۸). ومن هذه الحروف يؤلف الاسم الأعظم كما روي عنهم ﷺ^(۱۷۹)، وهم الاسم الأعظم كما روي عنهم ﷺ أيضاً^(۱۸۰)، أي تجلي الاسم الأعظم، وما يمكن أن يعرف من الاسم الأعظم، أو قل الاسم الأعظم في عالم الخلق (الممكنات).

قرآن از این حروف تألیف شده است و آن‌ها (ع) همان قرآن می‌باشند^(۱۸۱) و همان طور که از ایشان (ع) روایت شده، اسم اعظم از این حروف تشکیل شده است^(۱۸۲) و همان طور که از

۱۷۸- فقد احتوت صدورهم الطاهرة ﷺ كتاب الله وآياته، فصاروا خزان علمه في سمائه وأرضه، عن أبي عبد الله الصادق (ع): (إنَّ الله خلقنا فأحسن صورنا وجعلنا عينه في عبادته، ولسانه الناطق في خلقه، ويده المبسوطة على عبادته بالرفقة والرحمة، ووجهه الذي يؤتى منه، وبابه الذي يدل عليه، وخزانه في سمائه وأرضه، بنا أثمرت الأشجار وأنبعت الثمار، وجرت الأنهار وبنا ينزل غيث السماء وينبت عشب الأرض، وعبادتنا عبد الله، ولولا نحن ما عبد الله) الكافي: ج ۱ ص ۱۴۴ ح ۵.

۱۷۹- عن أبي عبد الله (ع)، قال: ("الم" هو حرف من حروف اسم الله الأعظم المقطع في القرآن الذي يؤلفه النبي ﷺ أو الإمام، فإذا دعا به أجيب) معاني الأخبار: ص ۲۳.

۱۸۰- فقد ورد عنهم ﷺ أنَّ لديهم من الاسم الأعظم كل ما أذن الله به أن يخرج لأحد من خلقه سوى ما اختص الله به نفسه عن أبي جعفر (ع) قال: (إن اسم الله الأعظم على ثلاثة وسبعين حرفاً وإنما كان عند أصف منها حرف واحد فتكلم به فحسف بالأرض ما بينه وبين سرير بلقيس حتى تناول السرير بيده ثم عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفة عين، ونحن عندنا من الاسم الأعظم اثنان وسبعون حرفاً، وحرف واحد عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب عنده، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم) الكافي: ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱.

۱۸۱- سینه‌های پاک این بزرگواران کتاب خدا و آیاتش را دربرگرفته‌اند تا آن‌جا که خزاین علم او در آسمان و زمینش شدند. از ابو عبد الله امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: (به راستی خدا ما را آفرید و ما را به نیکویی صورت‌گری کرد، و ما را در میان بندگان دیدگان خود ساخت و زبان گویای خویش در خلقش نمود، و دست مهرورزی و رحمت که بر سر بندگانش گشود، ما را وجه خود معرفی کرد که از سوی آن به وی گرایند، و باب خود ساخت که بر او رهنما باشد و گنجینه‌دار خود در آسمان و زمینش مقرر فرمود. به برکت وجود ما، درختان میوه دهند و میوه‌ها برسند و نهرها روان باشند. به برکت ما باران فرو بارد و گیاه زمین بروید و به وسیله‌ی پرستش ما خداوند پرستیده شد و اگر ما نبودیم خداوند پرستیده نمی‌شد). کافی: ج ۱ ص ۱۴۴ ح ۵.

۱۸۲- از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: (الم، حرفی از حروف اسم اعظم خداوند و در قرآن مقطعی می‌باشند و پیامبر (ص) یا امام آن را تألیف می‌کند و اگر با آن دعا شود، اجابت خواهد شد). معانی الاخبار: ص ۲۳.

آن‌ها (ع) روایت شده، آن‌ها اسم اعظم می‌باشند^(۱۸۳)، یعنی تجلی اسم اعظم و آنچه که ممکن است از اسم اعظم دانسته شود، یا می‌توان گفت اسم اعظم در عالم خلق (ممکنات).

و كما أنّ الكتابة تتألف من اختلاط هذه الحروف الأربعة عشر النورانية مع الأربعة عشر الأخرى الظلمانية، كذلك وجود المخلوق (الممكن) يتألف من اختلاط نورهم بالظلمات، أو قل: تجلي أنوارهم في الظلمات.

همانطور که کتابت (نوشتن) عبارت است از در هم آمیختن این چهارده حرف نورانی با چهارده حرف ظلمانی دیگر، وجود مخلوق (ممکن) نیز از طریق اختلاط نور آن‌ها با ظلمات یا می‌توان گفت: تجلی انوار آن‌ها در ظلمات، تألیف و تکوین می‌یابد.

كما أنهم ﷺ يمثلون تجلي نور الله سبحانه وتعالى في الظلمة، وأعني بالظلمة العدم القابل للوجود، قال تعالى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ ﷺ. فهم ﷺ مَثَلُ نُورِ اللَّهِ (۱۸۵).

۱۸۳- از ایشان روایت شده است که نزد آن‌ها از اسم اعظم وجود دارد که هر آن‌چه خداوند اجازه می‌دهد برای خلقی از خلقش خارج شود از طریق آن انجام می‌گردد. از ابا جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: (اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که آصف یک حرف آن را می‌دانست و آن را به زبان آورد؛ پس، هر آن‌چه میان آصف و تخت بلقیس بود در کام زمین فرو رفت و آصف دست دراز کرد و تخت را برداشت و سپس زمین به حال نخست برگشت و این همه در یک چشم بر هم زدن رخ داد. هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ما است و یک حرف نزد خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و آن را به علم غیب خود ویژه گردانیده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم (و هیچ قدرت و توانی جز از خدای بلند مرتبه بزرگ نیست)). کافی: ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱.

۱۸۴- النور : ۳۵.

۱۸۵- عن أبي خالد الكابلي قال : سألت أبا جعفر (ع) عن قول الله عز وجل: "فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا" فقال: (يا أبا خالد النور والله الأئمة من آل محمد ﷺ إلى يوم القيامة، وهم والله نور الله الذي أنزل، وهم والله نور الله في السماوات وفي الأرض، والله يا أبا خالد لنور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار، وهم والله ينورون قلوب المؤمنين، ويحجب الله عز وجل نورهم عن من يشاء فتضلهم قلوبهم، والله يا أبا خالد لا يحبنا عبد ويتولانا حتى يطهر الله قلبه، ولا يطهر الله قلب عبد حتى يسلم لنا ويكون سلماً لنا، فإذا كان سلماً لنا سلمه الله من شديد الحساب وأمنه من فزع يوم القيامة الأكبر) الكافي: ج ۱ ص ۱۹۴ ح ۱. وحيث إن نوره سبحانه يضيء بذاته كانوا هم ﷺ مَثَلُ نُورِهِ؛ لأنه يضيء بالله لا بذاته (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ).

همانطور که آن‌ها (ع) به مثابه تجلی نور خداوند سبحان و متعال در ظلمت می‌باشند؛ منظوم ظلمت با قابلیت وجود می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده از روغن درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است)^(۱۸۶). آن‌ها (ع) مثل نور خداوند هستند.^(۱۸۷)

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾: ذلك: اسم إشارة للبعيد، وهو هنا إشارة إلى الحروف: (ال م) القريبة، فالبعد المراد هنا ليس مكاني بل شأني، فهذه الأسماء المباركة والتي هي كتاب الله أيضاً عالية الشأن رفيعة الدرجة والمقام لا تنال، قال ﷺ ما معناه: (يا علي، ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا)^(۱۸۸).

(ذَلِكَ الْكِتَابُ): (ذلك) اسم اشاره به دور است و در اینجا اشاره‌ای به حروف نزدیک «ال م» می‌باشد. دوری در اینجا دوری مکانی نیست بلکه دوری از نظر شأن و مقام می‌باشد. این نام‌های مبارک که خود کتاب خدا نیز می‌باشند، آن قدر رفیع الشأن و بلند مرتبه و والا مقام هستند که دست یافتنی نمی‌باشند. پیامبر (ص) به این مضمون فرموده است: (ای علی! کسی خدا را نشناخت جز من و تو، و مرا کسی نشناخت جز خدا و تو، و تو را کسی نشناخت جز خدا و من).^(۱۸۹)

^{۱۸۶} - نور: ۳۵.

^{۱۸۷} - از ابا خالد کابلی نقل شده است: از ابا جعفر (ع) درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل (پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید) پرسیدم. فرمود: (ای ابو خالد! به خدا سوگند مقصود از نور ائمه از خاندان محمد است تا روز قیامت. به خدا سوگند آن‌ها نور خدا هستند که فرو فرستاده است و به خدا سوگند آنان نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستند. به خدا ای ابا خالد! نور امام در دل مؤمنان از پرتو خورشید تابان در روز روشن تر است. به خدا آن‌ها دل مؤمنان را نورانی می‌کنند و خدای عزوجل نورشان را از هر که خواهد محبوب دارد تا دلشان تاریک گردد. به خدا ای ابا خالد! بنده‌ای ما را دوست ندارد و پیروی نکند تا این که خداوند دلش را پاک کند و خدا دل بنده‌ای را پاک نکند تا تسلیم ما شود و با ما در سازش و صفا باشد و چون با ما در صلح و صفا باشد، خدا او را در سختی حساب سالم دارد و از فرع بزرگ روز قیامت آسوده‌اش گرداند). کافی: ج ۱ ص ۱۹۴ ح ۱ و آن‌گونه که نور خداوند به خودی خود نورانی می‌کند، آن‌ها مثل نور او می‌باشند؛ چرا که با خداوند نور می‌دهد و نه به خودی خود (بسیار نزدیک است روغنش روشنی بخشد).

^{۱۸۸} - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵.

^{۱۸۹} - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵.

والكتاب: أي كتاب الله الحاوي للعلم وهو محمد ﷺ أو الميم، وهو علي أو اللام، وهو فاطمة أو الألف.

(الكتاب): یعنی کتاب خدا که حاوی علم است؛ او حضرت محمد (ص) یا همان (میم) می‌باشد و او علی یا (لام) است و او فاطمه یا (الف) است.

ومحمد ﷺ هو الكتاب الأتم والكلمة التامة، والأولى بأن يطلق كتاب الله عليه، فالموجودات جميعها منطوية في صفحة وجوده المباركة ومكتوبة فيه، كالكلمات المكتوبة في السجل.

محمد (ص): کامل‌ترین کتاب و کتاب تامه است و شایسته است که کتاب خدا بر او اطلاق گردد. موجودات جمله‌ی در صفحه‌ی وجود مبارکش مندرج و نگاشته شده است؛ همانند کلمات نگاشته شده در طومار.

وهو صلوات الله عليه في عالم الخلق الألف والياء، والبداية والنهاية، والظاهر والباطن. وكذلك علي وفاطمة، ولكنه صلوات الله عليه كتاب بلا حجاب، وهما صلوات الله عليهما محجوبان به ﷺ عن الذات. فهو المدينة وهما الباب المواجه للخلق، ومنهما يؤخذ، ومنهما يفاض على الخلق.

او (ص) در عالم خلق الف و یاء است، آغاز و سرانجام است و ظاهر و باطن. علی و فاطمه نیز اینچنین هستند؛ ولی آن حضرت (ص) کتابی است بدون حجاب در حالی که این دو ﷺ به وسیله‌ی آن حضرت (ص) از ذات محجوب می‌باشند. پس او همان شهر است و این دو، دروازه‌ی پیش روی خلق هستند؛ از این دو گرفته می‌شود و از این دو بر خلق افاضه می‌گردد.

أما الباب الآخر للمدينة والكتاب المواجه للذات الإلهية فهو الرحمن، وبهذا الباب العظيم الرحمة افتتح عالم الخلق أو كما يسميه بعضهم عالم الإمكان، وببركته خلق الإنس والملائكة والجان، وبه يعلمون وبه يرزقون وبه يدبر الأمر، ولو دبر غيره لاشتدت

العقوبات والمثالات ، ولما بقي على ظهر الأرض أحد من هذا الخلق الذاکر لنفسه أشد الذکر الغافل عن ربه، قال تعالى: ﴿الرَّحْمَنُ﴾

عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿ (١٩٠).

الرحمن، دروازه‌ی دیگر شهر و کتاب است که رو به روی ذات الهی می‌باشد. با این درب عظیم رحمت، عالم خلق یا طبق آن گونه که برخی نامیده‌اند، عالم امکان افتتاح شد و به برکت آن انسان و فرشتگان و جنیان خلق شدند و با آن علم می‌آموزند و با آن روزی داده می‌شوند و با آن امور تدبیر می‌شود که اگر به غیر او تدبیر شود عقوبت‌ها و مصیبت‌ها شدت می‌گیرد و کسی از این خلق خودخواه که از یاد پروردگارش غافل است بر این زمین باقی نمی‌ماند. حق تعالی می‌فرماید: (خدای رحمان * قرآن را تعلیم داد * انسان را بیافرید * به او گفتن آموخت) (١٩١).

وقال تعالى: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾ (١٩٢)، فربّ محمد ﷺ وواهبه الكمال هو الرحمن، أي إنّ الرحمن هو باب الذات الذي يفاض منه الكمال على محمد ﷺ .

خداوند متعال می‌فرماید: (در حالی که آن‌ها به رحمان کافر می‌شوند. بگو: او پروردگار من است خدایی جز او نیست بر او توکل کرده‌ام و توبه‌ی من به درگاه او است) (١٩٣). بنابراین پروردگار محمد (ص) و بخشاینده‌ی کمال به او، الرحمن است؛ به عبارت دیگر رحمن همان دروازه‌ی ذات است که از آن کمال بر محمد (ص) افاضه می‌شود.

وقال تعالى: ﴿ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ (١٩٤)، فخص هذين الاسمين بالذكر؛ لأن الفيض منهما، فالأول - أي الله - جامع لكلمات الذات، والثاني باب الذات.

١٩٠- الرحمن : ١ - ٤.

١٩١- الرحمن : ١ تا ٤.

١٩٢- الرعد : ٣٠.

١٩٣- رعد : ٣٠.

١٩٤- الإسراء : ١١٠.

و خداوند متعال می‌فرماید: (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است)^(۱۹۵). اینکه این دو اسم را به به طور خاص نام برده، از آن رو است که فیض از این دو می‌باشد. اولی یعنی الله، جامع کمالات ذات و دومی باب و دروازه‌ی ذات می‌باشد.

ولما كان ظهور الذات في عالم الخلق هو علي (ع) فلا تعجب من قوله (ع) : (أنا مقدر الأفلاك ، ومكوكب النجوم في السماوات، ومن بينهما بإذن الله تعالى وعليتها بقدرته وسميتها الراقصات ولقبتها الساعات، وكورت الشمس وأطلقتها ونورتها، وجعلت البحار تجري بقدره الله وأنا لها أهل. فقال ابن قدامة: يا أمير المؤمنين لولا أنك أتممت الكلام لقلنا لا اله إلا أنت، فقال أمير المؤمنين (ع): يا بن قدامة لا تتعجب تهلك بما تسمع، نحن مربوبون لا أرباب نكحنا النساء وحملتنا الأرحام وحملتنا الأصلاب، وعلمنا ما كان وما يكون وما في السماوات والأرضين بعلم ربنا، نحن المدبرون فنحن بذلك مخصوصون، ونحن عالمون)^(۱۹۶).

از آنجا که ظهور ذات در عالم خلق، علی (ع) است، از گفتار آن حضرت (ع) در شگفتی مباش که فرمود: (منم تقدیر کننده‌ی آسمان‌ها و روشنایی‌بخش ستارگان در آسمان‌ها، و هر آنچه بین آن‌ها است به اذن خداوند متعال و علت‌شان به قدرت او، و آن‌ها را رقصنده‌ها نامیدم و ساعت‌ها ملقب گردانیدم، و خورشید را خاموش کردم و آزاد و نورانی‌اش نمودم و دریاها را به قدرت خداوند به جریان افکندم و من، شایستگی همه‌ی این‌ها را دارم). ابن قدامة عرض کرد: ای امیر المؤمنین، اگر کلام را بر ما تمام نکنی خواهیم گفت خدایی نیست جز تو. امیر المؤمنین (ع) فرمود: (ای ابن قدامة! از اینکه از آنچه شنیدی هلاک گردی در شگفتی نشو، ما خود پرورش یافته هستیم نه پروراننده، ما با زنان ازدواج می‌کنیم، رحم‌ها ما را حمل می‌کند و پشت مردان ما را حمل کرده است. از علم پروردگارمان، به ما علم آنچه بوده و آنچه هست و آنچه در آسمان‌ها و زمین‌ها هست داده شده است. ما تدبیر شده‌ایم و در این مورد، مخصوص می‌باشیم. ما همان عالمینیم).^(۱۹۷)

^{۱۹۵} - إسرائ: ۱۱۰.

^{۱۹۶} - الخطبة التطنجية ، إلزام الناصب : ص ۲۱۴.

^{۱۹۷} - خطبه تطنجیه: إلزام الناصب: ص ۲۱۴.

فبعلي يدبر عالم الخلق (عالم الإمكان)، فهو تجلي اسم الرحمن، وهو الباب الذي يخرج منه ما في المدينة - محمد ﷺ - إلى سوها.

پس با علی (ع) عالم خلق (عالم امکان) تدبیر و اداره می شود. او تجلی اسم الرحمن است و او دروازه‌ای است که آنچه در شهر - حضرت محمد (ص) - است از آن به سوی دیگران خارج می‌گردد.

وبقي أنّ الكتاب يمكن أن يطلق على القرآن الكريم، فمحمد ﷺ وعلي (ع) هما القرآن الناطق^(١٩٨)، والقرآن الكريم ليس سوى صورة أخرى لمحمد ﷺ.

آنچه باقی مانده این است که به قرآن کریم می‌توان لفظ کتاب را اطلاق نمود. محمد و علی، هر دو قرآن ناطق اند^(١٩٩) و قرآن کریم چیزی نیست جز تصویر دیگری از محمد (ص).

﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾: الريب: يعني قلق النفس وخوفها وعدم اطمئنانها، وهو من لوازم الشك ولذلك يستعار للشك أحياناً وخصوصاً الشك العقائدي، فهو مما يستلزم قلق النفس وعدم اطمئنانها وخوفها من العاقبة.

(شکی در آن نیست): (رَيب) یعنی نگرانی و ترس نفس و ناآرام بودن آن، که از ملزومات شک می‌باشد و به همین دلیل بعضاً از شک به صورت استعاره مخصوصاً برای اشاره به شک عقایدی استفاده می‌شود؛ چرا که از ملزومات ناآرامی نفس و عدم اطمینان آن و ترسش از فرجام کار است.

١٩٨- قال أمير المؤمنين (ع) قيل قضية التحكيم يوم صفين: (أنا القرآن الناطق) ينابيع المودة ١: ٢١٤ ح ٢٠. وقال (ع) أيضاً: (ذاك القرآن الصامت، وأنا القرآن الناطق) الكاشف: ج ١ ص ٩ - ١٠.

١٩٩- أمير المؤمنين (ع) پیش از حکمیت در روز صفین می‌فرماید: (من قرآن ناطق هستم). ينابيع المودة: ج ١ ص ٢١٤ ح ٢٠. هم‌چنین می‌فرماید: (این قرآن، صامت است و من قرآن ناطق هستم). کاشف: ج ١ ص ٩ و ١٠.

والمعنى: إما أنه من يطلب الحق لا يشك في الكتاب، أي في محمد وعلي وفاطمة والأئمة والقرآن. وإما أنه نفس الكتاب لا شك فيه، أي نفس محمد ﷺ هي نفس مطمئنة مستيقنة، وكذلك علي وفاطمة والأئمة عليهم السلام.

اما معنایش: کسی که در پی حق است، در کتاب هیچ شک و تردیدی ندارد؛ یعنی در محمد، علی، فاطمه و ائمه (ع) و قرآن. و اینکه در نفس کتاب هیچ تردیدی وجود ندارد؛ یعنی در نفس محمد (ص) که نفس مطمئنه‌ی به یقین رسیده است و علی و فاطمه و ائمه (ع) نیز چنین هستند.

وكلا المعنيين صحيحين، وهذا المعنى الأخير يتضمن المعنى الأول. أما بيان هذه الصفة (٢٠٠) المهمة للكتاب فهو ضروري؛ ليوصف أنه هدى لغيره.

هر دو معنا صحیح است و معنای دوم، معنای اول را نیز دربرمی‌گیرد؛ اما بیان این صفت و خصوصیت برای کتاب ضروری است؛^(٢٠١) چرا که بیان می‌کند که هدایتی برای دیگران می‌باشد.

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾: لما كان الكتاب وهو (محمد ﷺ والأئمة) مطمئن ومستيقن بالله وبالرسالة المكلف بأدائها، ولما كان مهدي إلى الحق، كان بالنسبة لغيره هادياً وهدى وعَلَمًا يُستدل به على الطريق، ولكن مَنْ هذا الغير؟

(هدایتی برای پرهیزگاران): از آنجا که کتاب که همان محمد (ص) و ائمه (ع) هستند به خدا و به رسالتی که مکلف به ادای آن هستند اطمینان دارند و به یقین رسیده‌اند، و از آنجا که هدایت‌کننده‌ای به سوی حق می‌باشند، پس برای دیگران هادی و هدایت و پرچمی هستند که با آن می‌توان راه را یافت. اما این دیگران چه کسانی هستند؟

٢٠٠- أي: كون الكتاب لا ريب فيه.

٢٠١- این که «کتابی است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست».

فهل لأنه ﷺ نور وحق ويقين وتقوى يكون هادياً للجميع؟ وهل لأنه عَلَّمَ مَنْصُوباً للجميع يكون هادياً للجميع المؤمن والفاسق والمنافق...؟ طبعاً لا؛ لأن ما يلزم الهداية إلى الحق أمران:

أياً چون آن حضرت (ص) نور وحق و يقين و تقوا است، برای همگان مایه‌ی هدایت می‌باشد؛ و آیا چون او پرچم برافراشته برای همگان است، همه را از مؤمن و فاسق و منافق... هدایت می‌کند؛ طبیعتاً خیر؛ چرا که لازمه‌ی هدایت به سوی حق، دو مورد است:

الأول: هو نَصَبُ عَلْمٍ هَادٍ ونور يستضاء به، وهذا هو المهدي الهادي النبي أو الإمام.

اول: برافراشتن پرچم هدایت و نور است که از آن درخواست روشنایی می‌شود و این هدایتگر هادی، پیامبر یا امام می‌باشد.

والثاني: كون فطرة الإنسان سليمة ليتهدي إلى هذا النور ويستضيء به، فالذين لوثوا الفطرة التي فطرهم الله عليها كيف يهدون؟ ولو التحقوا بهذا النور واقتربوا منه لم ينفعهم هذا الاقتراب لأنهم لا يبصرون، فستكون عاقبتهم الابتعاد. وبهذا فالكتاب أو الرسول أو الإمام هدى لأصحاب اليقين، لأن التقوى من لوازم اليقين.

دوم: اینکه فطرت انسان پاک باشد تا با این نور هدایت شود و از آن روشنایی برگیرد. کسانی که فطرت خود را — که خداوند آن‌ها را بر این فطرت آفریده است — آلوده کرده‌اند چطور هدایت شوند؟! این عده حتی اگر به این نور ملحق شوند و به آن نزدیک گردند، این نزدیکی سودی به حالشان ندارد، چرا که بصیرتی ندارند و فرجام‌شان دوری است. پس بر این اساس، کتاب یا رسول یا امام، هدایتگری برای صاحبان یقین می‌باشد؛ چرا که تقوا از ملزومات یقین است.

والسؤال هنا: مَنْ هُوَ المتقون في زمن رسول الله أي عند بعثته؟ مع أنّ التقوى لا تأتي إلا بعد الإيمان، بل ودرجة عالية منه هي اليقين. ولماذا لم يقل: هدى للمؤمنين، أو للموقنين؟ ثم إنّ محمداً ﷺ والقرآن هدى لجميع الناس، والدعوة للإسلام عامة، فما معنى التخصيص؟ ثم هل يمكن أن تكون التقوى لباس الحنفي، أو اليهودي أو المسيحي قبل أن يسلم ليوصف بها؟

سوالی در اینجا مطرح می‌شود؛ اینکه در زمان پیامبر خدا یعنی به هنگام بعثت آن حضرت، این متقین چه کسانی بودند؟ حال آنکه تقوا فقط پس از ایمان آوردن و حتی پس از درجه‌ی برتر آن یعنی حاصل شدن یقین، می‌آید. و چرا نگفته: هدایتی است برای اهل ایمان یا اهل یقین؟ علاوه بر این، محمد (ص) و قرآن هدایتی برای همه‌ی مردم‌اند و دعوت اسلام، عام می‌باشد؛ پس معنای این تخصیص داشتن چیست؟ در ضمن آیا امکان دارد تقوا جامه‌ای حنفی، یهودی یا مسیحی به خود داشته باشد پیش از اینکه به صفت تسلیم شدن و مسلمان بودن توصیف شود؟

والجواب هنا: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْمُتَّقِينَ هُم بَعْضُ الْأَحْنَفِ وَالْيَهُودِ وَالْمَسِيحِ فِي زَمَنِ الرَّسُولِ ﷺ، فهذه الديانات الثلاث هي التي كان بعض أفرادها يتصفون بأنهم يقيمون الصلاة ويدفعون الزكاة للفقراء، قال تعالى: ﴿فَأَنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾ (٢٠٢).

پاسخ اینجا است: این متقین برخی از احناف، یهودیان و مسیحیان زمان پیامبر (ص) می‌باشند و برخی از معتقدان به این ادیان سه گانه به این ویژگی که نماز به پا می‌داشتند و به فقرا زکات می‌دادند توصیف شده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: (این قرآن را فقط به این منظور بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزگاران را مژده دهی و ستیزه‌گران را بترسانی) (٢٠٣).

ثم إِنَّ الْآيَاتِ بَيَّنَّتْ حَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِ الرَّسُولِ، أَيِ إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الدِّيَانَاتِ السَّمَاوِيَّةِ. ثم إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي زَمَنِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) هُم بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ، وَهَكَذَا الْأُمَّةُ ﷺ إِلَى الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع). وَمِنْ هُنَا فِي زَمَانِنَا مَثَلًا الْإِيمَانَ بِلِ الْيَقِينَ بِأَهْلِ بَيْتِ النَّبِوةِ لَا يَكْفِي لِتُؤْفِقَ الْإِنْسَانَ لِاتِّبَاعِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) وَيَكُونُ مَعَهُ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ أَوْ الثَّانِي، أَعْنِي الثَّلَاثَ مَائَةَ وَالثَّلَاثَ عَشَرَ أَوْ الْعَشْرَةَ آلَافَ، بَلْ لَا بَدَّ مِنَ الْعَمَلِ بِالشَّرِيعَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ، بَلْ وَالْإِخْلَاصَ بِالْعَمَلِ لَوْجِهَ اللَّهِ لِيَكُونَ الْفَرْدُ الْمُسْلِمُ الْمُؤْمِنُ مُتَّقِيًا، وَيَكُونُ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ هَدَى لَهُ وَإِخْوَانَهُ، فَالْآيَاتُ تُبَيِّنُ حَالَ النُّخْبَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِعِلْمِ الْهَدَى وَالْكِتَابِ فِي زَمَانِهِمْ، وَلَيْسَ جَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ بِالرَّسُولِ.

٢٠٢- مریم: ٩٧.

٢٠٣- مریم: ٩٧.

این آیات در بیان حال آن‌ها می‌فرماید که ایشان به آنچه پیش از پیامبر نازل شده است ایمان آورده بودند؛ یعنی آن‌ها پیروان ادیان آسمانی می‌باشند. بنابراین متقین در زمان امام مهدی (ع) برخی از مسلمین‌اند، و برای زمان ائمه (ع) تا امام مهدی (ع) نیز به همین صورت می‌باشد. از اینجا مشخص می‌شود که در زمان ما، به عنوان مثال ایمان داشتن و حتی اهل یقین بودن به اهل بیت نبوت برای تضمین توفیق داشتن انسان در پیروی از امام مهدی (ع) و همراهی با او در صف اول یا دوم کفایت نمی‌کند — منظور من حضور در جمع سیصد و سیزده نفر یا ده‌ها هزار نفر است — بلکه باید به شریعت اسلامی عمل کند، و حتی اخلاص داشتن در عمل برای وجه خدا تا انسانی مسلمان، مؤمن و متقی باشد و امام مهدی (ع) هدایتی برای او و برادرانش بشود. پس این آیات وضعیت برگزیدگان و خاصان مؤمنین پس از آمدن هدایت و کتاب در زمانشان می‌باشند و تمامی مؤمنان به فرستاده را در بر نمی‌گیرند.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا
 أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٢٠٤﴾. الإيمان هو التصديق، ولكن
 ما المراد بـ (الغيب) هنا؟

ربما للإجابة سنسطر قائمة طويلة، ولن نحصي الغيب قطعاً، وباختصار أقول: إنّ عالمي
 الملكوت والعقل هما الغيب الأصغر، وعالمي اللاهوت - أو الذات والحقيقة أو الكنه - هما
 الغيب الأكبر.

(آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق
 می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به
 آخرت یقین دارند) (٢٠٥). ایمان، همان تصدیق است؛ اما منظور از (غیب) در اینجا چیست؟

چه بسا در مقام پاسخ، بسیار قلم‌فرسایی کنیم و باز هم غیب را به طور کامل موشکافی
 نکرده باشیم؛ اما به اختصار می‌گوییم: دو عالم ملکوت و عقل، غیب کوچک‌تر (اصغر)
 می‌باشند و دو عالم لاهوت یا ذات و حقیقت - و کُنه، غیب بزرگ‌تر (اکبر).

٢٠٤- البقرة: ٣-٤.

٢٠٥- بقره: ٣ و ٤.

والغيب الأصغر يمكن أن يكشف بعضه لخاصة من أولياء الله سبحانه وتعالى، كما كشف لإبراهيم (ع)، (لنريه ملكوت السماوات والأرض)، بل ويكشف لمن سلك طريق الله سبحانه وتعالى وإن كانت عاقبته الانحراف كالسامري: ﴿بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ﴾^(۲۰۶)، وبلعم بن باعوراء: ﴿آيَاتِنَا آيَاتِنَا فَانْسَلَخْ مِنْهَا﴾^(۲۰۷)، وروي أنه كان يرى ما تحت العرش^(۲۰۸).

ممکن است قسمتی از غیب اصغر برای برخی از طرف خداوند سبحان و متعال الهی کشف شود، همانطور که برای ابراهیم (ع) کشف شد (تا ملکوت آسمانها و زمین را به او بنمایانیم)، و حتی برای کسی که سیر کننده‌ی راه الهی است حتی اگر فرجام او انحراف باشد، مانند سامری: (من چیزی دیدم که آن‌ها نمی‌دیدند)^(۲۰۹) و مانند بلعم بن باعورا (آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت)^(۲۱۰) و روایت شده است که او زیر عرش را می‌دید.^(۲۱۱)

۲۰۶- طه: ۹۶.

۲۰۷- الأعراف: ۱۷۵.

۲۰۸- عن أبي الحسن الرضا (ع): (أنه أعطي بلعم بن باعوراء الاسم الأعظم وكان يدعو به فيستجاب له، فمال إلى فرعون، فلما مر فرعون في طلب موسى (ع) وأصحابه، قال فرعون لبلعم: ادع الله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر في طلب موسى وأصحابه، فامتنتع عليه حمارته، فأقبل يضربها، فأنطقها الله عز وجل، فقالت: ويلك، على ماذا تضربني، أتريد أن أجيء معك لتدعو على موسى نبي الله وقوم مؤمنين؟! ولم يزل يضربها حتى قتلها، فانسَلَخَ الاسم من لسانه، وهو قوله: فَانْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ وَهُوَ مِثْلُ ضَرْبِهِ اللَّهُ ...) تفسير القمي: ج ۱ ص ۲۴۸.

۲۰۹- طه: ۹۶.

۲۱۰- اعراف: ۱۷۵.

۲۱۱- از ابو الحسن امام رضا (ع) روایت شده است که فرمود: «به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آن‌ها برسیم. بلعم بن باعورا خرش را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرش از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان خرد را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد. این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: (و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مَثَلُ او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد) (و او مصداق همین مثل است). تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۴۸.

أما الغيب الأكبر، فينقسم إلى: الغيب العظيم أو العلي، والغيب الأعظم أو الأعلى، وهما اللذان في تسييح الصلاة في الركوع والسجود.
 أما غيب أكبر (بزرگتر) به (غيب عظيم يا علي) و (غيب اعظم يا اعلى) تقسيم می شود و اینها همان چیزهایی هستند که در ذکر تسييح نماز در رکوع و سجود گفته می شود.

والغيب العظيم لم يكشف منه شيء إلا للنبي الكريم، ولهذا خوطب بأنه على خلق عظيم^(٢١٢)، وأنه رأى من آيات ربه الكبرى^(٢١٣). ومَرَّ^(٢١٤) الحديث عن الإمام الصادق (ع) في كشف الحجاب للرسول الأعظم خاصة، وهو الحجاب الذي لم يكشف لأمير المؤمنين (ع)، فقال ما معناه: (لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقيناً)^(٢١٥).

چیزی از غيب عظيم كشف نگردیده است مگر برای نبی اکرم و از همین رو مورد خطاب قرار گرفته که او بر خُلقی عظيم است^(٢١٦) و از آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده نموده است.^(٢١٧) پیش تر حدیثی از امام صادق (ع) در خصوص كشف شدن حجاب به طور خاص برای رسول اعظم (ص) بیان شد^(٢١٨) و این همان حجابی است که برای امیرالمؤمنین (ع) برداشته نشد. آن حضرت مطلبی به این مضمون فرموده است: (اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد).^(٢١٩)

أما الغيب الأعلى أو الأعظم فهو المحجوب عن الكل، وحجابه الذات أو الأسماء الحسنى. و اما غيب اعلى یا اعظم، از همگان محجوب است و حجاب آن ذات یا اسماء الحسنی (نامهای نیکوتر) می باشد.

٢١٢- إشارة إلى قوله تعالى : (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) القلم : ٤.

٢١٣- إشارة إلى قوله تعالى : (لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) النجم : ١٨.

٢١٤- تحت سؤال رقم (٢٨) من هذا الجزء.

٢١٥- المناقب لابن شهر آشوب : ج ١ ص ٣١٧.

٢١٦- اشاره به این سخن خداوند متعال (و تو بر خُلقی عظيم هستی) (قلم: ٤).

٢١٧- اشاره به این سخن خداوند متعال: (هر آینه پاره‌ای از آیات بزرگ پروردگارش را بدید) (نجم: ١٨).

٢١٨- در پاسخ پرسش ٢٨ از همین کتاب.

٢١٩- مناقب ابن شهر آشوب: ج ١ ص ٣١٧.

ومن هنا فالإيمان بهذه العوالم أي: الملكوت والعقل والذات والحقيقة، هو الإيمان بالغيب، وهذا الإيمان على درجات أوضحها باختصار بهذا المثال: افرض أن حريقاً شب على بعد خمسة كيلو مترات عن مكان تواجدك فأنت تُحاط به علماً بإحدى الطرق التالية:

از اینجا آشکار می‌گردد که ایمان به این عوالم یعنی ملکوت، عقل، ذات و حقیقت، همان ایمان به غیب است و این ایمان دارای درجاتی است که با این مثال آن را مختصراً شرح می‌دهم: فرض کنید یک آتش‌سوزی در پنج کیلومتری جایی که شما قرار دارید اتفاق افتاده است و شما به وسیله‌ی یکی از راه‌های زیر از آن مطلع شده‌ای:

۱- ينقل لك ثقة صادقون خبر الحريق.

۲- تذهب وترى الحريق بعينك.

۳- تذهب وترى وتضع يدك في النار وتحترق يدك.

۴- تقع في النار وتحترق حتى تصبح ناراً فتكون أنت من النار.

۱- افراد مورد اعتماد و راست‌گو خبر آتش‌سوزی را برای شما آورده‌اند.

۲- شما خود به آنجا رفته و آتش‌سوزی را به چشم دیده‌ای.

۳- به آنجا رفته و آتش‌سوزی را دیده‌ای و دست خود را در آتش گذاشته‌ای و دستت سوخته است.

۴- در آتش بیفتی و بسوزی به طوری که خود، آتش شده، به جزئی از آن تبدیل شوی.

وربما يتسرع إنسان ويقول: إنَّ العلم الحاصل من شهادة خمسين شخصاً ثقة لا يكذبون هو نفسه العلم الحاصل من رؤية النار بالعين، وهو نفسه العلم الحاصل من رؤية النار واحتراق اليد.

شاید انسان عجله کند و بگوید: علم حاصل از گواهی دادن پنجاه نفر انسان راست‌گویی که دروغ نمی‌گویند، همان علم حاصل از دیدن آتش با چشم است و این همان علم حاصل از دیدن آتش و سوختن دست می‌باشد.

وهذا اشتباه؛ لأن العلم الأول يمكن أن ينقض إذا شهد لك خمسون من الثقة بأنه لا يوجد حريق، والثاني يمكن أن ينقض إذا شككت أن هذا الحريق هو سحر عظيم كسحر سحرة فرعون، الذين استرهبوا الناس وسحروا أعينهم. أما الثالث فهو ثابت لا ينقض لوجود أثر النار في يدك، والقلب يكون مطمئناً.

این اشتباه است؛ چرا که علم نخست ممکن است نقض شود؛ مثلاً اگر پنجاه نفر راست‌گویی دیگر که دروغ‌گو نیستند به شما بگویند آتش سوزی رخ نداده است. علم دوم هم قابل نقض شدن است؛ مثلاً اگر شک کنی که این آتش سوزی، سحری است بزرگ مانند سحر جادوگران فرعون که دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را ترسانیدند. سومی به دلیل وجود اثر آتش در دست، ثابت شده و غیرقابل نقض شدن است و در این حالت قلب آرام و مطمئن خواهد بود.

قال تعالى: ﴿أُولَئِكَ تُوْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾^(٢٢٠)، فإبراهيم (ع) طلب هذه الدرجة من الإيمان، ولذلك قال تعالى بعدها: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^(٢٢١).

خداوند متعال می‌فرماید: (ایا ایمان نداری؟ گفت: بلی، ولی می‌خواهم دلم آرام گیرد)^(٢٢٢) . ابراهیم (ع) این درجه از ایمان را خواستار شده بود. بنابراین خداوند پس از آن فرمود: (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد)^(٢٢٣) .

٢٢٠- البقرة: ٢٦٠.

٢٢١- الأنعام: ٧٥.

٢٢٢- بقره: ٢٦٠.

٢٢٣- أنعام: ٧٥.

أما الرابع الذي عبرت عنه بأنه يحترق في النار حتى يصبح هو ناراً، فهذا لم يتحقق إلا لمحمد ﷺ الإنسان. وهو فقط من كشف له الحجاب فكان قاب قوسين أو أدنى، وأصبح هو صلوات الله عليه وعلى آله حجاب الذات، ومن كشف له الغيب العظيم، أو بعبارة أخرى الذات أو قل: الكمالات الإلهية المشار إليها بكلمة الله.

اما مورد چهارم که از آن چنین تعبیر کردم که فرد در آتش می سوزد تا آنجا که به بخشی از آتش تبدیل می شود، این حادثه برای کسی محقق نشده است مگر برای محمد (ص)؛ همان انسان. او تنها کسی است که حجاب برایش برداشته شد و به قاب قوسین یا نزدیکتر رسید و او (ص) خود به حجاب ذات تبدیل شد، و کسی شد که غیب عظیم یا به عبارت دیگر ذات یا می توان گفت کمالات الهی که از آن به کلمه الله یاد می شود، برای او کشف گردید.

وفي الحديث عن هشام بن الحكم، عن أبي الحسن موسى (ع)، قال: قلت له لأي علة صار التكبير في الافتتاح سبع تكبيرات أفضل؟ ولأي علة يقال في الركوع سبحان ربي العظيم وبحمده؟ ويقال في السجود سبحان ربي الأعلى وبحمده؟

در حدیث از هشام بن حکم از ابو الحسن موسی (ع) روایت شده است: عرض کردم: به چه علت تکبیر در افتتاح تکبیرات هفت گانه بافضیلت تر است؟ و به چه علت در رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده گفته می شود؟ و به چه علت در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده گفته می شود؟

قال: (يا هشام، إن الله تبارك وتعالى خلق السماوات سبعا والأرضين سبعا والحجب سبعا، فلما أسرى بالنبی ﷺ وكان من ربه كقاب قوسين أو أدنى، رفع له حجاب من حجه فكبر رسول الله ﷺ، وجعل يقول الكلمات التي تقال في الافتتاح، فلما رفع له الثاني كبر، فلم يزل كذلك حتى بلغ سبع حجب وكبر سبع تكبيرات. فلما ذكر ما رأى من عظمة الله ارتعدت فرائصه، فابتك على ركبتيه وأخذ يقول: سبحان ربي العظيم وبحمده، فلما اعتدل من ركوعه قائماً نظر إليه في موضع أعلى من ذلك الموضع خرّ على

وجهه يقول: سبحان ربي الأعلى وبحمده. فلما قال سبع مرات سكن ذلك الرب، فلذلك جرت به السنة^(٢٢٤).

فرمود: (ای هشام! خداوند آسمانها و زمینها و حجابها را هر کدام هفت گانه خلق کرد، پس زمانی که نبی اکرم (ص) را به معراج برد، و مانند دو سر انتهای کمان یا نزدیکتر نسبت به خداوند شد، یک حجاب از حجابها را برای حضرت محمد (ص) برداشت و رسول خدا (ص) یک تکبیر گفت و کلمه‌هایی که در افتتاح گفته می‌شود را نیز بیان فرمود، و زمانی که دومین حجاب را برای آن بزرگوار برداشت، مجدداً تکبیر گفت، و پیوسته چنین کرد تا هفت حجاب برداشته شد و هفت تکبیر گفت، و هنگامی که آنچه از عظمت خداوند دیده بود را یاد کرد، چهار ستون بدنش به لرزه افتاد، خم شد، دست بر زانو نهاد و گفت: سبحان ربي العظيم و بحمده. هنگامی که از حالت رکوع استوار شد و ایستاد، موضعی بالاتر از آن موضعی که دیده بود را دید، با صورت مبارکش به زمین رفت و گفت: سبحان ربي الأعلى و بحمده و هنگامی که این ذکر را هفت مرتبه را تکرار کرد، آن ترس و وحشت ساکن شد، و اینچنین به صورت سنت، جاری گشت.)^(٢٢٥)

﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾: إقامة الصلاة أي التوجه بها إلى الله، وبخشوع وحضور قلبي. والإنفاق هنا يشمل الزكاة الواجبة والصدقة المستحبة، وربما كان ذكر هاتين العبادتين وإغفال ما سواهما فيه بيان فضلها، فالأحناف كانوا يحجون ويلبون بتلبية قريبة من تلبية المسلمين اليوم^(٢٢٦)، بل تكاد تكون هي نفسها، ولكن الحج كان فارغاً من محتواه وهو الولاية لولي الله وحجته على خلقه، واليهود والمسيح كانوا يصومون، والله أعلم.

(و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند)^(٢٢٧): اقامه‌ی نماز یعنی توجّه با نماز به سوی خدا، و با خشوع و حضور قلبي. انفاق هم در اینجا شامل زکات واجب و صدقه‌ی مستحبی است. چه بسا اشاره به این دو عبادت و چشم‌پوشی از غیر این دو، اشاره‌ای

٢٢٤- علل الشرائع: ج ٢ ص ٣٣٢.

٢٢٥- علل الشرائع: ج ٢ ص ٣٣٢.

٢٢٦- ذکر السيد (ع) بعض تلك التلبيات في كتاب (إضاءات من دعوات المرسلين) الجزء الثالث، فراجع.

٢٢٧- بقره: ٣.

به فضیلت نماز و زکات باشد. احناف، حج می‌کردند و تلبیه آن‌ها شبیه به تلبیه امروزی مسلمانان بود؛^(۲۲۸) ولی حج آن‌ها از محتوایش که ولایت ولیّ خدا و حجّت او بر خلقش است، تُهی بود. یهودیان و مسیحیان نیز روزه می‌گرفتند و خداوند داناتر است.

وهذا الوصف للمتقين كلّ بحسبه، ففي زمن الرسول للمتقي الحنفي صلاته، وللمتقي اليهودي صلاته، وللمتقي المسيحي صلاته. وربما يعترض أحد ويقول: إنّ هذه الديانات في زمن الرسول محرفة عقائدياً فضلاً عن الأحكام الشرعية وتفصيل العبادات، فهي ليست كما جاء بها من أرسل بها، أعني إبراهيم وموسى وعيسى ﷺ؟

این توصیف متقین است، هر یک به فراخور حال خود. در زمان پیامبر، حنفی باتقوا نماز خودش و یهودی باتقوا نماز خودش و مسیحی باتقوا نیز نماز خودش را داشته است. شاید کسی اعتراض کند و بگوید: این ادیان در زمان پیامبر (ص)، به لحاظ اعتقادی منحرف شده بودند، چه برسد به احکام شرعی و تفصیل عبادات. بنابراین این عبادات همان گونه که شخص آورنده‌شان آورده بوده است، نبوده‌اند؛ یعنی ابراهیم و موسی و عیسی (ع)؟

وأقول: إنّ هؤلاء المتقين موجودون في كل ديانة في زمن الرسول ﷺ رغم التحريف، فهم قد جانبوا هذا التحريف كما ورد عن الرسول ﷺ في حق جده عبد المطلب^(۲۲۹)، ولا أقل أنهم التزموا جانب الاحتياط، فلم يقدسوا تماثيل قريش التي ابتدعوها، ولم يحرموا البحيرة والحام والسائبة، ولم يعملوا بالنسيء، ولم يعتقدوا بأنّ عيسى-إله، ولم يحرموا ما أحل الله، ولم يحلوا ما حرم الله.

۲۲۸ - سید(ع) برخی از این تلبیهات را در کتاب «روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم» بیان فرموده‌اند.

۲۲۹ - عن علي بن أبي طالب (ع)، عن النبي ﷺ أنه قال في وصيته له: (يا علي إن عبد المطلب سن في الجاهلية خمس سنن أجراها الله له في الإسلام: حرم نساء الأبناء على الأبناء فأنزل الله عز وجل: (ولا تنكحوا ما نكح آبؤكم من النساء)، ووجد كنزاً فأخرج منه الخمس وتصدق به فأنزل الله عز وجل: (واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه) الآية، ولما حفر زمزم سماها سقاية الحاج فأنزل الله عز وجل: (أجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر) الآية، وسن في القتل مائة من الإبل فأجرى الله عز وجل ذلك في الإسلام، ولم يكن للطواف عدد عند قريش فسن فيهم عبد المطلب سبعة أشواط، فأجرى الله ذلك في الإسلام. يا علي إن عبد المطلب كان لا يستقسم بالأزلام، ولا يعبد الأصنام، ولا يأكل ما ذبح على النصب، ويقول: أنا على دين أبي إبراهيم (ع) الخصال: ج ۱ ص ۱۵۰.

می‌گوییم: با وجود تحریف، این متقین در تمام ادیان زمان پیامبر (ص) موجود بوده‌اند. آن‌ها از این تحریف کناره گرفته بودند، همان طور که از پیامبر (ص) در حق جدش عبدالمطلب چنین روایت شده است.^(۲۳۰) حداقل آن‌ها جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و تندیس‌هایی که قریش بدعت گزارده بودند را مقدس نمی‌شمردند و بحیره و حام و سائبه را حرام نکردند و به نسیء (جابه‌جا کردن ماه‌های حرام) روی نیاوردند و معتقد نبودند که عیسی (ع)، اله است و چیزی را که خدا حلال کرده، حرام و چیزی را که خدا حرام کرده، حلال ننمودند.

وهؤلاء هم أصحاب محمد ﷺ الذين مدحوا في القرآن في آخر سورة الفتح^(۲۳۱)، ومنهم من آمن بمجرد رؤية الرسول ﷺ، ومنهم من آمن بمجرد سماع آيات القرآن وفاضت أعينهم من الدمع لما عرفوا أنه الحق من ربهم. هؤلاء كانوا على علاقة بربهم قبل أن يبعث محمد ﷺ فلم يطلبوا منه معجزة أو آية، بل طلبوا من ربهم أن يعرفهم أمر محمد ﷺ فعرفهم، ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۳۲﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿۲۳۳﴾﴾، أولئك على هدى من ربهم فزادهم ربهم هدى بمحمد ﷺ وبالقرآن.

۲۳۰ - از علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص) روایت شده است که در وصیتش به او فرموده است: (ای علی! عبدالمطلب پنج سنت در جاهلیت وضع نمود که خداوند آن‌ها را در اسلام رایج فرمود: حرام بودن زنان پدران بر فرزندان که خداوند عزوجل نازل فرمود: (با زانی که پدرانتان به عقد خویش در آورده‌اند زناشویی مکنید) و خمس گنجی که پیدا شود که خداوند آن را تأیید فرمود و نازل نمود: (بدانید که هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خداوند است) و هنگامی که چاه زمزم حفر گردید، آن را وقف آب دادن به حجاج نمود؛ پس خداوند عزوجل نازل فرمود: (آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را با ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا برابر می‌دانید؟) و سنت فدییه صد شتر در برابر قتل که خداوند عزوجل آن را در اسلام جاری نمود، و قریش برای طواف تعدادی نداشتند که عبدالمطلب هفت طواف را تعیین نمود و خداوند نیز آن را در اسلام جاری ساخت. ای علی! عبدالمطلب با تیرهای قرعه (الزام) گوشت تقسیم نمی‌کرد و بت‌ها را نمی‌پرستید و از ذبح شده به دست ناصبی، نمی‌خورد و می‌گفت: من بر دین پدرم، ابراهیم (ع) می‌باشم). خصال: ج ۱ ص ۱۵۰.

۲۳۱ - قال تعالى: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مَنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوَارَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الرُّزَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) الفتح: ۲۹.

اینها همان یاران محمد (ص) هستند که در قرآن در آخر سوره‌ی فتح، مدح و ثنا شده‌اند.^(۲۳۳) برخی از ایشان به محض دیدن پیامبر (ص) ایمان آوردند و برخی از آنها به محض شنیدن آیات قرآن ایمان آوردند و هنگامی که دانستند این حقی است از جانب پروردگارشان، دیدگانشان پر از اشک شد. این عده پیش از بعثت حضرت محمد (ص) با خدای خود ارتباط داشته‌اند؛ بنابراین از او معجزه یا نشانه‌ای نخواستند، بلکه از پروردگارشان درخواست کردند که امر محمد (ص) را به آنها شناسانید و او نیز به آنها شناسانید: (کسانی که پیش از این کتاب، کتابشان داده بودیم، به آن ایمان می‌آورند * و چون بر آنان تلاوت شد، گفتند: به آن ایمان آوردیم، حقی است از جانب پروردگار ما و ما پیش از آن تسلیم بوده‌ایم)^(۲۳۴). ایشان از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردار بودند و پروردگارشان با محمد (ص) و قرآن بر هدایت‌شان افزود.

والیوم عادت مصیبة المسلمین کیوم بعث رسول الله ﷺ، فالانحراف فی العقائد قد طال معظم فرق المسلمین. أما الانحراف فی الأحکام^(۲۳۵) فأقولها وبلا تردد: قد طال جمیع فرق المسلمین وبلا استثناء، بل ویقولها معی کل باحث حر کسر قیود التقليد الأعمی، ووضع قدمه علی (الأنا) و(الهوی) وأخذ العلم من أهله؛ النبی وآله ﷺ، فلم یتجاوز القرآن والحديث الذی ورد عنهم ﷺ، مستعیناً بربه وما وهبه من قوة ناطقة - وهي فی الحقیقة ظل العقل^(۲۳۶) ویسمیها الناس العقل - لإدراك المعانی التي أرادها سبحانه وأرادوها ﷺ، وأن یحذر من المتشابهه - وما أكثره - كل الحذر؛ لئلا تتقاذفه أمواج الهوی والأنا والشیطان.

^{۲۳۳} - حق تعالی می‌فرماید: (محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خوشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره‌ی آنهاست. این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته‌ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است). فتح: ۲۹.

^{۲۳۴} - قصص: ۵۲ و ۵۳.

^{۲۳۵} - فصلُ السید أحمد الحسن (ع) بعض القول فی هذا الأمر فی کتاب (العجل) بجزئیة، فراجع.

^{۲۳۶} - باعتبار أنَّ العقل الكامل هو الذی عند المعصوم فقط، وما عند غیرهم من الخلق ظله لیس إلا، ولذا هم بحاجة الی الحجج المعصومین للاهتداء والنجاة، وهذا ما ورد فی مضامین روایات کثیرة.

امروز مصیبت مسلمانان مثل زمان بعثت رسول خدا (ص) بازگشته است؛ انحراف در عقاید گروه‌های بزرگی از مسلمانان بسیار عمیق شده است. اما انحراف در احکام^(۲۳۷) که بی هیچ تردیدی می‌گوییم: همه‌ی گروه‌های مسلمانان بلا استثنا در آن گرفتار شده‌اند؛ و هر محقق آزاده‌ای که قیدهای تقلید کورکورانه را در هم شکسته و منیت هوا و هوس را لگد کوب کرده و علم را از اهلش یعنی پیامبر و اهل بیتش (ع) گرفته است، این مطلب را هم‌صدا با من می‌گوید؛ کسی که از قرآن و احادیثی که از ایشان (ص) وارد شده است پیشی نمی‌گیرد، در حالی که از پروردگارش و آنچه از قوه‌ی ناطقه به او داده است، یاری می‌گیرد؛ قوه‌ای که در حقیقت سایه‌ای از عقل است^(۲۳۸) در حالی که مردم آن را عقل می‌نامند، به جهت درک آن معانی که خداوند سبحان و معصومین (ع) اراده کرده‌اند و اینکه از متشابه — که بسیار فراوان است — به شدت برحذر باشند تا مبادا امواج هوا و هوس و منیت و شیطان آن‌ها را دربرگیرد و شکار کند.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^(۲۳۹): وهذا الوصف، أي: (يؤمنون بما أنزل من قبلك) يؤكد أنّ المتقين الذين نصب لهم محمد ﷺ كعلم وهادٍ - وهم مؤهلون للإيمان به - ليس إلا المؤمنين بالنبوات السابقة من أحناف ويهود ونصاري، ووصفهم بأنهم يؤمنون بما أنزل للرسول؛ لأن الكلام عن حالهم وهم يشاهدون الكتاب فيكون بالنسبة لهم هدى، فهم في حال شروع بالإسلام والإيمان بالرسول، فهم على هدى من ربهم فزادهم هدى بمحمد ﷺ .

(و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند)^(۲۴۰) : این توصیف که یعنی (به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند) تاکید دارد بر اینکه متقینی که محمد (ص) آن‌ها را به عنوان پرچم و هادی برای‌شان نصب نموده — کسانی که برای ایمان آوردن به او شایستگی دارند — کسانی نیستند جز ایمان‌آوردگان به نبوت‌های پیشین از احناف و یهود و نصاری. قرآن آن‌ها را به آنچه بر پیامبر

۲۳۷- سید احمد الحسن (ع) برخی تفصیلات این مطلب را در کتاب گوساله بیان داشته‌اند.

۲۳۸- از این جهت که عقل کامل، فقط آن چیزی است که نزد معصوم می‌باشد و آنچه نزد سایر مردمان است جز سایه‌ای بیش نیست و از همین رو آن‌ها برای هدایت و رستگاری محتاج به معصومین می‌باشند که این مطلب در روایات بسیاری نقل شده است.

۲۳۹- البقرة : ۴.

۲۴۰- بقره: ۴.

نازل شده است ایمان می آورند توصیف کرده است؛ چرا که سخن در باره‌ی وضعیت آن‌ها است و آن‌ها کتاب را مشاهده می‌کنند و برای آن‌ها حکم هدایت را دارد و آن‌ها نیز در وضعیت شروع به اسلام و ایمان آوردن به پیامبر هستند؛ پس ایشان در مسیر هدایت از جانب پروردگارشان می‌باشند و خداوند با حضرت محمد (ص) بر هدایت‌شان افزود.

وهؤلاء مصداق أول للآية، وإلا فالآية حية بحياة القرآن الذي يشمل جميع الأزمنة إلى أن تقوم الساعة^(٢٤١)، ففي هذا الزمان مثلاً الإيمان بالمهدي (ع) وعيسى وإلياس والخضر هو الإيمان بما أنزل للرسول وما أنزل من قبله؛ لأن المهدي (ع) مما أنزل إلى الرسول، وعيسى وإلياس والخضر مما أنزل قبله، فهم عليه السلام الغيب في الآية السابقة وما أنزل في هذه الآية. اينان مصداق نخستين اين آیه‌اند؛ در غير اين صورت اين آیه با حیات قرآن که تمام زمان‌ها را شامل می‌شود تا آنگاه که قیامت برپا شود، زنده نخواهد بود.^(٢٤٢) به عنوان مثال در زمان ما ایمان به امام مهدی (ع) ایمان به چیزهایی است که بر پیامبر نازل شده و ایمان به عیسی و یاس و خضر جزو ایمان به چیزهایی است که پیش از او نازل گشته‌اند. پس اینها (ع) غیب ذکر شده در آیه‌ی پیشین و مصداق (آنچه نازل شده است) در این آیه می‌باشند.

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾: اليقين غالباً يأتي من المشاهدة، فهؤلاء قد شاهدوا شيئاً من الآخرة وهم في الدنيا، بعد أن كشف لهم الغطاء - طبعاً ليس الغطاء الذي قصده أمير

٢٤١- عن عبد الرحيم القصير قال: كنت يوماً من الأيام عند أبي جعفر (ع) فقال: يا عبد الرحيم، قلت: لبيك، قال: قول الله (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) إذ قال رسول الله ﷺ: أنا المنذر وعلي الهادي، من الهادي اليوم؟ قال: فسكت طويلاً ثم رفعت رأسي، فقلت: جعلت فداك هي فيكم توارثونها رجل فرجل حتى انتهت إليك، فأنت - جعلت فداك - الهادي، قال: صدقت يا عبد الرحيم، إن القرآن حي لا يموت، والآية حية لا تموت، فلو كانت الآية إذا نزلت في الأقوام ماتوا ماتت الآية لمات القرآن) بحار الأنوار: ج ٣٥ ص ٤٠٣.

٢٤٢- عیاشی از عبد الرحیم القصیر روایت کرد که روزی از روزها نزد ابی جعفر (ع) بودم پس فرمود: ای عبد الرحیم! گفتیم: لبيك، ابی جعفر (ع) درباره سخن خدا «انما انت منذر و لكل قوم هاد» (همانا تو ترساننده ای و برای هر قومی ترساننده‌ای ست) فرمود: آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: (من ترساننده و علی، هادی است)، هادی امروز کیست؟ عبد الرحیم گفت: سکوتی طولانی کردم سپس سر را بلند کردم و عرض کردم: جانم فدایت! آن در میان شماست که مرد به مرد آن را به وراثت بردید تا آنکه به تو رسید. پس تو که جانم فدایت باد! امروز هدایتگری. امام (ع) فرمود: ای عبد الرحیم! راست گفتی. همانا قرآن زنده‌ای است که نمی‌میرد و آیه زنده‌ای است که نمی‌میرد. پس اگر آیه‌ای در مورد قومی نازل شده باشد، با مرگ آنان، قرآن هم می‌میرد ولی آن در میان آیندگان جاری است همانگونه که خورشید و ماه در جریان است و قرآن، بر آخرین ما می‌گذرد، همانگونه که بر اولین ما گذشت. (تفسیر العیاشی ج ٢ ص ٢٠٣ و بحار الانوار ج ٣٥ ص ٤٠٣)

المؤمنين (ع) والذي لم يكشف إلا للرسول ﷺ - إثر مجاهدة أنفسهم وطاعة خالقهم، قال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (٢٤٣).

(و به آخرت یقین دارند): غالباً (یقین) از (مشاهده) می آید. اینها در حالی که در دنیا هستند، به خاطر مجاهده‌ی نفس و اطاعت از آفریدگارشان، چیزی از آخرت را مشاهده کرده‌اند، پس از آنکه پرده از جلوییشان کنار رفت؛ البته این پرده همانی نیست که امیرالمؤمنین (ع) از آن یاد می‌کند و همان پرده‌ای نیست که برای کسی برداشته نشد جز برای پیامبر (ص). حق تعالی می‌فرماید: (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد) (٢٤٤).

وقال إمام المتقين الموقنين: (وما برح لله عزت آلاؤه في البرهة بعد البرهة وفي أزمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم وكلمهم في ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور يقظته في الأبصار والأسماع والأفئدة، يذكرون بأيام الله ويخوفون مقامه، بمنزلة الأدلة في الفلوات، من أخذ القصد حمدوا إليه طريقه وبشروه بالنجاة، ومن أخذ يميناً وشمالاً ذموا إليه الطريق وحذروه من الهلكة، وكانوا كذلك مصابيح تلك الظلمات وأدلت تلك الشبهات. وإن للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه يقطعون به أيام الحياة، ويهتفون بالزواج عن محارم الله في أسماع الغافلين، ويأمرون بالقسط ويأتمرون به، وينهون عن المنكر ويتناهون عنه، فكأنما قطعوا الدنيا إلى الآخرة وهم فيها فشاهدوا ما وراء ذلك، فكأنما اطلعوا على غيوب أهل البرزخ في طول الإقامة فيه، وحققت القيامة عليهم عداتها فكشفوا غطاء ذلك لأهل الدنيا حتى كأنهم يرون ما لا يرى الناس ويسمعون ما لا يسمعون...) (٢٤٥).

امام متقین موقنین می‌فرماید: (و همواره چنین بوده و هست که خداوندی که بخشش‌هایش بی‌شمار است و نعمت‌هایش بسیار، در برهه‌هایی از زمان و در زمان‌هایی که پیامبری در میان مردم نبوده است، بندگان داشته و دارد که در ضمیر آنان با ایشان راز می‌گوید و از راه

٢٤٣- الأنعام: ٧٥.

٢- انعام: ٧٥.

٢٤٥- نهج البلاغة: ج ٢ ص ٢١٢.

عقل‌هایشان با آنان تکلم می‌کند. آنان چراغ هدایت را به نور بیداری گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها برافروخته‌اند. آنان ایام خدا را به یاد مردمان می‌آورند و ایشان را از بزرگی و جلال او می‌ترسانند. همانند نشانه‌هایی که در بیابان‌های بی‌نشان برپا هستند. آن که راه میانه را پیش گیرد، بستایندش و به نجات مزده دهندش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی‌اش برحذر دارند و اینچنین، چراغ ظلمت‌ها بوده‌اند و راهنما در شب‌ها. و یاد خدا را مردمانی است که آن را جایگزین زندگی فانی کرده‌اند. نه بازرگانی سرگرمشان ساخته، و نه داد و ستدی یاد خدا را از دل آنان نینداخته است. روزهای زندگی را با آن می‌گذرانند. نهی و منع خدا را در آنچه حرام فرموده است به گوش بی‌خبران می‌خوانند. به داد فرمان می‌دهند و خود از روی داد کار می‌کنند و از کار زشت بازمی‌دارند و خود از زشت‌کاری برکنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت وارد شده‌اند و آنچه از پس دنیا است را دیده‌اند. گویی بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می‌برند و قیامت وعده‌هایش را برای آنان محقق داشته است و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند. گویی می‌بینند آن را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن را که مردم نمی‌شنوند....^(۲۴۶).

ومن هنا يتبين أنّ هذا الوصف لخاصة من المؤمنين بالرسالات السماوية عموماً، ورسالة محمد ﷺ خصوصاً. ولم يرَ تاريخ الإسلام إلا أفراداً قلائل منهم، وإلا فمعظمهم هم أصحاب المهدي الثالث مائة وثلاث عشر، ثم الخط الثاني الذي يتبعهم وهم العشرة آلاف؛ أنصار الإمام (ع).

از اینجا روشن می‌گردد که این توصیف، به طور کلی ویژه‌ی ایمان‌آوردگان به رسالت‌های آسمانی و به طور خاص به رسالت حضرت محمد (ص) می‌باشد. تاریخ اسلام جز تعدادی اندک از اینها را به خود ندیده است و بیش‌تر آن‌ها همان سیصد و سیزده یار مهدی هستند، سپس صف دوم که همان ده هزار نفر یاران امام مهدی (ع) هستند می‌آیند.

﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾: وهذا الهدى سابق لحالة الإيمان بالرسالة الجديدة، فهم على هدى من ربهم؛ لأنهم أطاعوه. هؤلاء أصحاب أسرار مع ربهم

ولهم حالات مع خالقهم، ولذلك كما قدمت لم يحتاجوا إلى معجزة، بل مجرد رؤية الرسول أو سماع شيء من القرآن آمنوا؛ لأنهم على هدى من ربهم، فالذي عرفهم بأن محمداً ﷺ صادق ومرسل هو الله الذي أرسل محمداً ﷺ، وكمثال لهؤلاء من أصحاب محمد ﷺ هو سلمان الفارسي وقد كان نصرانياً، والحمد لله وحده.

(ایشان از سوی پروردگارشان بر هدایتی هستند، و آنها همان رستگارانند): این هدایت پیش از ایمان آوردن به رسالت جدید می‌باشد. آنها از سوی پروردگارشان از هدایت یافته‌اند؛ زیرا او را اطاعت کرده‌اند. اینها اصحاب سرّ با خدای خویشند و آنها را حالات مختلفی با خالقشان است. بنابراین همان طور که پیش‌تر اشاره کردم، به معجزه نیاز ندارند بلکه به مجرد دیدن پیامبر یا شنیدن چیزی از قرآن ایمان می‌آورند؛ چرا که آنها از سوی پروردگارشان هدایت یافته‌اند و کسی که به آنها فهماند که محمد (ص) صادق است و فرستاده شده، همان خدایی است که حضرت محمد (ص) را ارسال کرده است. از جمله‌ی این افراد از اصحاب محمد (ص) می‌توان به سلمان فارسی که قبلاً نصرانی بود اشاره کرد. والحمد لله وحده (و ستایش تنها از آن خداوند است).



پرسش ۴۶: معنای گفتار امیر المؤمنین (ع): (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است).

سؤال / ۴۶: قال أمير المؤمنين (ع): (وكمال الإخلاص له في نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف ...)^(٢٤٧)، والله سبحانه وتعالى يصف نفسه في القرآن ويقول السميع البصير العليم الحكيم القدير ... فكيف يكون التوحيد مخالفاً لما جاء به القرآن؟

پرسش ۴۶: امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: (و کمال الإخلاص له نفي الصفات عنه، لشهادة كل صفة غير الموصوف....)^(٢٤٨) (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف است....) در حالی که خداوند سبحان و متعال

٢٤٧- نهج البلاغة : الخطبة الأولى.

٢٤٨- نهج البلاغة : خطبه اول.

خود را در قرآن توصیف کرده است و می‌فرماید سمیع، بصیر، علیم، حکیم، قدیر... چطور ممکن است توحید مخالف چیزی باشد که در قرآن آمده است؟

الجواب: لا مخالفة بين وصف الله سبحانه وتعالى وما جاء به القرآن وكلام أمير المؤمنين (ع) لاختلاف المقام، حيث إن القرآن يتكلم ويصف الذات أي مدينة الكمالات الإلهية والاسم الجامع لصفات الكمال الإلهية هو (الله)، ومعرفة الذات إنما تحصل بمعرفة الصفات، قال الصادق (ع): (موصوف من غير شبيه ولا مثل) (٢٤٩).

پاسخ:

بين توصيف خداوند سبحان و متعال و آنچه قرآن آورده است و گفتار امير المؤمنين (ع) در وصف مقام اختلاف و تضادی وجود ندارد. چرا که قرآن درباره‌ی ذات صحبت می‌کند و آن را توصیف می‌نماید؛ ذاتی که مدینه کمالات الهی و اسم جامع برای صفات کمال الهی (الله) می‌باشد و شناخت ذات تنها از طریق شناخت صفات امکان‌پذیر می‌باشد. امام صادق (ع) می‌فرماید: (توصیف شده از چیزی است که شبيه و نظیری ندارد). (٢٥٠)

أما كلام أمير المؤمنين (ع) فهو في مرتبة الإخلاص في التوحيد، أي أعلى درجات التوحيد وهو توجه العبد إلى الكنه والحقيقة، لا إلى الذات الموصوفة التي لا يخلو التوجه إليها من طمع في كسب كمال أو قضاء حاجة.

اما كلام امير المؤمنين (ع) در مرتبه‌ی اخلاص در توحيد يعنى بالاترين درجات توحيد می‌باشد که عبارت است از توجه عبد به كنه یا حقیقت، نه به ذات توصیف‌شده که توجه به آن از طمع در به دست آوردن کمال یا برآوردن حاجت خالی نیست.

والذات هي حجاب الكنه أو الحقيقة، والذات هي الاسم الأعظم الأعظم، والحقيقة هي الاسم الأعظم الأعظم، فالتوجه إلى الكنه أو الحقيقة - والاسم الدال عليها (هو)

٢٤٩- بحار الأنوار : ج ٥٣ ص ٤٠٧.

١- بحار الأنوار : ج ٥٣ ص ٤٠٧.

والهاء للإثبات والواو للغيبة - يخلو من ملاحظة أي صفة أو اسم، إنما هو توجه بالعبادة إلى حقيقته سبحانه وتعالى دونما ملاحظة أنه كريم أو عليم أو قادر أو سميع أو بصير، وهذا هو تمام الإخلاص بالعبادة والتوحيد.

ذات در واقع حجاب كُنهه يا حقيقت و يا همان اسم اعظم اعظم می باشد و حقيقت، اسم اعظم اعظم اعظم است. توجه به كُنهه يا حقيقت — که اسمی که به آن دلالت می کند (هو) می باشد و در آن (هاء) برای اشاره به ثابت بودن است و (واو) برای غایب بودن— از توجه به هر صفت یا اسمی خالی است، و فقط توجه به عبادت حقیقت خدای سبحان می باشد، بدون در نظر گرفتن اینکه او کریم، عليم، حکيم، قادر، سميع یا بصير است و این نهایت اخلاص در عبادت و توحيد می باشد.

پرسش ۴۷: معنای آیات (فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْراً... قُتِلَ الْخَرَاصُونَ).

سؤال / ۴۷: في سورة الذاريات: ﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْراً﴾ ﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ ﴿وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ ﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ ﴿قُتِلَ الْخَرَاصُونَ﴾^(۲۵۱). ما معنی قوله تعالى في هذه الآيات؟

پرسش ۴۷: در سوره‌ی ذاریات آمده است: (و سوگند به فرشتگانی که تقسیم کننده‌ی کارهایند * که آنچه شما را وعده می دهند راست است * و روز دین آمدنی است * و سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است * که شما سخن گونه گون می گوید * از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته اند * مرگ باد بر آن دروغ گویان)^(۲۵۲). معنای سخن حق تعالی در این آیات چیست؟

الجواب:

﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْراً﴾: الملائكة.

پاسخ:

۲۵۱- الذریات: ۴ - ۱۰.

۲۵۲- ذاریات: ۴ تا ۱۰.

(و سوگند به فرشتگانی که تقسیم کننده‌ی کارهایند): فرشتگان.

﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ﴾: قیام القائم.

(که آنچه شما را وعده می‌دهند راست است): قیام قائم.

﴿وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾: القیامة الصغری وحسابه (ع) للناس.

(و روز دین آمدنی است): قیامت صغری و حسابرسی امام (ع) از مردم.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾: ذات التنظيم والدقة والسير بطريق مستقیم وصلاح ساکنانها، وإنهم أي الملائكة يعملون بدقة متناهية فلا يختلفون ولا يخطئون، ويظهرون أمر الله بالآيات والبيانات بالرؤية والكشف والآيات السماوية والمعجزات.

(و سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است): آسمان دارای نظم و دقت و حرکت در مسیر مستقیم و صلاح ساکنان آن؛ که آنها یعنی فرشتگان در نهایت دقت کار می‌کنند و به هیچ وجه دچار اختلاف و اشتباه نمی‌شوند، و امر خداوند را با آیات و بینات از طریق رؤیت و کشف و آیات آسمانی و معجزات، ظاهر می‌گردانند.

﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾: أي مختلفون في القائم (ع) جماعة يقولون هو، وجماعة يقولون ليس هو، وهذه الآية في سورة النبأ: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۵۳﴾ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ ﴿۲۵۴﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ (۲۵۳).

(که شما سخن گونه گون می‌گویید): یعنی درباره‌ی قائم (ع) سخن گوناگون می‌گویید؛ گروهی می‌گویند همو است و گروهی می‌گویند او نیست و این آیه در سوره‌ی نبأ نیز آمده است: (از چه چیز می‌پرسند؟ * از آن خبر بزرگ * که در آن اختلاف می‌کنند) (۲۵۴).

۲۵۳- النبأ: ۱- ۳.

۲۵۴- نبأ: ۱ تا ۳.

﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ : الإفك القلب رأساً على عقب، ومعنى هذه الآية: أنه ينقلب عن القائم ويعرض عن القائم، ولا يتبع القائم من هو مقلوب رأساً على عقب أي منكوس الفطرة.

(از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته‌اند): (إفك) یعنی برگشتن کامل به عقب، و معنای این آیه چنین است: او از قائم برمی‌گردد و از او اعراض می‌کند و کسی که به عقب برگردد یعنی فطرتش بیمار شده باشد، از قائم پیروی نمی‌کند.

﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ : أي هلك المكذبون الذين يكذبون دون أن يحيطوا علماً بالشيء،

وهم

الذين يكذبون بالقائم (ع) دون أن يحيطوا علماً بأمره أو ما صدر عنه؛ لأن قيام القائم أصلاً يناقض أهواءهم وتوجهاتهم الدنيوية وطموحهم للرئاسة الدينية الباطلة. (مرگ باد بر دروغ‌گویان): یعنی هلاک شدند دروغ‌گویانی که بدون اینکه به چیزی علم و احاطه پیدا کنند، دروغ گفتند؛ اینها کسانی هستند که قائم (ع) را دروغ می‌شمارند، بدون اینکه به امر آن حضرت و یا به آنچه از ایشان صادر می‌شود، علم و احاطه‌ای داشته باشند؛ چرا که قیام قائم به طور بنیادین با هوس‌ها و توجهات دنیوی آنها و جاه‌طلبی‌های آنها برای ریاست باطل دینی، در تعارض می‌باشد.

پرسش ۴۸: معنای آیهی ﴿مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد و...﴾ .

سؤال / ۴۸: في سورة يس من آية: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾^(۲۰۵). من هو الرجل الذي جاء من أقصى المدينة يسعى؟

پرسش ۴۸: در آیه‌ی (مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید) از سوره‌ی یس، این مرد که از دورترین جای شهر دوان دوان آمد کیست؟

الجواب: هو الحسين (ع) كمصادق أمثل وأعلى لهذه الآية. و ﴿أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾: محمداً ﷺ وعلياً وصيه (ع)، وعزنا ﴿بِثَالِثٍ﴾^(۲۵۶): أي الحسن (ع). ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى﴾: أي الحسين، فقتلوه ومثلوا به. ف ﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿^(۲۵۷). وطبعاً، حبيب النجار هو من مصاديق هذه الآية الأولية، ولكنها في الحسين نزلت وإياه عنت. بهذا أخبرني الإمام المهدي محمد بن الحسن (ع).

پاسخ: امام حسین (ع) عنوان مصداق برتر و والاتر این آیه، می باشد، و(دو تن را به سوشان فرستادیم)^(۲۵۸) محمد (ص) و علی (ع) وصی او هستند. (با سومی نیروشان دادیم)^(۲۵۹) یعنی حسن (ع). (مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد) یعنی حسین (ع) که او را کشتند و مثله کردند؛ پس (گفت: ای کاش قوم من می دانستند * که پروردگار من مرا بیامرزد و در زمره‌ی گرامی شدگان درآورد)^(۲۶۰) و طبیعتاً حبيب نجار از مصادیق نخستین این آیه می باشد ولی آیه درباره‌ی حسین (ع) نازل شده است و به او اشاره و نظر دارد. امام مهدی محمد بن الحسن (ع) اینگونه مرا باخبر ساخت.

پرسش ۴۹: معنای آیه‌ی ﴿خداوند نور آسمان‌ها و زمین است... هر بامداد و شبانگاه تسیحش

گویند﴾

۲۵۶- یس: ۱۴.

۲۵۷- یس: ۲۶- ۲۷.

۲۵۸- یس: ۲۰.

۲۵۹- یس: ۱۴.

۲۶۰- یس: ۲۶ و ۲۷.

سؤال / ٤٩: في سورة النور من آية: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ❖ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^(٢٦١). ما معنى قوله تعالى في هذه الآية؟

پرسش ٤٩: در سوره‌ی نور در آیه‌ی (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده از روغن درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است * در خانه‌هایی که خدا رخصت داد که منزلتشان رفعت یابد و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند)^(٢٦٢). معنای فرموده‌ی خداوند در این آیه چیست؟

الجواب: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾: أي إنّ السماوات والأرض - وهي كتاب الله سبحانه وهي محمد ﷺ - إنما هي تجلي الله سبحانه وظهوره في الخلق، أو هي تجلي نور الحقيقة والكنه في الخلق، أو هي تجلي صفات الكمال الإلهي في الخلق، وكل هذه التعبيرات واحد.

پاسخ: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ): یعنی آسمان‌ها و زمین که همان کتاب خداوند سبحان و متعال و همان محمد (ص) می‌باشد، تجلی خداوند سبحان و ظهور او در خلق می‌باشد، یا تجلی نور حقیقت و کنه در خلق، یا تجلی صفات کمال الهی در خلق و همه‌ی اینها تعبیرهای یکسانی هستند.

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ : محمد ﷺ و صدره بالخصوص.

٢٦١- النور : ٣٥.

٢٦٢- نور: ٣٥ و ٣٦.

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾: محمد (ص) و به خصوص سینه‌ی آن حضرت.

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾: علم محمد ﷺ الصادر منه بعد أن أفاضه الله عليه.

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾: علم محمد (ص) که از او صادر می‌شود، پس از آنکه خداوند بر او افاضه فرمود.

﴿الْمِصْبَاحُ﴾: علي وصيه (ع) والمبلغ عنه وباسمه ﷺ .

﴿الْمِصْبَاحُ﴾: علی (ع) وصی آن حضرت و ابلاغ کننده از سوی او و به نام او.

﴿فِي زُجَاةٍ﴾: فاطمة عليها السلام .

﴿فِي زُجَاةٍ﴾: فاطمه (س).

﴿الزُّجَاةُ﴾: الحسن والحسين عليهما السلام.

﴿الزُّجَاةُ﴾: حسن و حسين (ع).

وهؤلاء الخمسة أصحاب الكساء متداخلين ومشتبكين بعضهم مع بعض، وكذلك

تلاحظ زجاجة والزجاجة، مصباح والمصباح.

و اینها پنج تن اصحاب کساء هستند که با هم متداخل و آمیخته‌اند، و هم‌چنین به (زجاجة و

الزجاجة)، (مصباح و المصباح) توجّه نمایند.

﴿ كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ﴾ : القائم (ع) ، فهو الكوكب الدرّي (٢٦٣).
 (كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ) : قائم (ع)، كه ستاره‌ای درخشانده است. (٢٦٤)

﴿ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ ﴾ : شجرة في وسط الجنة هي شجرة علم محمد وآل محمد ﷺ التي نهى الله آدم (ع) عن الأكل منها.
 (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ) : درختی است در وسط بهشت که درخت علم محمد و آل محمد (ص) است و خداوند آدم (ع) را از خوردن از آن نهی نمود.

﴿ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ﴾ : لأنها كلمات الله سبحانه وهي القرآن، فهذا الزيت هو المدد الإلهي وهو القرآن.
 (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) : زیرا اینها کلمات خداوند سبحان و همان قرآن می‌باشند، و این روغن همان مدد الهی و همان قرآن است.

٢٦٣- عن الصادق جعفر بن محمد (ع) قال: (قال رسول الله ﷺ: لما اسري بي إلى السماء أوحى إلي ربي Ψ فقال: يا محمد إني أطلعت على الأرض إطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبياً وشققت لك من اسمي اسماً، فأنا المحمود وأنت محمد، ثم أطلعت الثانية فاخترت منها علياً وجعلته وصيك وخليفتك وزوج ابنتك، وأبا ذريتك، وشققت له اسماً من أسمائي ... يا محمد تحب أن تراهم؟ قلت: نعم يا رب فقال عز وجل: ارفع رأسك فرفعت رأسي وإذا أنا بأنوار علي وفاطمة والحسن والحسين، وعلي بن الحسين، ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، وموسى بن جعفر، وعلي بن موسى، ومحمد بن علي وعلي بن محمد، والحسن بن علي، ومحمد بن الحسن القائم في وسطهم كأنه كوكب دري) كمال الدين وتمام النعمة - الشيخ الصدوق : ص ٢٥٢.

٢٦٤- از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: (رسول خدا (ص) فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم پروردگرم به من وحی فرمود: ای محمد! بر زمین نظر افکنم و تو را برگزیدم و تو را نبی قرار دادم و اسمی از اسم خودم برایت مشتق نمودم؛ پس من محمود هستم و تو محمد. سپس دوباره به زمین نظر افکنم و علی را برگزیدم و او را وصی، جانشین، همسر دخترت و پدر فرزندان قرار دادم و اسمی از اسمی خودم را برایش مشتق نمودم.... ای محمد آیا می‌خواهی آن‌ها را ببینی؟ گفتم: بله پروردگرم. پروردگار عزوجل فرمود: سر بلند کن. سر بلند کردم و ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن قائم را دیدم که در وسط آن‌ها مانند ستاره‌ی درخشان بود.....). کمال الدين و تمام النعمة: ص ٢٥٢.

﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾: إمام بعد إمام، وهم علي بن الحسين (ع)، ومحمد بن علي (ع) وجعفر بن محمد (ع)، وموسى بن جعفر (ع)، وعلي بن موسى (ع)، ومحمد بن علي (ع) وعلي بن محمد (ع)، والحسن بن علي (ع)، ومحمد بن الحسن المهدي (ع).
 (نُورٌ عَلَى نُورٍ): امامی است پس از امام، و آن‌ها عبارتند از علی بن الحسین (ع) و محمد بن علی (ع) و جعفر بن محمد (ع) و موسی بن جعفر (ع) و علی بن موسی (ع) و محمد بن علی (ع) و علی بن محمد (ع) و الحسن بن علی (ع) و محمد بن الحسن المهدي (ع).

﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾: نور الله القائم (ع)، فمن شاء أن يهتدي شاء الله أن يهديه وهداه لنصرته (ع).
 (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ): نور خداوند قائم (ع) است؛ پس هر کس که بخواهد هدایت شود، خداوند نیز خواهان هدایت او می‌شود و او را بر نصرت آن حضرت (ع) هدایت می‌فرماید.



پرسش ۵۰: آیا قائم با اصول فقه بر اهل علم احتجاج می‌کند؟

سؤال / ۵۰: يقول أصحاب العلم: إنَّ القائم (ع) إذا خرج سوف يحتج على الحوزة بالأصول والفقہ وليس بالعقائد كما تدعي أنت، فما جوابك بصفتك رسول الإمام المهدي (ع) وتقول إذا غبت عنكم سوف يأتي أبي الإمام المهدي بالسيف لا بالمحاجة.
 پرسش ۵۰: صاحبان علم می‌گویند اگر قائم (ع) خروج کند با علم اصول و فقه با حوزه احتجاج می‌کند برخلاف شما که ادعا می‌کنید احتجاج با عقاید خواهد بود و شما می‌گویید اگر من از پیش شما بروم پدرم امام مهدی (ع) با شمشیر خواهد آمد و دیگر احتجاجی در کار نخواهد بود. می‌خواهیم پاسخ شما را به عنوان فرستاده‌ی امام مهدی (ع) بدانیم؟

الجواب: أصول الفقه^(٢٦٥) وضعه الناس لتحصيل الأحكام الفقهية الظنية في حال غياب الإمام المعصوم (ع) أو من يمثله تمثيلاً مباشراً، فإذا حضر المعصوم (ع) أو من يمثله كنائبه الخاص انتفت الحاجة لهذا العلم، وهذا هو قولهم الذي لا يختلف فيه أي من فقهاء السنة والشيعة. فحتى فقهاء السنة لا يقولون بجواز الاجتهاد مع وجود النبي ﷺ وحضورهم بين يديه إلا شاذ منهم مع اشتراط بعض الشروط، ولا يعول على قوله أحد. أما فقهاء الشيعة فهم مطبقون على عدم جواز الاجتهاد مع حضور الإمام المعصوم (ع) أو من يمثله كنائبه الخاص. فإذا كان الأمر كذلك، فأى معنى يبقى لاحتجاج الإمام (ع) أو من يرسله الإمام (ع) بأصول الفقه؟!

پاسخ: اصول فقه^(٢٦٦) را مردم برای به دست آوردن احکام فقهی از روی ظنّ و گمان هنگام غیبت امام معصوم یا جانشین بی واسطه‌ی ایشان وضع کرده‌اند. اگر امام معصوم (ع) یا نماینده‌ی ایشان مانند نایب مخصوص او حاضر باشد نیاز به این علم منتفی خواهد شد و همه اهل سنت و شیعیان بر این مقوله اتفاق نظر دارند. حتی فقهای سنی هم جایز بودن اجتهاد با وجود پیامبر (ص) و در حضور او را رد می‌کنند به جز عده‌ی اندکی، آن هم با بعضی شرایط خاص که به گفتار و عقیده‌ی آنها کسی عمل نمی‌کند. اما فقهای شیعه بر عدم جایز بودن اجتهاد با وجود و حضور امام معصوم (ع) یا نماینده‌ی ایشان مانند نایب خاص او، هم عقیده و متفق القول هستند. حال که چنین است چه معنایی برای احتجاج امام (ع) یا کسی که امام (ع) ارسالش می‌کند بر اساس اصول فقه باقی می‌ماند؟!

ثم إنّ العقيدة هي الأصل والأساس الذي تبنى عليه الشريعة، وكل الأنبياء والمرسلين ﷺ ابتدؤوا بالعقيدة قبل التشريع، فموسى (ع) - في القرآن الذي لا يختلف المسلمون في صحته صدوره عن الله سبحانه وتعالى - جاء بالتشريع بعد مرحلة عبور البحر بمدة ليست بقصيرة، أي إنه قضى مدة طويلة في إصلاح اعتقاد القوم قبل أن يبدأ بإصلاح شريعتهم. از طرفی عقیده، همان اصل و اساسی است که بر آن شریعت بنا می‌شود و همه‌ی انبیا و فرستادگان (ع) رسالت خود را پیش از تشریع، با عقیده شروع کرده‌اند. حضرت موسی (ع) در قرآنی که در درستی صادر شدنش از جانب خداوند سبحان و متعال هیچ مسلمانی اختلافی

٢٦٥- فند السيد أحمد الحسن (ع) أصول الفقه بكلمات بسيطة في كتاب (العجل)، فراجع.

٢٦٦- اصول فقه را سيد احمد الحسن (ع) با بيانی ساده در كتاب گوساله توضیح داده‌اند.

ندارد، در مدت زمانی بعد از مرحله‌ی عبور کردن از اقیانوس که مدت کمی هم نبود، تشریح را آورد؛ یعنی وی قبل از اینکه اصلاح شریعت آن‌ها را آغاز کند مدت زیادی در اصلاح اعتقادات قوم خود صرف نمود.

إذن، فالعقيدة أصل والتشريع فرع، وهم يقولون: أصول الدين وفروع الدين، فأيهما أولى أن يحتج به الأصل أم الفرع؟!

بنابراین عقیده اصل است و تشریح فرع؛ در حالی که خود آن‌ها نیز می‌گویند: اصول دین و فروع دین. حال کدام اولی است که به آن احتجاج کنند: اصل یا فرع؟

پرسش ۵۱: ملائکه از کجا دانستند انسان خون‌ها می‌ریزد؟

سؤال / ۵۱: قال تعالى: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، فقالت الملائكة: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ﴾^(۲۶۷). من أين عرفت الملائكة بأن الإنسان يفسد ويسفك الدماء قبل حتى أن يُخلق في الأرض؟

پرسش ۵۱: خداوند متعال می‌فرماید: (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم) و فرشتگان گفتند: (آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم؟)^(۲۶۸). فرشتگان پیش از آنکه آدم بر زمین خلق شود، از کجا دانستند انسان فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟

الجواب: كان هناك في الأرض خلق قبل آدم (ع)، ونشروا الفساد وسفك الدماء فيما

بينهم

۲۶۷- البقرة: ۳۰.

۲۶۸- بقره: ۳۰.

فأهلكهم الله سبحانه وتعالى بذنوبهم^(٢٦٩). والملائكة ظنوا أنّ المخلوق الجديد - وهو آدم (ع) وذريته - سيعيدون الكرة مرة أخرى وينشرون الفساد وسفك الدماء، ولكنهم يجهلون أنه بعد قيام القائم (ع) ستقوم دولة العدل والتوحيد الإلهي على الأرض، وينتشر الصلاح والسلام بين الناس.

پاسخ: پیش از آفرینش آدم (ع)، بر روی زمین خلقی وجود داشت که فساد و خونریزی را در میان خود منتشر کردند و خداوند به خاطر گناهان شان آن‌ها را هلاک نمود.^(٢٧٠) فرشتگان گمان بردند که مخلوق جدید که آدم (ع) و نسل او هستند - هم همان کارها را از سر می‌گیرند و

٢٦٩- الإمام الباقر (ع) عن أبائه عن أمير المؤمنين (ع)، قال: (إن الله لما أراد أن يخلق خلقاً بيده وذلك بعدما مضى عن الجن والنسناس في الأرض سبعة آلاف سنة فرفع سبحانه حجاب السموات وأمر الملائكة أن انظروا إلى أهل الأرض من الجن والنسناس فلما رأوا ما يعملون فيها من المعاصي وسفك الدماء والفساد في الأرض بغير الحق عظم ذلك عليهم وغضبوا لله تعالى وتأسفوا على الأرض ولم يملكو غضبهم، وقالوا: ربنا أنت العزيز القادر العظيم الشأن وهذا خلقك الذليل الحقير المتقلب في نعمتك المتمتع بعافيتك المرتهن في قبضتك وهم يعصونك بمثل هذه الذنوب ويفسدون في الأرض ولا تغضب ولا تنتقم لنفسك وأنت تسمع وترى وقد عظم ذلك علينا وأكبرناه لك، فقال جل جلاله: إني جاعل في الأرض خليفة تكون حجة لي في أرضي على خلقي. قالت الملائكة: أتجعل فيها من يفسد فيها كما أفسد هؤلاء ويسفك الدماء كما فعل هؤلاء ويتحاسدون يتباغضون فاجعل ذلك الخليفة منا فانا لا نتحاسد ولا تتباغض ولا نسفك الدماء ونحن نسيح بحمدك وتقديس لك، قال تبارك وتعالى: إني أعلم ما لا تعلمون إني أريد أن أخلق خلقاً بيدي واجعل من ذريته الأنبياء والمرسلين وعباد الله الصالحين وأئمة مهديين واجعلهم خلفائي على خلقي في أرضي يهدونهم إلى طاعتي وينهونهم عن معصيتي وأجعلهم حجة لي عليهم عذراً ونذراً... تفسير القمي: ج ١ ص ٣٦.

٢٧٠- امام باقر (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده است که فرمود: (وقتی خداوند اراده کرد آدم را با قدرتش خلق کند و این بعد از آن بود که از خلقت جن و نسناس بر روی زمین هفت هزار سال گذشته بود، حجاب آسمان‌ها را برداشت و به ملائکه امر فرمود که به اهل زمین از جن و نسناس نظر افکنند. چون آن‌چه از گناهان و ریختن خون‌ها و فساد در زمین برخلاف حق را انجام می‌دادند، مشاهده کردند، بر آن‌ها بسیار گران آمد و به خاطر خداوند متعال خشمگین شدند و بر اهل زمین تاسف خوردند و گفتند: پروردگارا! تو عزیز قادر عظیم‌الشأن هستی و این خلق تو ذلیل حقیر تو است که در نعمت تو غوطه‌ور است و از عافیت بهره‌مند و در قبضه‌ی تو می‌باشد، با این گناهان، معصیت تو را می‌کند و در زمین فساد می‌کند و تو خشمگین نمی‌شوی و انتقامت را نمی‌گیری، در حالی که می‌بینی و می‌شنوی؟! این موضوع بر ما عظیم و گران است و به خاطر تو بزرگتر نیز می‌باشد. خداوند جل جلاله فرمود: من جانشین و خلیفه‌ای بر زمین قرار می‌دهم که حجت من بر خلقم در زمینم باشد. ملائکه گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد کند همان طور که اینان فساد کردند، و خون‌ها بریزد همان طور که اینان چنین کردند و به یکدیگر حسادت ورزند و کینه‌جویی کنند؟! این جانشین را از بین ما برگزین که ما حسادت نمی‌ورزیم و کینه‌جویی نمی‌کنیم و خون‌ریزی نمی‌کنیم در حالی که حمد تو را تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. خداوند تبارک و تعالی فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. من اراده کرده‌ام خلقی با قدرتم بیافرینم و از نسل او انبیا و فرستادگان و بندگان صالح خداوند و ائمه‌ی هدایتگر برگزینم و آن‌ها را جانشینانم در زمینم قرار دهم که آن‌ها را به اطاعت من هدایت کنند و از معصیت و نافرمانی‌ام بازدارند و آنان را حجت خودم بر ایشان از نظر بشارت و انذار قرار دهم...» تفسیر قمی: ج ١ ص ٣٦.

به نشر فساد و خونریزی می پردازند، ولی آن‌ها نمی دانستند که پس از قیام قائم (ع) دولت عدل و توحید الهی بر روی زمین بر پا و صلح و دوستی بین مردم فراگیر خواهد شد.



﴿ اما ستمکاران آن سخن را به گونه‌ای دیگر کردند و...﴾ پرسش ۵۲: معنای آیه‌ی

سؤال / ۵۲: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿۵۲﴾ فَابَدَّلَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَانزَلْنَا عَلَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا یَفْسُقُونَ ﴿۲۷۱﴾. وقال تعالى: ﴿۵۲﴾ فَابَدَّلَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَارْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا یَظْلِمُونَ ﴿۲۷۲﴾.

لماذا قال تعالى في الأولى: (فأنزلنا)، وفي الثانية: (فأرسلنا)، وما الفرق بينهما؟ وقال تعالى في الأولى: (يفسقون)، والأخرى: (يظلمون)، وما الفرق بينهما؟

پرسش ۵۲: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. (اما ستمکاران آن سخن را به گونه‌ای دیگر کردند و بر آنان به جزای عصیانی که کرده بودند عذابی آسمانی فرود آوردیم) (۲۷۳) و خداوند می فرماید: (از میان آنان، آن گروه که بر خود ستم کرده بودند سخنی را که به آن‌ها گفته شده بود، به گونه‌ای دیگر کردند. پس به کیفر ستمی که می کردند بر ایشان از آسمان عذاب فرستادیم) (۲۷۴).

چرا خداوند در آیه‌ی اول می فرماید (فَأَنْزَلْنَا) و در دومی (فَأَرْسَلْنَا)؟ فرق میان این دو چیست؟ و نیز حق تعالی در آیه‌ی اول (يَفْسُقُونَ) می گوید و در دومی (يَظْلِمُونَ). بین این دو چه تفاوتی وجود دارد؟

۲۷۱- البقرة: ۵۹.

۲۷۲- الأعراف: ۱۶۲.

۲۷۳- بقره: ۵۹.

۲۷۴- اعراف: ۱۶۲.

الجواب: قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (٢٧٥).

پاسخ: خداوند متعال می فرماید: (و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید، که از میان شما پیامبران برگزید و شما را پادشاهانی قرار داد و به شما چیزهایی عنایت کرد که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است * ای قوم من، به زمین مقدسی که خدا برایتان مقرر کرده است داخل شوید و باز پس مگردید که زیان دیده باز می گردید * گفتند: ای موسی، در آنجا مردمی جبارند و ما به آن سرزمین درنیاییم تا آنگاه که آن جباران بیرون شوند، اگر آنان از آن سرزمین بیرون شوند به آن داخل شویم * دو مرد از آنان که پرهیزگاری پیشه داشتند و خدا نعمتشان عطا کرده بود گفتند: از این دروازه بر آنان داخل شوید، و چون به شهر درآمدید شما پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید، اگر از مؤمنان هستید * گفتند: ای موسی، تا وقتی که جباران در آنجا هرگز به آن شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می نشینیم، تو و پروردگارت بروید و با آنها نبرد کنید * گفت: ای پروردگار من، من تنها مالک نفس خویش و برادرم هستم. میان من و این مردم نافرمان جدایی بینداز. * خدا گفت: ورود به آن سرزمین به مدت چهل سال بر ایشان حرام شد و در آن بیابان سرگردان خواهند ماند، پس برای این نافرمانان اندوهگین مباش) (٢٧٦).

في هذه الآيات بيان سبب هذا الرجز أو العذاب، وهو فسق القوم وعدم امتثالهم للأوامر الإلهية التي كان موسى (ع) يأمرهم بها. والحقيقة أنّ هذا الفسق إنما يأتي من شك في نفوسهم بنبوة موسى (ع)، وإنه خليفة الله في أرضه ويجب طاعته. وظهر هذا الشك في كثير من الأحيان في (التيه) عندما اعترضوا على موسى (ع)، وكفروا بقيادته لهم أو بقيادة أخيه هارون (ع). وهذا الكفر بخليفة الله في أرضه هو الظلم، وهو ظلم لأنفسهم؛ لأنهم الخاسر الأول والأخير في الدنيا والآخرة عندما لا يعترفون أنّ الملك لله، وإنّ الله هو الذي يُعين خليفته في أرضه، وإنّ عليهم طاعته (ع)؛ لأنّ طاعته هي طاعة الله، وقبول ملكه (ع)؛ لأنّ ملكه هو ملك الله سبحانه وتعالى. وبالنتيجة، فالظلم لخليفة الله في أرضه هو عدم قبول ولايته الإلهية.

این آیات دلیل این ابتلا یا عذاب می باشد را فسوق قوم و عدم پیروی آنها از اوامر الهی است که موسی (ع) آنها را به آنها امر می نمود بیان می کند. حقیقت آن است که منشأ این نافرمانی فقط از شک و تردیدی ناشی می شد که در وجودشان به پیامبر بودن حضرت موسی (ع) داشتند و نیز تردید به اینکه وی جانشین خدا بر زمینش است و فرمان برداری از او واجب این شک و تردید در سرگردانی آنها بارها نمود پیدا کرد، آنگاه که به موسی (ع) اعتراض کردند و به رهبری او یا به رهبری برادرش هارون (ع) بر آنها، کفر ورزیدند. این کفر به جانشین خدا بر زمینش، ظلم محسوب می شود و ظلم بر خودشان می باشد؛ چرا که وقتی آنها اقرار نمی کنند که زمامداری از آن خداوند است، و این خداوند است که جانشینش در زمین را تعیین می کند و اطاعت آنها از خلیفه اش (ع) واجب می باشد چرا که اطاعت از او اطاعت از خداوند است. و پادشاهی او (ع) را قبول نمی کنند چرا که پادشاهی او همان پادشاهی خداوند سبحان و متعال است—زیان کار اول و آخر در دنیا و آخرت، خود آنهایند و در نتیجه، ظلم به جانشین خدا در زمین همان عدم پذیرش ولایت الهی او می باشد.

أما الفسق: فهو عصيان خليفة الله في أرضه، وعدم قبول الأوامر الإلهية.

اما (فسق) (نافرمانی): عبارت است از عصیان بر خلیفه ی خدا در زمینش و نپذیرفتن فرمان های الهی.

ومعنى إنزال العذاب: أي إيقاعه واستقراره على القوم.
(إنزال عذاب): يعنى افكندن و قرار دادن عذاب بر قوم.

أما إرسال العذاب: فهو إرسال الملائكة به، وعندما يأتيهم الأمر الإلهي ينزلونه ويوقعونه بالقوم. فالعذاب المرسل هو عذاب مظل للقوم على وشك أن يوقع بهم، ويمكن أن يوقع بهم بين فترة وأخرى، كما حصل لبني إسرائيل في (التيه)، فكان يقع فيهم الهلاك كلما أذوا موسى (ع) ورفضوا ولايته عليهم وخلافته لله في أرضه. وهناك معانٍ أخرى لإنزال العذاب وإرسال العذاب لا تخص الآيتين، فلا داعي للتعرض لها. أما معنى الآيتين بالخصوص:

أما (إرسال عذاب): يعنى فرستادن آن به دست ملائكة و هنگامی که امر الهی می رسد عذاب را نازل می کنند و بر قوم فرود می آورند. پس عذاب ارسال شده عذابی سایه افکنده بر مردم است که هر لحظه ممکن است بر آنان واقع گردد و ممکن است زمانی یا در زمان دیگری بر آن ها جاری شود. همان گونه که در زمان سرگردانی برای بنی اسرائیل حاصل شد و هرگاه موسی (ع) را آزار می دادند و ولایت او بر خودشان و جانشین خداوند بودنش در زمینش را رد می کردند، عذاب و هلاکت بر آن ها واقع می شد. معانی دیگری نیز برای انزال عذاب و ارسال عذاب وجود دارد که به این دو آیه مربوط نمی شود و نیازی به مطرح کردن آن ها نمی باشد؛ اما در خصوص معنی این دو آیه:

﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾: أي عذبناهم، أنزلنا: أوقعنا بهم العذاب، وهم الذين ظلموا أولياء الله موسى وهارون عليهما السلام، ومن باب أولى ظلموا محمد وآل محمد ﷺ؛ لأنهم أصل الولاية الإلهية^(٢٧٧).

٢٧٧- عن داود الرقي، قال: سألت أبا عبد الله (ع) ... إلى أن يقول (ع): (... فلما أراد الله أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه فقال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق: رسول الله ﷺ وأمير المؤمنين (ع) والأئمة صلوات الله عليهم فقالوا: أنت ربنا فحملهم العلم والدين، ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة ديني وعلمي وأمنائي في خلقي وهم المسؤولون، ثم قال لبني آدم أقرؤا لله بالربوبية ولهؤلاء النفر بالولاية والطاعة، فقالوا: نعم ربنا أقرؤنا، فقال الله للملائكة: أشهدوا. فقالت الملائكة شهدنا على أن لا يقولوا غداً إنا كنا عن هذا غافلين أو يقولوا إنما أشرك أبائنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطلون، يا داود ولايتنا مؤكدة عليهم في الميثاق) الكافي: ج ١ ص ١٣٣

(و بر آنان به جزای عسیانی که کرده بودند عذابی آسمانی فرود آوردیم) ﴿﴾ : یعنی آن‌ها را عذاب کردیم. (آنزلنا) یعنی عذاب را بر آن‌ها فرود آوردیم، و اینها کسانی بودند که به اولیای خداوند موسی و هارون (ع) و در اصل به محمد و آل محمد (ع) که اصل ولایت الهی اند، ستم روا داشته بودند. (۲۷۸)

وسبب إنزال هذا العذاب هو: فسقهم وتمردهم على الأوامر الإلهية لله في أرضه، مع شك أو كفر كثير منهم بنبوّة موسى (ع) وخلافته.

علت نازل شدن این عذاب، نافرمانی و تمرد آن‌ها بر اوامر الهی خدا در زمینش همراه با شک یا کفر بسیاری از آن‌ها به نبوت و خلافت موسی (ع) بود.

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾: أي أرسلنا الملائكة يحملون العذاب فوق رؤوسهم، بسبب نفاقهم وعدم إيمانهم إيماناً حقيقياً، فهم ظالمون لأولياء الله وخلفائه في أرضه (ع)، وإلا فالفسق وحده والمعصية وحدها مع قبول أولياء الله وخلفائه في أرضه لا توجب إرسال العذاب فضلاً عن إنزاله بحسب سنة الله سبحانه وتعالى، فلا يوقع العذاب في الأمم المتمردة على أمر الله سبحانه والمنحرفة عن صراطه المستقيم إلا بعد أن يرسل رسولا^(۲۷۹)، ويكذب ويستهزأ به. والولاية لولي الله سبحانه حسنة لا تضر معها سيئة، ومعاداة ولي الله سبحانه وخليفته في أرضه سيئة لا تنفع معها حسنة (۲۸۰).

۲۷۸- داوود رقی می‌گوید: از ابو عبدالله (ع) پرسیدم ... تا این که فرمود: (...هنگامی که خداوند عزوجل اراده فرمود خلق را خلق نماید، آن‌ها را خلق کرد و در پیش گاهش منتشر نمود. سپس به آن‌ها فرمود: پروردگارتان کیست؟ اولین کسی که زبان گشود رسول خدا بود(ص) و امیرالمؤمنین و ائمه که صلوات خداوند بر همه‌شان باد، بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی. پس علم و دین را بر ایشان حمل نمود. سپس به ملائکه فرمود: اینان حاملان دین من و علم من و امینانم در خلقم هستند و آن‌ها مسؤول می‌باشند. سپس به بنی آدم فرمود: به ربوبیت خداوند و هم‌چنین به این افراد به جهت اطاعت و ولایت اقرار کنید. گفتند: آری پروردگار ما، اقرار و اعتراف نمودیم. سپس خداوند جل جلاله به ملائکه فرمود: گواه باشید. ملائکه گفتند: ما شاهدیم که فردا نگویند ما از این موضوع بی‌خبر بودیم یا بگویند جز این نیست که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسل بعد از آن‌ها هستیم؛ آیا ما را به خاطر آن چه باطلین انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟! ای داوود! انبیا در میثاق بر آن‌ها تاکید شده است). کافی: ج ۱ ص ۱۳۳ و ۱۳۴ ح ۷.

۲۷۹- قال تعالى: (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) الاسراء: ۱۵.

۲۸۰- ولهذا ورد عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: (يا علي - كمثال لسادة أولياء الله وخلفائه في أرضه، وإلا فما قاله ﷺ فيه جارٍ في الأوصياء من بعده وخلفاء الله في أرضه جميعاً - لو أن عبداً عبد الله مثل ما قام نوح في قومه، وكان له مثل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله، ومد في عمره حتى حج ألف حجة ثم قتل بين الصفا والمروة، ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها،

٢- (پس به کیفر ستمی که می‌کردند بر ایشان از آسمان عذاب فرستادیم): یعنی به جهت نفاق آن‌ها و عدم ایمان راستین، فرشتگانی را فرستادیم که عذاب را بر بالای سرهایشان حمل می‌کردند. آن‌ها به اولیای الهی و جانشین او بر زمینش (ع) ستم روا داشتند و گرنه با توجّه به سنّت‌های خداوند سبحان و متعال، فسق (نافرمانی) تنها و معصیت تنها در کنار پذیرفتن اولیای خدا و جانشینان او بر زمینش موجب ارسال عذاب نمی‌شود، چه برسد به نازل شدن آن. بر امت‌های متمرّد از فرمان خداوند سبحان و منحرف از صراط مستقیم عذابی واقع نمی‌شود مگر پس از فرستاده شدن فرستاده^(٢٨١) و تکذیب و مسخره کردن او. ولایت ولیّ خداوند سبحان، حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای به همراه آن آسیب نمی‌رساند و دشمنی با ولیّ خداوند سبحان و جانشینش در زمینش، گناهی است که هیچ حسنه‌ای به همراه آن سودمند نمی‌باشد.^(٢٨٢)

ومن الآيتين نفهم أنّ الله سبحانه يُرسل العذاب على الأمة إذا أعرضت عن ولي الله وخليفته في أرضه، ثم إنّ هذا العذاب ينزل بهم إذا استمروا على فسقهم وتمردهم على الأوامر الإلهية المبلغت لهم. وربما يُرسل العذاب وينزل بهم مباشرة إذا حقت عليهم الكلمة بعد أن ظلموا ولي الله وفسقوا عن أمر الله سبحانه، والحمد لله وحده.

أما علمت يا علي أنّ حبك حسنة لا تضر معها سيئة، وبغضك سيئة لا تنفع معها طاعة، يا علي لو نثرت الدر على المنافق ما أحبك، ولو ضربت خيشوم المؤمن ما أبغضك، لان حبك إيمان وبغضك نفاق، لا يبغضك إلا مؤمن تقي، ولا يبغضك إلا منافق شقي (بحار الأنوار: ج ٣٩ ص ٢٨٠، نقلاً عن بشارة المصطفى: ص ١١٤).

^{٢٨١}- خداوند متعال می‌فرماید: (و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم تا آن‌گاه که برایشان فرستاده‌ای بفرستیم) (اسراء: ١٥).
^{٢٨٢}- از همین‌رو از ابن مسعود روایت شده است که رسول خدا(ص) فرمود: (ای علی -به عنوان سرور اولیای خداوند و جانشینانش در زمینش، وگرنه آن‌چه ایشان(ص) فرموده است در تمام اوصیا پس از او و تمام جانشینان خدا در زمینش، جریان دارد- اگر بنده‌ای خدا را به مدت عمر نوح که در میان قومش قیام کرد به عبادت خدا بپردازد، و به مقدار کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا اتفاق کند، و بر فرض به قدری عمر کند تا بتواند با پای پیاده هزار سال حج به جا آورد، و بعد بین صفا و مروه کشته شود، اما ولایت تو را قبول نداشته باشد بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد و داخل آن نمی‌شود. ای علی! آیا نمی‌دانی که محبت تو حسنه‌ای است که هیچ گناهی به همراه آن ضرر نمی‌رساند و کینه و دشمنی با تو گناهی است که هیچ طاعتی همراه با آن نفع نمی‌رساند. ای علی! اگر بر منافق دُر و مروارید بخشش کنی، تو را دوست نخواهد داشت و اگر بینی مؤمن را بشکنی هرگز با تو دشمن نشود؛ چرا که محبت تو ایمان و دشمنی با تو نفاق است، و تو را دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزگار و تو را دشمن نخواهد داشت مگر منافق بدبخت). بحار الانوار: ج ٣٩ ص ٢٨٠؛ روایت شده از بشارت المصطفى: ص ١١٤.

از این دو آیه می‌فهمیم که اگر امت از ولیّ خدا و خلیفه‌ی او در زمینش روی برگرداند، خدای سبحان عذاب را می‌فرستد. سپس اگر آن‌ها بر نافرمانی و تمردشان بر اوامر الهی که به آن‌ها ابلاغ می‌شود اصرار ورزند، این عذاب بر آن‌ها فرود می‌آید، و چه بسا پس از آنکه به ولیّ خدا ستم روا داشتند و از پیروی امر خداوند سبحان سربرتافتند، اگر سخن خداوند بر آنان محقق شود، عذاب ارسال شود و بلافاصله بر آن‌ها فرود آید. والحمد لله وحده.

پرسش ۵۳: معنای آیه‌ی ﴿و گمراهان از پی شاعران می‌روند﴾

سؤال / ۵۳: ما معنی قوله تعالى: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ (۲۸۳) ؟

پرسش ۵۳: معنای این سخن خداوند متعال چیست: ﴿و شاعران که گمراهان از پی شان می‌روند * آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟ * و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟﴾ (۲۸۴).

الجواب: هؤلاء الغاوون هم أنفسهم الغاوون في الآية ﴿فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾ (۲۸۵). وعن هذه الآية قال الصادق (ع): (نزلت في قوم وصفوا عدلاً ثم خالفوه إلى غيره) (۲۸۶).
پاسخ: این گمراهان، همان گمراهان آیه‌ی (پس آن‌ها و گمراهان در آن (آتش) افکنده شوند) (۲۸۷) می‌باشند. امام صادق (ع) درباره‌ی این آیه فرموده است: «درباره‌ی قومی نازل شده است که عدلی را توصیف می‌کنند سپس با آن مخالفت نموده به غیر آن بگرایند». (۲۸۸)

۲۸۳- الشعراء: ۲۲۴- ۲۲۶.

۲۸۴- شعرا: ۲۲۴ تا ۲۲۶.

۲۸۵- الشعراء: ۹۴.

۲۸۶- الکافی: ج ۲ ص ۳۰۰ ح ۴، باب من وصف عدلاً وعمل بغيره.

۲۸۷- شعرا: ۹۴.

۲۸۸- کافی: ج ۲ ص ۳۰۰ ح ۴ باب کسی که عدلی را توصیف می‌کند و غیر آن عمل می‌کند.

وهؤلاء الغاوون أو الأتباع الذين يتبعون أئمة الضلال يعرفون الحق ويصفونه، فهم يعرفون عدالت محمد وآل محمد ﷺ، وهؤلاء هم مقلدة العلماء غير العاملين الضالين، وإذا لم يلتفتوا إلى أنفسهم سيؤول بهم الأمر إلى محاربة الإمام المهدي (ع).
 این گمراهان یا پیروان کسانی که از امامان گمراهی پیروی می کنند، حق را می شناسند و آن را توصیف می کنند و آن ها عدالت محمد و آل محمد (ع) را می شناسند؛ این ها همان مقلدین علمای بی عمل گمراه هستند که اگر به خود نیابند، عاقبت کارشان جنگ و ستیز با امام مهدی (ع) خواهد بود.

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾: الشعراء: هم العلماء غير العاملين الضالين، والغاوون: هم مقلدوهم وأتباعهم.
 (و شاعران که گمراهان از آنان تبعیت می کنند) : شاعران، همان علمای بی عمل گمراه هستند و گمراهان نیز مقلدین و پیروان آن ها می باشند.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾: أي في كل ضلالة وباطل يتكلمون، وفي كل انحطاط ونزول عن الحق، والواد: هو المنخفض من الأرض، نظير الباطل؛ لأنه هبوط إلى أسفل وسقوط في الهاوية.
 (آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟) : یعنی درباره ی هر ضلالت و باطل و درباره ی هر انحطاط و کوتاه آمدن از حق، سخن سرایی می کنند. «واد»: زمین پست، و نظیر باطل می باشد؛ چرا که باطل، هبوط به پایین و سقوط به هاویه است.

﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾: هكذا دائماً العلماء غير العاملين تجدهم أحرص الناس على الحياة الدنيا يود أحدهم لو يعمر ألف سنة، ويحبون الرفاهية والحياة المريحة البعيدة كل البعد عن حياة الأنبياء والمرسلين الذين يدعون أنهم يتابعونهم، فلا تجدهم يقفون مع الحق أو يقاتلون الباطل أو ينفقون على اليتامى والأرامل.

(و چیزها می گویند که خود عمل نمی کنند؟) : علمای بی عمل همواره این گونه اند. آن ها را حریص ترین مردم به دنیا می یابی و هریک از آن ها دوست دارد هزار سال عمر کند. آن ها رفاه

و زندگی آسوده را دوست دارند و از زندگی انبیا و فرستادگان که ادعا می کنند پیروشان هستند، بسی دورند، و هیچگاه نمی بینی که آن ها در کنار حق بایستند یا با باطل نبرد کنند یا به ایتم و بیوه زنان انفاق نمایند.

عن أبي جعفر (ع)، قال: ﴿الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ﴾ في النبوة، ﴿وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ قال: في أصلاب النبيين، ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ قال: نزلت في الذين غيروا دين الله بأرائهم وخالفوا أمر الله، هل رأيتم شاعراً قط تبعه أحد؟ إنما عني بذلك الذين وضعوا ديناً بأرائهم فتبعهم الناس على ذلك، ويؤكد ذلك قوله: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾ يعني: يناظرون بالأباطيل ويجادلون بالحجج المضلّة وفي كل مذهب يذهبون، ﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾، قال: يعظون الناس ولا يتعضون، وينهون عن المنكر ولا ينتهون ويأمرون بالمعروف ولا يعملون، وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم^(۲۸۹).

از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: ((آن که تو را می بیند آن گاه که برمی خیزی) در مورد نبوت است، (و نماز خواندنت را با دیگر سجده گزاران می بیند) در مورد اصلاب پیامبران است، (و شاعران که گمراهان از آنان تبعیت می کنند) در مورد کسانی نازل شد که دین خدا را با نظرات خود تغییر دادند و با فرمان خداوند مخالفت کردند. آیا تاکنون شاعری دیده اید که کسی از او پیروی کند. منظور از شعرا کسانی هستند که با آرا و نظرات خود، دینی وضع کردند و مردم در آن از آن ها پیروی کردند و با این سخن بر این موضوع تأکید دارد (آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟)؛ یعنی با سخنان باطل و حجت های گمراه کننده، مجادله و مناظره می کنند و در هر طریقی پای می گذارند (و چیزها می گویند که خود عمل نمی کنند؟) مردم را موعظه می کنند اما خود پند نمی گیرند، دیگران را از منکر نهی می کنند ولی خود از آن اجتناب نمی ورزند و به معروف امر می کنند اما خود به آن عمل نمی کنند. این ها کسانی هستند که حق آل محمد (ع) را غصب کرده اند.^(۲۹۰)



۲۸۹- تفسیر القمی: ج ۲ ص ۱۲۵.

۲۹۰- تفسیر قمی: ج ۲ ص ۱۲۵.

پرسش ٥٤: معنای آیهی ﴿در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان﴾

سؤال / ٥٤: ما معنی هذه الآيات من سورة القيامة: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٩١﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ (٢٩١).

پرسش ٥٤: معنای این آیات از سوره‌ی قیامت چیست: (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند) (٢٩٢).

الجواب: أي ناظرة إلى محمد ﷺ، فهو المربي لهذه الوجوه الطيبة الناضرة.

پاسخ: یعنی به حضرت محمد (ص) نظر می‌کنند. او مربی این چهره‌های پاک و درخشان است.

قال الصادق (ع) لهاشم الصيداوي: (يا هاشم، حدّثني أبي وهو خير مني عن رسول الله ﷺ أنه قال: ما من رجل من فقراء شيعتنا إلا وليس عليه تبعّة. قلت: جعلت فداك وما التبعّة؟ قال: من الإحدى والخمسين ركعة، ومن صوم ثلاث أيام في الشهر، فإذا كان يوم القيامة خرجوا من قبورهم ووجوههم مثل القمر ليلة البدر، فيقال للرجل منهم: سل تعط، فيقول: أسأل ربي النظر إلى وجه محمد ﷺ. قال: فيأذن الله عز وجل لأهل الجنة أن يزوروا محمداً ﷺ).

امام صادق (ع) به هاشم صیداوی فرمود: «ای هاشم! پدرم که برتر از من است مرا روایت کرد از پیامبر خدا (ص) که فرمود: هیچ‌یک از فقراى شیعیان ما نیست جز آن‌که پیامدی (عقوبتی) بر او نباشد. عرض کردم: فدایت شوم، پیامد چیست؟ فرمود: «به خاطر پنجاه و یک رکعت نماز و روزه‌ی سه روز در هر ماه. چون روز قیامت شود از قبرهای خود بیرون آیند در حالی که چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده می‌درخشد. پس به یکی از آن‌ها گفته شود: چیزی بخواه که به تو عطا خواهد شد. وی گوید: از پروردگارم می‌خواهم که به چهره‌ی

٢٩١- القيامة: ٢٢- ٢٣.

٢٩٢- قیامت: ٢٢ و ٢٣.

محمد(ص) بنگرم. پس خداوند عزوجل به بهشتیان اجازه فرماید که محمد(ص) را زیارت کنند.

قال: فينصب لرسول الله ﷺ منبراً على درنوك من درانيك الجنة له ألف مرقاة بين المرقاة إلى المرقاة ركضة الفرس، فيصعد محمد ﷺ وأمير المؤمنين (ع)، قال: فيحف ذلك المنبر شيعة آل محمد ﷺ، فينظر الله إليهم وهو قوله تعالى: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾. قال: فيلقى عليهم من النور حتى أن أحدهم إذا رجع لم تقدر الحوراء تملأ بصرها منه، ثم قال: أبو عبد الله (ع): يا هاشم لمثل هذا فليعمل العاملون (٢٩٣).

پس برای رسول خدا(ص) منبری بر روی یکی از فرش های مخمل بهشتی نصب می شود که هزار پله دارد که میان هر دو پله مسیر یک دویدن اسب فاصله است. پس محمد(ص) و امیرالمؤمنین(ع) بر آن بالا روند. شیعیان آل محمد (ع) دور آن جمع شوند و خداوند نظر رحمت به ایشان نماید. و این معنای آیهی (در آن روز چهره های هست زیبا و درخشان* که سوی پروردگارشان نظر می کنند) است. فرمود: سپس آن قدر نور بر آنان فرو می ریزد تا آنجا که وقتی باز می گردند، حوریان نمی توانند به راحتی به آنها نظر افکنند. سپس امام صادق (ع) فرمود: ای هاشم! (اهل عمل برای چنین پاداشی تلاش کنند)». (٢٩٤)



پرسش ۵۵: معنای آیهی ﴿ چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت،...﴾

سؤال / ۵۵: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ إِلَىٰ الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (٢٩٥). وكيف يصح أن يطلب موسى (ع) النظر؟ ولو كانت رؤية قلبية، لماذا

٢٩٣- بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٢٦١.

٢٩٤- بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٢٦١.

٢٩٥- الأعراف: ١٤٣.

استخدم لفظ (انظر) وهو يستعمل للبصر، ولم يستعمل لفظ (أرى) لوحده وهو للبصيرة والرؤية القلبية؟

پرسش ۵۵: معنای این کلام حق تعالی چیست: (چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من! خود را به من بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم)^(۲۹۶).

چگونه ممکن است موسی (ع) درخواست دیدن کند؟ و اگر رؤیت به صورت قلبی بوده، چرا از واژه‌ی (انظر) (بنگرم) که برای دیدن به کار می‌رود استفاده شده و کلمه‌ی (أرى) به تنهایی که برای بصیرت و رؤیت قلبی است به کار گرفته نشده است؟

الجواب: طلب موسی الرؤیة القلبية والمعرفة البصيرية لا البصرية أولاً، فطلب معرفة الله سبحانه وتعالى حق معرفته في مقام (القاب قوسین أو أدنی)، فلما عرف من الله سبحانه وتعالى أنه غير مستحق لهذا المقام طلب أن يرى بالبصيرة وينظر بالبصر - ﴿أَرِنِي أَنْظُر﴾ - إلى صاحب هذا المقام، وهو محمد ﷺ - ومعرفة محمد ﷺ هي معرفة الله سبحانه وتعالى، والنظر إلى محمد هو النظر إلى الله سبحانه وتعالى؛ لأنه وجه الله سبحانه - فجاءه الجواب: أنه لا طاقة له على رؤیة نور محمد ﷺ في ذلك المقام القدسي، فتجلى محمد ﷺ وهو نور الله سبحانه للجبل فجعله دكاً، وخرّ موسى صعقاً ﴿قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ أي: بولاية علي بن أبي طالب (ع)، وهو فقط الذي يعرف محمداً ويرى محمداً ﷺ، وهو صاحب هذا المقام^(۲۹۷)، فهو باب محمد ﷺ (أنا مدينة العلم وعلي بابها).

پاسخ: در ابتدا موسی رؤیت قلبی و معرفت بصیرتی را درخواست کرد و نه بصری. او معرفت خداوند سبحان و متعال را چنان که حق معرفت او است، در مقام (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک تر) درخواست نمود. هنگامی که از جانب خداوند سبحان و متعال دریافت که او شایسته‌ی این مقام نیست، خواست که با بصیرت ببیند و با چشم (أَرِنِي أَنْظُر) (به من بنمای تا

^{۲۹۶} - اعراف: ۱۴۳.

^{۲۹۷} - وقد تقدم ما يرتبط بهذه المسألة في جواب سؤال (۲) و (۱۰) من الجزء الأول. فراجع.

نظر کنیم) به صاحب این مقام یعنی حضرت محمد (ص) بنگرد که معرفت محمد (ص) همان معرفت خداوند است و نظر به آن حضرت نظر به خداوند سبحان و متعال است؛ چرا که او وجه الله سبحانه و تعالی است. خطاب به موسی پاسخ آمد که او طاقت دیدن نور محمد (ص) در آن مقام قدسی را ندارد. محمد (ص) که نور خداوند سبحان است بر کوه تجلی کرد و آن را متلاشی نمود و موسی بی‌هوش بیفتاد (گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم) یعنی به ولایت علی بن ابی طالب (ع) و او تنها کسی است که محمد را می‌شناسد و محمد (ص) را که صاحب این مقام است می‌بیند؛^(۲۹۸) بنابراین او دروازه‌ی محمد (ص) است (من شهر علم هستم و علی باب آن).

قال الصادق (ع): (وإنما طلع من نوره علی الجبل کضوء یخرج من سمّ الخیاط فدکت الأرض وصعقت الجبال)^(۲۹۹).

امام صادق (ع) می‌فرماید: «و از نور او فقط همچون نوری که از میان سوراخ سوزن می‌تابد به کوه تابید، زمین به لرزه در آمد و کوه متلاشی شد».^(۳۰۰)

ثم طلب موسی (ع) مقام قائم آل محمد ﷺ لما عرف من الله ما سیعطیه من التمکین فی الملک، وطلب من الله أن یجعله قائم آل محمد ﷺ، كما ورد فی الروایة عنهم ﷺ.^(۳۰۱)

سپس موسی (ع) مقام قائم آل محمد (ع) را درخواست نمود پس از این که از جانب خداوند دریافت که خداوند چه تمکینی در ملک به او خواهد بخشید و از خداوند درخواست کرد که او را قائم آل محمد (ع) گرداند؛ همان طور که در روایات اهل بیت (ع) آمده است.^(۳۰۲)

^{۲۹۸} - در پاسخ پرسش‌های ۲ و ۱۰ از جلد اول همین کتاب مطالب مرتبط با این موضوع آمده است.

^{۲۹۹} - بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۴۰۷.

^{۳۰۰} - بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۴۰۷.

^{۳۰۱} - عن سالم الأشل، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر (ع) يقول: (نظر موسی بن عمران فی السفر الأول إلى ما یعطی قائم آل محمد من التمکین والفضل، فقال موسی: رب اجعلني قائم آل محمد. فقيل له: إن ذاك من ذرية أحمد. ثم نظر فی السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله، فقيل له مثل ذلك، ثم نظر فی السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، فقيل له مثله) كتاب الغيبة - محمد بن إبراهيم النعماني: ص ۲۴۶ - ۲۴۷.

^{۳۰۲} - از سالم اشل روایت شده است: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: «موسی بن عمران (ع) در سفر اول (تورات) نظر کرد و مقام قائم آل محمد را در مکتب و قدرت و فضیلت مشاهده و از خدا درخواست

وبالنتيجة، فإنّ موسى طلب مقام: (الشمس والقمر والكوكب) التي رآها إبراهيم جدّه (ع) ولكن ليس بهذا المقام الذي رآه إبراهيم (ع) وهو في الملكوت، بل طلب أن يرى أنوارهم القدسية في الملاء الأعلى، أي: مقاماتهم في السماء السابعة الكليّة.

در نتیجه موسی(ع) مقام «خورشید و ماه و ستاره» را که جدش ابراهیم(ع) دیده بود درخواست کرد؛ ولی نه در آن جایگاهی که ابراهیم(ع) در ملکوت دیده بود بلکه درخواست دیدن انوار قدسی آنها در ملاء اعلا را مطرح نمود؛ یعنی مقامهای آنها در آسمان کلی هفتم.

وطلب أيضاً النظر إلى محمد ﷺ فسُكت عن النظر؛ لأنه ممكن سواء لصورة محمد ﷺ الجسمانية أو لصورته المثالية، وُرِدَ بعدم إمكان رؤية محمد ﷺ (رؤية تامة)؛ لأن صاحب هذا المقام هو علي بن أبي طالب (ع)، وقد قال محمد ﷺ: (يا علي، ما عرفني إلا الله وأنت) (٣٠٣).

هم چنین نظر به محمد (ص) را درخواست کرد که از آن بازداشته شد؛ زیرا دیدن صورت جسمانی محمد (ص) یا صورت مثالی او امکان پذیر بود، ولی عدم امکان دیدن محمد (ص) به او پاسخ داده شد (دیدن تمام و کمال)؛ چرا که صاحب این مقام علی بن ابی طالب (ع) می باشد. حضرت محمد (ص) می فرماید: «ای علی مرا کسی شناخت جز خدا و تو» (٣٠٤).

فقوله تعالى: ﴿لَنْ نَرَاكَ أَيُّ لَنْ تَرَى مُحَمَّدًا ﷺ رُؤْيَةً تَامَةً، كَمَا تَطْلُبُ.

بنابراین این سخن خداوند: (لَنْ نَرَاكَ أَيُّ لَنْ تَرَى مُحَمَّدًا ﷺ رُؤْيَةً تَامَةً، كَمَا تَطْلُبُ) یعنی محمد(ص) را نخواهی دید؛ دیدنی تمام و کمال، آن گونه که درخواست می کنی.

نمود: خداوند! مرا قائم آل محمد قرار بده! به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگرید و دوباره همانند همان مطلب پیشین را یافت و همانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگرید و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید». کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ٢٤٦ و ٢٤٧.

٣٠٣- مختصر بصائر الدرجات: ص ١٢٥.

٣٠٤- مختصر بصائر الدرجات: ص ١٢٥.



پرسش ۵۶: نسبت دادن مکر و استهزا به خداوند سبحان.

سؤال/۵۶: ما معنى ما ورد في القرآن من نسبة الاستهزاء والمكر إلى الله سبحانه ونحن نعلم أن المكر والاستهزاء معانٍ قبيحة، ومن هذه الآيات: ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^(۳۰۵)، ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾^(۳۰۶)، ﴿سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ﴾^(۳۰۷)، ﴿يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾^(۳۰۸).

پرسش ۵۶: آن چه در قرآن درباره‌ی نسبت دادن استهزا و مکر به خدای سبحان آمده به چه معنا است؟ و حال آن که ما می‌دانیم مکر و استهزا دارای معانی قبیحی می‌باشد. از جمله این آیات: (و آنان مکر کردند و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است)^(۳۰۹) و (خدا را فریب می‌دهند و حال آن که خداوند آن‌ها را فریب می‌دهد)^(۳۱۰) و (خداوند به استهزا می‌گیرد آنان را)^(۳۱۱) و (آن‌ها را استهزا می‌کند)^(۳۱۲).

الجواب: ورد عن الإمام الرضا (ع): (إن الله عز وجل لا يسخر، ولا يستهزئ، ولا يمكر، ولا يخدع، ولكنه عز وجل يجازيهم جزاء السخرية وجزاء الاستهزاء وجزاء المكر والخديعة، تعالى الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً)^(۳۱۳).

۳۰۵- آل عمران : ۵۴.

۳۰۶- النساء : ۱۴۲.

۳۰۷- التوبة : ۷۹.

۳۰۸- البقرة : ۱۵.

۳۰۹- آل عمران: ۵۴.

۳۱۰- نسا: ۱۴۲.

۳۱۱- توبه: ۷۹.

۳۱۲- بقره: ۱۵.

۳۱۳- بحار الأنوار : ج ۳ ص ۳۱۹.

پاسخ: از امام رضا(ع) روایت شده است: «ان الله تعالى لا يسخر و لا يستهزی و لا يمكر و لا يخادع، و لكنه تعالى يجازيهم جزاء السخريه و جزاء الاستهزاء و جزاء المكر و الخديعه؛ تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا»^(۳۱۴) (خداوند متعال مسخره و استهزا و مكر و خدعه نمی‌کند، بلکه جزای سخره‌گری و استهزا و مكر و فریب آن‌ها را می‌دهد و مجازاتشان می‌کند؛ خدا از آن‌چه ظالمان می‌گویند بسیار بلند مرتبه‌تر است).

ومعنى هذا: إنّ الله سبحانه وتعالى يُظهر لأعدائه وأعداء أوليائه وجنده من الأنس والجن، بأنّ جند الله وحزب الله وأولياء الله يسلكون طريقاً معيناً وينهجون نهجاً معيناً، فيحاول إبليس وجنده من الأنس والجن قطع هذا الطريق بالمكر والخديعة والاستهزاء والسخرية، وعندها يغير الله سبحانه وتعالى طريق جنده ومنهجهم، فيجد إبليس وجنده من الأنس والجن أنهم وقعوا في حبالتهنم وحق بهم مكرهم وخديعتهم، وأمساوا في موضع يستهزئ بهم ويُسخر منهم، والحمد لله وحده.

معنای این حدیث آن است که خداوند سبحان و متعال برای دشمنانش و دشمنان اولیایش و لشکریانش از انس و جن، آشکار می‌سازد که لشکر خدا و حزب الله و اولیای الهی در مسیر مشخصی راه می‌پیمایند و در مسیر معینی حرکت می‌کنند، و ابلیس و لشکرش از انس و جن می‌کوشند با مکر و فریب و استهزا و سخره‌گری، این راه را ببندند. در آن هنگام خداوند سبحان و متعال راه و روش لشکرش را تغییر می‌دهد، و ابلیس و لشکرش از انس و جن می‌بینند که در دام خود گرفتار شده‌اند و مکر و خدعه‌شان دام‌گیر خودشان شده است و در جایگاهی قرار گرفته‌اند که مورد استهزا و تمسخر واقع شده‌اند؛ والحمد لله وحده.



پرسش ۵۷: معنای «و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما»

سؤال / ۵۷: في دعاء ليلة الجمعة: (وهب لي الغداة رضاك)، هل هو فقط في الجمعة، أو يصح في بقية الأيام، أو أن ينوي الإنسان طول حياته طالما يطلع الفجر؟
پرسش ۵۷: در دعای شب جمعه «وَهَبْ لِي الْغَدَاةَ رِضَاكَ» (و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما)، آیا این ذکر فقط مخصوص جمعه است یا در بقیه‌ی روزها هم خوانده

می‌شود، یا اینکه انسان برای همه‌ی عمر نیت کند و تا زمانی که در زندگی اش طلوع فجر را ببیند آن را بخواند؟

الجواب: لا مانع أن يقرأ المؤمن هذا الدعاء كل يوم، أو أن ينوي بطلب الرضا طول حياته طالما طلع الفجر، ولكن في الحقيقة أن معنى (هب لي الغداة رضاك) ^(۳۱۵)، أي هب لي عند طلوع الفجر رضاك، وطلوع الفجر: هو ظهور الإمام المهدي (ع) ^(۳۱۶)، ولذا خص هذا الدعاء ليوم الجمعة، وهو يوم ظهوره (ع).

پاسخ: مانعی وجود ندارد که مؤمن این دعا را هر روز بخواند یا با نیت درخواست رضای خداوند، در همه‌ی عمرش به هنگام طلوع فجر بخواند ولی در واقع معنای «وَهَبْ لِي الْغَدَاةَ رِضَاكَ» ^(۳۱۷) یعنی به هنگام طلوع فجر، رضای خود را ارزانی ام فرما و طلوع فجر همان ظهور امام مهدی (ع) می‌باشد ^(۳۱۸) و از همین رو این دعا به روز جمعه که روز ظهور آن حضرت است اختصاص یافته است.



پرسش ۵۸: شرافت توحید و یگانه‌پرستی

سؤال / ۵۸: ورد في الدعاء عنهم (ع): (وارزقني شرف التوحيد) ^(۳۱۹)، فإذا كان توحيد فهل يكون توحيد له شرف، وآخر بهيئة أخرى؟

۳۱۵- مصباح المتعبد: ص ۲۷۹.

۳۱۶- عن جابر عن أبي عبد الله (ع)، قال: قوله تعالى: (والفجر): هو القائم و (الليالي العشر): الأئمة عليهم السلام من الحسن إلى الحسن، و (الشفع): أمير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام، و (الوتر): هو الله وحده لا شريك له، و (الليل إذا يسر): هي دولة حبر، فهي تسري إلى قيام القائم (ع) بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۷۸.

۳۱۷- مصباح المجتهد: ص ۲۷۹.

۳۱۸- از جابر بن عبدالله از ابا عبدالله (ع) روایت شده است که فرمود: «در سخن خدای متعال، مراد از «فجر» قائم است، و «لیالی عشر» امامان از حسن مجتبی (ع) تا حسن عسکری (ع) می‌باشند، «شفع» امیرالمؤمنین و فاطمه (علیهما السلام)، «وتر» خدای یگانه و بی‌شریک است، منظور از «و اللیل اذا یسر» دولت حبر است که تا قیام قائم (ع) ادامه می‌یابد». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۸.

۳۱۹- المصدر السابق، وفيه: (... وهب لي ثبات اليقين، ومحض الإخلاص، وشرف التوحيد...).

در دعا از معصومین (ع) وارد شده است: «و ارزقنی شرف التوحید»^(۳۲۰) (و شرافت یگانه‌پرستی را روزی ام گردان). آیا اگر سخن در خصوص توحید باشد، توحیدی هست که شرافت داشته باشد و توحید دیگری به گونه‌ای دیگر باشد؟

الجواب: شرف لی ولیس للتوحید، آی: ارزقنی أنا الشرف بأن أكون موحداً. ثم إنَّ الإمام یطلب أعلى درجات التوحید وهو الإخلاص فی التوحید، آی: عبادة الكنه والحقیقة والتوجه إليها لا إلى الذات، وعند من وصل إلى هذه المرتبة الشریفة بقیة الموحدين الذين يتوجهون الى الذات مشرکین؛ لأنَّ عبادتهم لا تخلو من طمع فی تحصیل کمال وسد نقص.

پاسخ: شرافت برای من باشد و نه برای توحید. یعنی؛ شرافت را روزی من فرما به این که موحّد و یگانه‌پرست باشم. در ضمن امام بالاترین درجات توحید را که اخلاص در توحید است تقاضا می‌نماید؛ یعنی: عبادت کُنه و حقیقت و توجّه به آن، نه به ذات. از نظر کسی که به این مرتبه‌ی شریف رسیده باشد، بقیه‌ی موحّدین که به ذات رو کرده‌اند مشرک‌اند زیرا عبادت‌شان از طمع به دست آوردن کمال و برطرف کردن نقص، خالی نمی‌باشد.



پرسش ۵۹: آیا هر چیز که دل به آن تعلق پیدا کند شرک می‌باشد؟

سؤال / ۵۹: سئل السيد الشهيد السعيد محمد الصدر (سلام الله عليه) أن يُعرّف الشرك بحيث يعرفه العالم والجاهل، فقال: (كل ما تقع عليه عينك فهو شرك). فقال السائل: هذا لا يعرفه العالم فضلاً عن الجاهل، فقال: السيد (كل شيء يتعلق فيه قلبك فهو شرك حتى إن كان محمد الصدر)، فهل إذا تعلق أي شيء في قلب الإنسان فهو شرك؟

پرسش ۶۹: از سید شهید محمد صدر (رحمت الله علیه) پرسیده شد که شرک را به گونه‌ای که عالم و جاهل بشناسند معرفی کند. ایشان گفت: هر چیز که چشمت بر آن بیفتد شرک است. سوال کننده گفت: این را عالم نمی‌فهمد، چه برسد به جاهل. سید گفت: هر چیز که

^{۳۲۰} - مصباح المجتهد: ج ۳ ص ۳۱۹ و در این دعا آمده است: «... وَ هَبْ لِي ثَبَاتَ الْيَقِينِ وَ مَخَصَّ الْإِخْلَاصِ وَ شَرَفَ التَّوْحِيدِ...» (.... و مرا پایداری در یقین و خالص بودن در اخلاص و شرافت در یگانه‌پرستی عطا فرما...).

دلت به آن تعلق پیدا کند شرک است حتی اگر محمد صدر باشد. آیا اگر قلب انسان به چیزی تعلق یابد، شرک محسوب می‌شود؟

الجواب: هذا صحيح إذا تعلق الإنسان بشيء سوى الله فهو مشرك، إلا إذا كان هذا التعلق هو من جهة التعلق بالله سبحانه وتعالى، أي إنه حب في الله، وانصياع لأمر الله كحب أهل بيت النبوة عليهم صلوات ربي.

پاسخ: این صحیح است که اگر انسان به چیزی غیر از خدا تعلق پیدا کند مشرک محسوب می‌شود، مگر این که این تعلق از جهت تعلق به خداوند سبحان و متعال باشد؛ یعنی برای خدا و اطاعت از امر خدا دوست بدارد، مانند دوست داشتن اهل بیت نبوت (ع).



پرسش ۶۰: شرک پنهان

سؤال / ۶۰: في دعاء ليلة الجمعة: (واسكن قلبي خوفك، واقطعه عن سواك حتى لا أرجو ولا أخاف إلا إياك) (۳۲۱). وقال السيد الشهيد محمد الصدر (رحمه الله): (إنّ الخوف من غير الله هو شرك خفي). فهل يجوز أن يخاف الإنسان من الدابة المؤذية كالعقرب والأسد، وهل هذا الخوف هو شرك خفي؟

پرسش ۶۰: در دعای شب جمعه آمده است: «وَأَسْكِنُ قَلْبِي خَوْفَكَ وَاقْطَعُهُ عَمَّنْ سِوَاكَ حَتَّى لَا أَرْجُوَ وَلَا أَخَافُ إِلَّا إِيَّاكَ» (۳۲۲) (و ترس از خویش را در دلم جای ده، و دلم را از غیر خود بپر تا به غیر از تو امید نبندم و جز از تو نترسم) و شهید سید محمد صدر (رحمت الله علیه) می‌گوید: «ترس از غیر خدا شرک خفی است». حال آیا جایز است انسان از حیوانات موذی مانند عقرب و شیر بترسد و آیا این ترس، همان شرک پنهان می‌باشد؟

۳۲۱- المصدر السابق .

۳۲۲- مصباح المجتهد: ج ۳ ص ۳۱۹.

الجواب: الخوف من غير الله سبحانه وتعالى لا يجتمع مع التوحيد أكيداً، وهو شرك خفي كما قال تعالى: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (٣٢٣).

پاسخ:

قطعاً ترس از غیر خداوند سبحان و متعال با توحید جمع نمی‌شود و شرک خفی (پنهان) محسوب می‌گردد، همان‌گونه که حق تعالی فرموده است: (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک) (٣٢٤).

ولكن يمكن أن يخاف الإنسان المؤمن الموحد من العقرب والأسد إذا اعترض طريقه أو رأها أو رأى أي دابة وظن أنها ستؤذيه، من غير أن يكون خوفه هذا شرك خفي، وهذا يتحقق إذا خاف أن تتسلط عليه الدابة بمشيئة الله وبحول وقوة الله وتؤذيه؛ لأنه مقصر مع الله سبحانه وتعالى، ويستحق العقوبة الدنيوية فضلاً عن الآخروية.

ولی ممکن است انسان مؤمن موحد از عقرب و شیری که در راه با او برخورد کرده یا آنها را دیده است یا هر جنبنده‌ای که ببیند و احتمال بدهد آزاری به او می‌رساند، بترسد بدون این که این ترس وی، شرک خفی محسوب گردد. این در صورتی محقق می‌شود که انسان بترسد از این که این موجود به مشیت خداوند و با حول و قوه‌ی الهی بر او مسلط شود و وی را آزار رساند؛ چرا که در حق خداوند سبحان و متعال مقصر بوده و مستحق عذاب دنیوی است، چه برسد به عذاب اخروی.

وإذا كان الخوف بهذا الشكل فهو ممدوح؛ لأنه خوف من عقاب الله سبحانه وتعالى الدنيوي، بل إن الذي لا يخاف ويظن أنّ هذه الدابة لا تسلط عليه ولا تؤذيه لكرامته على الله ولفضله أو لدينه أو لخلقه أو لعبادته فهو مشرك، وعابد لنفسه ومعجب بها: (وإنّ العبد تفوته صلاة الليل فيستيقظ عند الفجر فيلوم نفسه لتقصيرها، فيعطيه الله من الثواب أعظم مما لو صلى صلاة الليل)، هذا ما ورد عنهم عليهم السلام.

٣٢٣- يوسف: ١٠٦.

٣٢٤- يوسف: ١٠٦.

اگر ترس و خوف به این شکل باشد، ممدوح و پسندیده است؛ چرا که ترس از عقوبت دنیوی خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ ولی آن کس که از این‌ها نمی‌ترسد و می‌پندارد به خاطر کرامتش بر خداوند یا به خاطر فضلش یا دینش یا خلُقش یا عبادتش، این جاندار بر او مسلط نمی‌شود و او را اذیت نمی‌کند، چنین شخصی مشرک و عبادت‌کننده‌ی نفس خویش است و دچار عجب و خودپسندی می‌باشد. همان‌طور که از ائمه (ع) روایت شده است: «بنده نماز شب را از دست می‌دهد، صبح بیدار می‌شود در حالی که خود را از بابت کوتاهی‌اش ملامت می‌کند و خداوند ثوابی بزرگ‌تر از آن‌چه اگر نماز شب را به جا می‌آورد به دست می‌آورد به او عطا می‌فرماید».



پرسش ۶۱: معنای آیه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...﴾

سؤال / ۶۱: ما معنی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾ (۳۲۵).

پرسش ۶۱: معنای این آیه چیست: (خدا آسمان‌ها و زمین را نگه می‌دارد تا زوال نیابند). (۳۲۶)

الجواب: یمسک السماوات بمحمد ﷺ، فهو نور الله سبحانه وتعالى، ولولاه لساخت السماوات بأهلها وعادت عدماً، أما الأرض فيمسكها بخليفته فيها وحجته على أهلها، فلولا وجود الإمام المهدي (ع) لساخت الأرض بأهلها، أي: لزالَت وعادت عدماً هي ومن عليها.

پاسخ: آسمان‌ها را بوسیله محمد (ص) نگه می‌دارد که آن حضرت نور خداوند سبحان و متعال است و اگر او نبود آسمان‌ها اهلش را فرو می‌برد و به عدم بازمی‌گشت. اما زمین را با خلیفه‌ی خود در آن و حجتش بر اهل آن نگاه می‌دارد؛ بنابراین اگر وجود امام مهدی (ع) نبود زمین اهلش را فرو می‌گرفت؛ یعنی نابود می‌شد و خود و هر کس که بر آن است به عدم بازمی‌گشت.



پرسش ۶۲: عرش و کرسی

سؤال / ۶۲: في تفسير العياشي وفي البحار عن الصادق (ع): (قال أبو ذر: يا رسول الله ما أفضل ما أنزل عليك؟ قال ﷺ: آية الكرسي، ما السماوات السبع والأرضون السبع في الكرسي إلا كحلقة ملقاة بأرض بلاقع، ثم قال ﷺ: وإن فضله على العرش كفضل الفلاة على الحلقة) (۳۲۷).

پرسش ۶۲: در تفسیر عیاشی و در بحار از امام صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود: «ابوذر گفت: ای رسول خدا (ص) برترین چیزی که بر شما نازل شد چه بود؟ رسول خدا (ص) فرمود: آیت الکرسی؛ و آنچه در آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه است در برابر کرسی چیزی جز حلقه‌ای کوچک که بر روی زمین افتاده است، نیست. سپس فرمود: برتری آن بر عرش همانند برتری صحرا بر حلقه‌ای کوچک است» (۳۲۸).

وفي الكافي^(۳۲۹) عن الصادق (ع) قال: (جاءت زينب العطاراة الحولاء إلى نساء النبي ﷺ وبناته وكانت تبيع منهن العطر إلى أن قال رسول الله ﷺ: وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة في فلاة قي، وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور عند الكرسي كحلقة في فلاة قي ... ثم تلا

۳۲۷- هكذا ورد الحديث في السؤال، ولا يخلو من تشويش، وهذا نصه من المصدر، قال صاحب البحار: (في حديث أبي ذر عن النبي ﷺ قال: يا أبا ذر، ما السماوات السبع في الكرسي إلا كحلقة ملقاة في أرض فلاة، وفضل العرش على الكرسي كفضل الفلاة على تلك الحلقة) بحار الأنوار: ج ۵ ص ۱۷، نقلاً عن العياشي، والصدوق في معاني الأخبار والخصال، والدر المنثور.

۳۲۸- در این پرسش متن روایت به همین صورت آمده که خالی از نقص نیست. متن روایت از منبع در بحار الانوار چنین است: در حدیثی ابوذر از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود: «ای اباذر! آنچه در آسمان‌های هفت‌گانه است در برابر کرسی همچون حلقه‌ای است که روی صحرائی در زمین افتاده شده و برتری عرش در برابر آن همچون برتری صحرا در برابر آن حلقه است». بحار الانوار: ج ۵ ص ۱۷ و روایت شده از عیاشی و هم‌چنین صدوق در معانی اخبار و خصال و در المنثور نیز روایت کرده است.

۳۲۹- ما ورد في الكافي من حديث أبي عبد الله (ع) عن زينب العطاراة هذا نصه: (عن أبي عبد الله (ع) قال: جاءت زينب العطاراة الحولاء إلى نساء النبي ﷺ فجاء النبي ﷺ فإذا هي عندهم فقال النبي ﷺ: إذا أتيتنا طابت بيوتنا، فقالت: بيوتك يربحك أطيب يا رسول الله، فقال لها رسول الله ﷺ: إذا بعث فأحسني ولا تعشي فإنه أتقى لله وأبقى للمال) الكافي: ج ۵ ص ۱۵۱ ح ۵.

هذه الآية: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾^(۳۳۰)، وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور والكرسي عند العرش كحلقة في فلاة قي، وتلا هذه الآية: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^(۳۳۱) (...^(۳۳۲))

و در کافی به نقل از امام صادق (ع) آمده است:^(۳۳۳) «زینب عطار حولا نزد همسران پیامبر(ص) و دخترانشان آمد که به آن‌ها عطر بفروشد... تا آن‌جا که پیامبر(ص) فرمودند: و این هفت آسمان و دریاها بی‌کران و کوه‌های سرد و هوا در برابر حجاب‌های نور مانند حلقه‌ای ناچیز در یک صحرا می‌باشد. حجاب‌های نور در برابر کرسی مانند حلقه‌ای ناچیز در برابر صحرا است... سپس این آیه را تلاوت فرمود: (کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بردارد. نگهداری آن‌ها بر او دشوار نیست. او بلند پایه و بزرگ است)^(۳۳۴). این هفت آسمان و زمین و دریای بی‌کران و کوه‌های سرد و هوا و حجاب‌های نور و کرسی در برابر عرش مانند حلقه‌ای ناچیز در یک صحرا است. و این را تلاوت فرمود: (خدای رحمان بر عرش استیلا دارد)^(۳۳۵)»^(۳۳۶).

۳۳۰- البقرة: ۲۵۵.

۳۳۱- طه: ۵.

۳۳۲- بحار الأنوار: ج ۵۷ ص ۸۳- ۸۵، نقلاً عن التوحيد للصدوق: ص ۱۹۹.

۳۳۳- آنچه از کافی در حدیث ابو عبدالله(ع) روایت شده است از زینب عطار می‌باشد که متن آن چنین است: از ابو عبدالله(ع) روایت شده است که فرمود: «زینب عطار حولا به سوی زنان پیامبر(ص) آمد. پیامبر(ص) آمد و او را با ایشان دید و فرمود: شما هر وقت به خانه‌ی ما می‌آیید، خانه‌ی ما خوشبو می‌شود. عرض کرد: یا رسول الله! خانه‌ی شما به واسطه‌ی شما خوشبو تر است. رسول خدا(ص) به او فرمود: وقتی معامله می‌کنی خوب رفتار کن و نارو نزن، که از تقوای الهی است و باعث ماندگاری بیشتر مال می‌شود». کافی: ج

۵ ص ۱۵۱ ح ۵.

۳۳۴- بقره: ۲۵۵.

۳۳۵- طه: ۵.

۳۳۶- بحار الأنوار: ج ۵۷ ص ۸۳ تا ۸۵ به نقل از توحيد صدوق: ص ۱۹۹.

السؤال: من الروایتین نفهم فهمین مختلفین ومتناقضین^(٣٣٧)، من الأولى نفهم أنّ الكرسي أعظم من العرش، ومن الثانية نفهم أنّ العرش أعظم من الكرسي، فمن هو الأعظم؛ الكرسي أم العرش وما الدليل أن العرش أو الكرسي هو الأعظم؟

پرسش: از این دو روایت، دو مفهوم متفاوت و متناقض برداشت می‌کنیم؛^(٣٣٨) از روایت نخست می‌فهمیم که کرسی بزرگ‌تر از عرش است و از دومی درمی‌یابیم که عرش بزرگ‌تر از کرسی می‌باشد. کدام یک بزرگ‌تر است، کرسی یا عرش؟ و دلیل این که عرش یا کرسی بزرگ‌تر است چه می‌باشد؟

الجواب: العرش أعظم من الكرسي، والكرسي عند العرش كحلقة في فلاة، والعرش هو حجاب باب الذات فما دونه إلى الأرضين السفلية، وهذا الحجاب هو الحجاب الذي يخفق بين محمد ﷺ وباب الذات الذي ذكره الصادق (ع) في حديث المعراج، فقال (ع): (بينهما حجاب يخفق)^(٣٣٩)، وباب الذات - أو الله - هو الرحمن الرحيم، الظاهر منه الرحمن والباطن الرحيم، ولذا قال تعالى: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾، أي: باب الذات على العرش استوى، أي: أفاض الله من بابه (الرحمن) نوره وعلمه سبحانه الذي أراد أن يواجه به خير خلقه محمداً ﷺ على سرادق العرش، أو الحجاب الذي ذكره الصادق (ع)، هذا هو العرش الأعظم.

پاسخ:

عرش بزرگ‌تر از کرسی است و کرسی در برابر عرش همانند حلقه‌ای در بیابان است. عرش عبارت است از حجاب باب ذات و هرچه پایین‌تر از آن است تا زمین‌های سُفلی، و این حجاب، همان حجابی است که بین محمد(ص) و باب ذات در نوسان است؛ همان دروازه‌ای که امام

٣٣٧- واضح أنّ الذي سبّب توهم التناقض بين الحديثين عند السائل خطأ في نقل الحديث الأول، فإنّ قول النبي ﷺ لأبي ذر - كما تم نقله عن المصدر - هو: (... وفضل العرش على الكرسي ..)، فالعرش أعظم من الكرسي في كلا الحديثين، ويقصد به العرش الأعظم. نعم، بالنسبة للعرش العظيم يكون الكرسي أعظم منه، كما أوضحه السيد أحمد الحسن (ع).

٣٣٨- واضح است که علت به وجود آمدن گمان در خصوص متناقض بودن بین دو حدیث برای سوال‌کننده، خطا در نقل حدیث اول بوده است. سخن پیامبر(ص) به ابوذر باتوجه به منبع آن چنین است: «... و برتر بودن عرش نسبت به کرسی...» که در نتیجه عرش در هر دو حدیث برتر از کرسی می‌باشد که منظور عرش اعظم می‌باشد. البته در خصوص مقایسه‌ی عرش عظیم، کرسی از آن بزرگ‌تر است، همان گونه که سید احمد الحسن(ع) بیان فرموده‌اند.

٣٣٩- تفسیر الصافی - سورة النجم : ج ٥ ص ٨٤ ، فما بعد.

صادق(ع) در حدیث معراج از آن یاد کرده است: «بین این دو حجابی بود که نوسان می‌کرد»^(۳۴۰) و باب ذات یا الله همان الرحمن الرحیم است؛ ظاهرش الرحمن است و باطن آن الرحیم. از همین رو خداوند می‌فرماید: (خدای رحمان بر عرش استیلا دارد)؛ یعنی باب ذات بر عرش استیلا دارد؛ یعنی خداوند از دروازه‌اش (الرحمن) نور و علمش را که می‌خواست با آن با بهترین خلق خود حضرت محمد (ص) را بر سرآورده‌ی عرش یا همان حجابی که امام صادق(ع) بیان کرده است، رویارو شود، افاضه فرمود؛ این همان عرش اعظم است.

أما العرش العظيم والذي يمثل السماوات السبع فما دونها، فهو دون الكرسي، فالكرسي هو سرادق السماء السابعة الكليّة أو حجابها النوري. ومن هنا نفهم أنّ العرش العظيم عند الكرسي كحلقة في فلاة، والكرسي عند العرش الأعظم كحلقة في فلاة. ولتضح لك الصورة أكثر راجع تفسير سورة الفاتحة^(۳۴۱) والمتشابهات. ولو أنّ لهذا العلم حملة ليبتت حقيقة العرش وحقيقة الكرسي التي بيّنها لي الإمام المهدي (ع) فليس كل ما يعرف يقال، وليس كل ما يقال حضر أهله، وليس كل ما حضر أهله حان وقته.

اما عرش عظیم که تمثیل هفت آسمان و هر چه پایین‌تر از آن‌ها می‌باشد، از کرسی کوچک‌تر است و کرسی، سرادق آسمان کلی هفتم یا حجاب نورانی آن می‌باشد. به این ترتیب درمی‌یابیم که عرش عظیم در برابر کرسی همچون حلقه‌ای در برابر صحرا، و کرسی در برابر عرش اعظم همانند حلقه‌ای در برابر صحرا است. برای روشن‌تر شدن مسئله به کتاب تفسیر سوره‌ی فاتحه^(۳۴۲) و متشابهات جلد اول مراجعه کنید. اگر کسانی بودند که ظرفیت پذیرفتن این علم را داشتند حقیقت عرش و حقیقت کرسی که امام مهدی(ع) برایم روشن کرد را بیان می‌کردم؛ هر چیز که دانسته شود گفته نمی‌شود و هر چه گفته شود مخاطب آن حاضر نمی‌شود و هر چه مخاطب آن حاضر شود وقتش فرانسیده است.



^{۳۴۰} - تفسیر صافی: سوره‌ی نجم: ج ۵ ص ۸۴ و پس از آن.

^{۳۴۱} - فی بحث: اضاءة علی أسمائه سبحانه، فما بعد.

^{۳۴۲} - مبحث روشنگری از اسامی خداوند سبحان، و پس از آن.

پرسش ۶۳: عالم ذر در آیهی ﴿وَأَن گاه که پروردگار تو از بنی آدم...﴾

سؤال / ۶۳: قال تعالى: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^(۳۴۳).

پرسش ۶۳: حق تعالی می فرماید: (و آن گاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می دهیم تا در روز قیامت نگویید ما از آن بی خبر بودیم)^(۳۴۴).

هل أن عالم الذر هو عالم حقيقي موجود بالفعل، وأين وجوده؟ فالشيخ الصدوق يقول إنه موجود، والشيخ المفيد رحمه الله يقول في تصحيح الاعتقاد ما معناه: لو كان عالم الذر موجوداً لما نسيناه أو لتذكرنا بعضه.

آیا عالم ذر یک عالم حقیقی است و در حال حاضر موجود می باشد و این عالم کجا است؟ شیخ صدوق می گوید وجود دارد ولی شیخ مفید (رحمت الله علیه) در تصحیح الاعتقاد سخنی با این مضمون دارد که اگر عالم ذر وجود داشت، آن را فراموش نمی کردیم یا بخشی از آن را به خاطر می آوردیم.

الجواب: عالم الذر عالم حقيقي وليس وهمياً ولا افتراضياً، وإنما نسيه الغافلون والمتغافلون، ولم ينسه الأنبياء والمرسلون والأوصياء عليهم السلام، بل هم يتذكرونه ويعرفونه ويعرفون أولياءهم فيه ويميزونهم في هذه الحياة الدنيا، فعلي بن أبي طالب (ع) سيد الأوصياء يقول ما معناه: (إني لا أعرفك) لمن قال له: أني من شيعتك^(۳۴۵).

پاسخ:

۳۴۳- الأعراف: ۱۷۲.

۳۴۴- اعراف: ۱۷۲.

۳۴۵- ورد عن علي (ع) أنَّ قوماً أتوه في أمر من أمور الدنيا يسألونه، فتوسلوا إليه فيه بأن قالوا: نحن من شيعتك يا أمير المؤمنين، فنظر إليهم طويلاً، ثم قال: (ما أعرفكم ولا أرى عليكم أثراً مما تقولون، إنما شيعتنا من آمن بالله ورسوله...) دعائم الاسلام: ج ۱ ص ۵۶.

عالم ذر یک عالم حقیقی است و عالمی توهمی یا فرضی نمی‌باشد، و فقط غافلان و کسانی که خود را به غفلت زده‌اند آن را فراموش کرده‌اند. انبیا، فرستادگان و اوصیا (ع) آن را از یاد نبرده‌اند، بلکه آن را به خاطر می‌آورند و می‌شناسند و دوستان خود را در آن می‌شناسند و آن‌ها را در این دنیا تشخیص می‌دهند. به عنوان مثال، علی بن ابی طالب (ع) سرور اوصیا خطاب به کسی که به او عرض کرد من از شیعیان تو هستم، سخنی با این معنا فرمود: «من تو را نمی‌شناسم».^(۳۴۶)

فسبحان الله الشيخ المفيد رحمه الله وأعلى الله مقامه الشريف يقول: (لو كان لما نسيناه)، فما أنتم تغفلون عن المرأة إذا نظرتكم إلى صورتكم فيها، سبحان الله إذا كنتم تغفلون عما بين أيديكم وأمام أبصاركم فلا ترونه، فغفلتكم عن عالم الذر أولى وأحجى.

سبحان الله شیخ مفید که رحمت خدا بر او باد و مقام شریفش را بالاتر برد، می‌گوید: «اگر وجود می‌داشت آن را فراموش نمی‌کردیم». در حالی که شما وقتی به چهره‌ی خود در آینه نظر می‌افکنید، از آینه غافل می‌شوید. سبحان الله که اگر شما نسبت به خیلی چیزها که در پیش رو شما است غفلت می‌ورزید و چیزهایی که جلوی دیدگان‌تان هستند را نمی‌بینید، غفلت شما از عالم ذر اولی و منطقی‌تر خواهد بود.

ثم إن أهل البيت عليهم السلام بالغوا في الحديث عن هذا العالم ^(۳۴۷)، فلا أرى إنكاره إلا عن جهل داخل منكربه، ويا ليتهم أعرضوا عن الحديث فيه لما اشته عليهم علمه، ويا ليتهم

^{۳۴۶} - از علی (ع) روایت شده است که گروهی برای پرسش در مورد موردی از موارد دنیوی به حضورش رفتند. به او با این سخن متوسل شدند: ما از شیعیان شما هستیم، ای امیر مؤمنان. امام (ع) مدتی طولانی در آن‌ها نگریست و سپس فرمود: «شما را نمی‌شناسم و در شما اثری از آنچه ادعا می‌کنید، نمی‌بینم. شیعیان ما فقط کسانی هستند که به خدا و فرستاده‌ی او ایمان آوردند...». دعائم الاسلام: ج ۱ ص ۵۶.

۳۴۷ - راجع علی سبیل المثال: بحار الأنوار: ج ۳ ص ۲۷۹، و ج ۵ ص ۲۳۴. وإليك هذا المثال: عن الحسين بن نعيم الصحاف قال: سألت الصادق (ع) عن قوله: (فمنكم كافر ومنكم مؤمن)، فقال: (عرف الله إيمانهم بولايتنا وكفرهم بتركها يوم اخذ عليهم الميثاق وهم في عالم الذر وفي صلب آدم (ع)) تفسير القمي: ج ۲ ص ۳۷۱.

التفتوا إلى قوله تعالى: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^(٣٤٨)، فإنها في عالم الذر نزلت وإياه عنت.

به علاوه اهل بیت (ع) در مورد این عالم بسیار سخن گفته‌اند^(٣٤٩) و من انکار آن را جز جهلی که منکرانش در آن وارد شده‌اند، نمی‌بینیم. ای کاش وقتی در علم آن دچار شبهه شدند در موردش صحبت نمی‌کردند و ای کاش به این فرموده‌ی خداوند توجه می‌کردند: (آن کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند)^(٣٥٠)؛ این آیه در مورد عالم ذر نازل شده است و به آن اشاره دارد.

وحقیقة عالم الذر: أنه عالم الأنفس وهو في هذه السماء الدنيا، وتنزل منه إلى الأرض نطف بني آدم، فإذا نمت النطفة بعد أن أخذت طريقها إلى وعائها وتهيأت الصورة الجسمانية لولوج النفس إليها، ولجت النفس في تلك الصورة الجسمانية وتعلقت بالنطفة التي نزلت منها، فإذا مات الإنسان خرجت منه تلك النطفة مرة أخرى من فمه أو من أي مكان آخر مع خروج نفسه من جسمه، وبقيت هذه النطفة متعلقة بالنفس الإنسانية، فالنفس متعلقة بالنطفة والنطفة متعلقة بالنفس وهما من عالم واحد وهو عالم الذر أو عالم الأنفس، فإذا نزلت النطفة إلى الأرض تبعثها النفس، وإذا فارقت النفس الجسم تبعثها النطفة.

حقیقت عالم ذر این است که عالم انفس است و در آسمان این دنیا قرار دارد. نطفه‌های بنی آدم از آن به زمین نازل می‌شود و اگر این نطفه پس از این که راه و طریق خود را به جایگاهش طی کند، رشد نماید و صورت جسمانی برای تلفیق شدن با نفس مهیا شود، نفس در آن صورت جسمانی تلفیق شده و به آن نطفه‌ای که از آن نازل شده است تعلق می‌یابد. اگر انسان

وعن زرارة، عن أبي جعفر (ع) قال: سألته عن قول الله عز وجل: (وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى) الآية، قال: (أخرج من ظهر آدم، ذريته إلى يوم القيامة، فخرجوا كالذر فعرفهم وأراهم نفسه ولولا ذلك لم يعرف أحد ربه ...) الفصول المهمة للحر العاملي: ج ١ ص ٤٢٣ ح ٥، ٧.

٣٤٨- الحشر: ١٩.

^{٣٤٩} - به عنوان مثال به بحار الانوار: ج ٣ ص ٢٧٩ و ج ٥ ص ٢٣٤ مراجعه کنید: از حسین بن نعیم صحاف روایت شده است: از امام صادق (ع) در مورد این سخن خداوند «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (بعضی از شما کافر و بعضی مؤمن‌اند) پرسیدم، فرمود: «خداوند در این آیه ایمان آن‌ها را به پذیرفتن ولایت ما معرفی می‌کند و کفر آن‌ها را به ترک این ولایت، که این پذیرفتن و ترک گفتن، در روز گرفتن (میثاق) بوده است در حالی که آن‌ها در عالم ذر و در صلب آدم بودند». تفسیر قمی: ج ٢ ص ٣٧١.

٣٥٠- حشر: ١٩.

فوت شود به همراه خروج نفس از جسمش آن نطفه دوباره از طریق دهان او یا هر جای دیگر، از او خارج می‌شود. این نطفه همواره وابسته به نفس انسانی خواهد ماند. بنابراین نفس به نطفه و نطفه به نفس وابسته‌اند و هر دو از یک عالم یعنی عالم ذر یا عالم انفس می‌باشند. اگر نطفه به زمین نازل شود، نفس دنبال آن می‌آید و اگر نفس از جسد خارج شود نطفه نیز به دنبال آن می‌رود.

وفي هذه الحياة الدنيا إذا أطاع الإنسان ربه وسعى لرضاه سبحانه وكان له حظ في السماوات الملكوتية أصبح من أصحاب اليمين، وكتب من الأحياء، وسطر اسمه في سجل الحياة وممن يرثون الجنان، وإن جدّ في الطاعة كان من المقربين (أولياء الله) الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون. وإن عصى الإنسان ربه وسعى لسخطه سبحانه وتعالى لم يكن له حظ في السماوات الملكوتية ولم يكتب من الأحياء، بل عُد من الأموات، ولم يسطر اسمه في سجل الحياة، وأمسى ممن يردون جهنم، بل هو قطعة من جهنم.

در زندگی این دنیا اگر انسان پروردگارش را اطاعت کند و برای رضای خداوند سبحان سعی و تلاش کند و در آسمان‌های ملکوتی برای خود جایگاهی داشته باشد، از اصحاب یمین خواهد بود و نامش جزو زندگان و اسمش در طومار حیات نوشته خواهد شد و از کسانی خواهد بود که بهشت را به ارث می‌برند. اگر در اطاعت خداوند جدیت داشته باشد از مقربین و (اولیای خداوند) خواهد بود؛ کسانی که هیچ نگرانی و غم و اندوهی نخواهند داشت. اما کسی که از دستورات پروردگارش سرپیچی کند و در راستای خشم خداوند سبحان و متعال سعی و تلاش کند، جایگاهی در آسمان‌های ملکوتی نخواهد داشت و جزو زندگان نوشته نخواهد شد بلکه از مردگان به شمار می‌رود و نامش در طومار زندگانی نوشته نمی‌شود و از کسانی خواهد بود که به جهنم وارد می‌شوند و حتی او پاره‌ای از خود جهنم خواهد بود.

پرسش ۶۴: معنای «مسومین» در آیهی ﴿ از فرشتگان نشان دار﴾

سؤال / ۶۴: قال تعالى: ﴿ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴾

(۳۰۱)، ما معنی مسومین؟

پرسش ٦٤: خداوند متعال می فرماید: (خدا با پنج هزار از فرشتگان نشان دار شما را یاری کند)^(٣٥٢). معنای «مَسْؤْمِينَ» چیست؟

الجواب: ﴿مَسْؤْمِينَ﴾: أي معلّمون، وعلامتهم العمامة، فعن أبي الحسن (ع): في قوله تعالى: ﴿مَسْؤْمِينَ﴾، قال: (العمائم اعتم رسول الله فسدلها من بين يديه ومن خلفه، واعتم جبرائيل فسدلها من بين يديه ومن خلفه) ^(٣٥٣).

پاسخ: «مَسْؤْمِينَ» یعنی علامت دارها و علامت آنها عمامه است. از ابوالحسن امام رضا (ع) درباره‌ی این سخن خداوند متعال «مَسْؤْمِينَ» روایت شده است که فرمود: «عمامه را رسول خدا (ص) به سر بست و قسمتی از آن را از سمت جلو و قسمتی دیگر از آن را از پشت سر آویخت و سپس جبرئیل عمامه به سر بست و او نیز عمامه را از پیش رو و پشت سرش آویخت».^(٣٥٤)

والعمامة ترمز إلى العلم، وحقيقة سمت هؤلاء الملائكة هي العلم بأسماء الله سبحانه، وكل منهم يختص بعلم معين ويقدر معين منه. وأصل الملائكة المسومين هم ثلاث مائة وثلاثة عشر ملكاً، وهؤلاء هم القادة والبقية عمال وجنود لهؤلاء القادة، وهؤلاء الثلاث مائة والثلاثة عشر كل واحد منهم مخلوق من اسم من أسماء الله سبحانه وتعالى، فهو عبد ذلك الاسم، وعبودية الاسم الرباني هي سمت كل ملك منهم، فمثلاً أحدهم سمتة أنه عبد الحق، والآخر سمتة أنه عبد النور، وهكذا. وهذه العبودية هي علمه، وهي عمامته. عمامه به علم اشارت دارد و در واقع نشانه‌ی این فرشتگان، علم به نام‌های خداوند سبحان است، و هر یک از آنها به یک علم مشخص و به میزان معینی از آن اختصاص پیدا می کنند. اصل فرشتگان نشان دار سیصد و سیزده ملک است و اینها فرمانده و جلودار و مابقی کارگزار و سربازان این فرماندهان هستند. هر یک از این سیصد و سیزده ملک از یک اسم از نام‌های خداوند سبحان و متعال خلق شده است و او بنده‌ی همان اسم است. عبودیت اسم ربّانی،

^{٣٥٢}- آل عمران: ١٢٥.

^{٣٥٣}- الكافي: ج ٦ ص ٤٦٠.

^{٣٥٤}- كافي: ج ٦ ص ٤٦٠.

نشانه‌ی هریک از این فرشتگان است. مثلاً نشانه‌ی یکی از آنها عبدالحق است و دیگر عبدالنور و به همین ترتیب، و این عبودیت همان علم او و همان عمامه‌ی او می‌باشد.

وأفق الملائكة ضيق نسبة إلى أفق الإنسان؛ لاختلاف الفطرة في كلا المخلوقين، ففطرة الإنسان تؤهله لأن يعرف كل أسماء الله سبحانه، فإن الله خلق آدم على صورته، وفطرة الملائكة تؤهلهم لمعرفة بعض أسماء الله سبحانه وتعالى، وتختلف الملائكة فيما بينها وتتفاضل بحسب الأسماء الإلهية التي فطرت وأهلت لمعرفةا:

﴿ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (۳۰۰).

افق فرشتگان نسبت به افق انسان به دلیل اختلاف فطرت در این دو مخلوق، تنگ‌تر است. فطرت انسان به او این قابلیت را می‌دهد که تمام اسماء خداوند سبحان را بداند و بشناسد؛ چرا که خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید. فطرت فرشتگان قابلیت شناخت برخی از اسماء خداوند سبحان و متعال را به آنها می‌دهد. ملائکه در اسمی که از آن خلق شده‌اند با یکدیگر متفاوت می‌باشند و بر حسب اسم الهی که از آن آفریده شده‌اند و شایستگی شناختش را دارند، بر یکدیگر برتری دارند: (آن که فرشتگان را فرستادگانی قرار داد؛ فرشتگانی که بال‌هایی دارند، دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه. در آفرینش هرچه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر کاری توانا است) (۳۰۶).



پرسش ۶۵: معنای آیه‌ی ﴿ تا آن کس که زنده است را بیم دهد... ﴾

سؤال / ۶۵: ما معنى قوله تعالى: ﴿ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾

؟ (۳۰۷)

۳۰۵- فاطر : ۱.

۳۰۶- فاطر: ۱.

۳۰۷- یس : ۷۰.

پرسش ٦٥: معنای این سخن خداوند متعال چیست؟ (تا آن کس که زنده است را بیم دهد و سخن حق بر کافران ثابت شود) (٣٥٨).

الجواب: الإنذار لكل وهذا أكيد، ولكن من يستمع الإنذار هو الحي، أما الأموات فلا يسمعون: ﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾ (٣٥٩). وهؤلاء الأموات هم الكافرون الذين يحق القول عليهم.

پاسخ: به طور قطع اندرز و بیم دادن برای همگان است؛ ولی زنده کسی است که این هشدار را بشنود، اما مردگان نمی شنوند: (و هر بار که دعوتشان کردم تا تو آن‌ها را ببامرزی، انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشیدند و پای فشردند و هرچه بیشتر سرکشی کردند) (٣٦٠). این مردگان همان کافرانی هستند که سخن خداوند بر آن‌ها محقق گشته است.

قال تعالى: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (٣٦١)، وهؤلاء المتقون هم الأحياء، أي: إن لهم حظاً في السماوات الملكوتية، ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (٣٦٢).

حق تعالی می فرماید: (این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است) (٣٦٣). و این پرهیزگاران همان زندگان هستند؛ یعنی کسانی هستند که در آسمان‌های ملکوتی بهره و جایگاهی دارند: (و اگر بدانند سرای آخرت، سرای زندگانی است) (٣٦٤).

٣٥٨- یس: ٧٠.

٣٥٩- نوح: ٧.

٣٦٠- نوح: ٧.

٣٦١- البقرة: ٢.

٣٦٢- العنكبوت: ٦٤.

٣٦٣- بقره: ٢.

٣٦٤- عنكبوت: ٦٤.

ومن لم يكتب اسمه في سجل الحياة يوم القيامة فهو من الأموات، أهل النار الذين هم فيها خالدون، قال تعالى: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^(۳۶۵).
 کسی که در روز قیامت نامش در طومار حیات نوشته نشده باشد، جزو مردگان است، اهل آتشی که در آن جاودانه‌اند. حق تعالی می‌فرماید: (مردگانند، نه زندگان، و ندانند که چه وقت آن‌ها را دوباره زنده می‌کنند)^(۳۶۶).



پرسش ۶۶: معنای آیه‌ی ﴿و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟﴾

سؤال / ۶۶: قال تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۳۶۷)، ما معنی هذه الآية؟

پرسش ۶۶: خداوند متعال می‌فرماید: (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟)^(۳۶۸). معنای این آیه چیست؟

الجواب: الماء: محمد ﷺ، وهو نور الله سبحانه وتعالى، فكل شيء حي تشمل الملائكة والأرواح. ومن المؤكد أنّ الملائكة والأرواح لم تخلق من هذا الماء المعروف عندنا، بل المراد به ماء الحياة وينبوع الحياة الذي شرب منه الخضر (ع) حي الدارين، وهذا الماء هو محمد ﷺ وجريانه من بابه علي (ع)، وفتق السماوات والأرض بالحياة بعد أن كانتا رتقاً، أي خالية من الحياة: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۳۶۹).

پاسخ: آب، حضرت محمد (ص) است؛ او نور خداوند سبحان و متعال می‌باشد، و هر چیز زنده شامل فرشتگان و ارواح می‌شود. به طور قطع و یقین فرشتگان و ارواح از این آبی که می‌شناسیم خلق نگشته‌اند؛ بلکه مراد از آن، آب حیات و سرچشمه‌ی حیات است که

۳۶۵- النحل : ۲۱ .

۳۶۶- نحل : ۲۱ .

۳۶۷- الأنبياء : ۳۰ .

۳۶۸- انبياء : ۳۰ .

۳۶۹- الأنبياء : ۳۰ .

خضر(ع) — زنده‌ی هر دو جهان — از آن نوشید. این آب همان حضرت محمد(ص) است و جاری شدنش از طریق باب او یعنی علی(ع) می‌باشد. گشودگی آسمان‌ها و زمین به زندگی، پس از آن که بسته بود، یعنی خالی از حیات بود: (آیا کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، ما آن‌ها را گشودیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟)^(٣٧٠).



پرسش ٦٧: معنای آیهی ﴿ و عرش او بر آب بود ﴾

سؤال / ٦٧: قال تعالى: ﴿ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ﴾^(٣٧١)، ما معنى أنّ عرشه على الماء؟
پرسش ٦٧: حق تعالی می‌فرماید: (و عرش او بر آب بود)^(٣٧٢). این که عرش او بر روی آب بود به چه معنا می‌باشد؟

الجواب: العرش هو القرآن، والماء هو محمد ﷺ^(٣٧٣) نور الله سبحانه وتعالى، وهو يجري في السماوات والأرض، وفي الخلق كما يجري الماء في الأنهار.
پاسخ: عرش همان قرآن و آب، محمد (ص) نور خداوند سبحان و متعال^(٣٧٤) است که در آسمان‌ها و زمین و در خلق جریان دارد، همان طور که آب در رودها جریان دارد.

^{٣٧٠} - انبیا: ٣٠.

^{٣٧١} - هود: ٧.

^{٣٧٢} - هود: ٧.

^{٣٧٣} - عن أمير المؤمنين (ع) في جواب سؤال رأس الجالوت لما سأله عن أصل الأشياء، قال: (هو الماء لقوله تعالى: وجعلنا من الماء كل شيء حي) بحار الأنوار: ج ٤٠ ص ٢٢٤، وعن أبي جعفر (ع): (يا جابر، إن الله أول ما خلق خلق محمد ﷺ ... الكافي: ج ١ ص ٤٤٢، بل خلق قبل الخلق بألفي عام كما في الحديث (انظر: بحار الأنوار: ج ٣ ص ١٢). وواضح اتحاد المخلوق الأول لله سبحانه، أي أنّ محمداً ﷺ هو الماء، وهو الذي خلق منه كل شيء، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله (ع) قال: (سألته عن أول ما خلق الله عز وجل؟ قال: إن أول ما خلق الله عز وجل ما خلق منه كل شيء، قلت: جعلت فداك وما هو؟ قال: الماء ... علل الشرائع: ج ١ ص ٨٣).

^{٣٧٤} - از امیرالمؤمنین(ع) در جواب سوال رأس جالوت که از او درباره‌ی اصل اشیا پرسید، روایت شده است که فرمود: «طبق فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴾ (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟) آب می‌باشد». بحار الانوار: ج ٤٠ ص ٢٢٤. از ابو جعفر(ع) روایت شده است که فرمود: «ای جابر! اولین چیزی که خداوند خلق فرمود خلقت محمد(ص) بود...». کافی: ج ١ ص ٤٤٢. حتی طبق آن چه در حدیث آمده است، دو هزار سال پیش از خلقت (بحار الانوار:



پرسش ۶۸: توصیف عبادت آزادگان و حدود آن.

سؤال / ۶۸: ورد في الحديث عنهم عليهم السلام ما معناه: إنّ العبادة خوفاً من النار هي عبادة العبيد، وإنّ العبادة طمعاً في الجنة هي عبادة التجار، وإنّ العبادة لا خوفاً من النار ولا طمعاً بالجنة هي عبادة الأحرار. فما وصف عبادة الأحرار، وما هي حدودها؟

پرسش ۶۸: در حدیث به نقل از ائمه (ع) چنین مضمونی روایت شده است: (عبادت از ترس آتش جهنم، عبادتِ بندگان، و عبادت به طمع رسیدن به بهشت، عبادت تاجران، و عبادتی که خالی از ترس از آتش جهنم و طمع به بهشت باشد، عبادت آزادگان است). عبادت آزادگان چه اوصافی دارد و حدود آن چیست؟

الجواب: عبادة الأحرار هي عبادة الحقيقة والكنه لا عبادة الذات الموصوفة بصفات الكمال الإلهية، فالإنسان إذا توجه إلى الذات الإلهية لا يخلو توجهه من الطمع في تحصيل كمال أو رفع نقص، وإن كانت عبادته لا خوفاً من النار ولا طمعاً في الجنة. ولذا فإنّ التوحيد الحقيقي هو التوجه إلى الكنه والحقيقة، وأما ما سواه فهو نسبة إلى هذا التوحيد يكون شركاً. فعبادة العبيد شرك وعبادة التجار شرك، وعبادة الأحرار المتوجهين للذات لتحصيل كمال أو لسدّ أو رفع نقص أيضاً شرك، قال تعالى: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ ^(۳۷۰). والحمد لله وحده.

پاسخ: عبادت آزادگان همان عبادت حقیقت و کُنه است نه عبادت ذات که توصیف شده به صفات کمال الهی می باشد. انسان اگر متوجه ذات الهی باشد عبادتش خالی از طمع در به دست آوردن کمال یا رفع نقص نخواهد بود؛ حتی اگر عبادتش از ترس آتش و به طمع بهشت نباشد. بنابراین توحید حقیقی، همان توجه به کُنه و حقیقت است و اما غیر از آن، نسبت به این توحید، شرک به حساب می آید. پس عبادت بندگان، شرک و عبادت تجار، شرک می باشد و نیز

ج ۳ ص ۱۲) و یگانگی مخلوق اول خداوند سبحان یعنی محمد(ص) که همان آب می باشد، واضح است؛ همان کس که هر چیزی از او خلق شد. از عبد الله بن سنان از ابو عبدالله(ع) روایت شده است: از ایشان (ع) از اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق نمود سوال کردم. فرمود: «اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود چیزی بود که هر چیزی را از آن آفرید». عرض کردم: فدایت شوم، آن چه چیزی بود؟ فرمود: «آب...». علل الشرایع: ج ۱ ص ۸۳.

عبادت آزادگانی که متوجّه ذات برای به دست آوردن کمال یا رفع نقص می‌باشند نیز شرک محسوب می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر این که مشرک هستند)^(۳۷۶).

والحمد لله وحده.

السید أحمد الحسن

١ محرم ١٤٢٥ هـ. ق